

اسم کتاب: رسالهٔ طبی

مؤلف: —

موضوع تألیف: راجع بامراض [illegible] بر بازان عارض که



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة علی من اصطفاه فقد قال الله سبحانه
وتعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا و فی المنقول عن الرسول طبق اصول الفحول و فحول
اهل العقول المعدة بیت کل داء والحمیة راس کل شفاء شنیدم که دربارگاه
معدلت پناه حضرت شاهنشاه معظم مالک الملوک اعظم ثالث هوشنگ و
جم وارث ملک عجم جعل الله فداه نفوس الامم دکتر پولاک موسوی که
امروز در حضرت خسروی حکیم باشی اول است و نسبت باطبای فرنگ
متمکنین ایران از همه اکمل معروض داشته که امراضی که در دار الخلافه طهران
سربازان بدان بیمار و رنجور و گرفتار شکایت گیر میشود سه قسم بیش نیست
که هیچیک از بیماریهای سه گانه بمعالجه نوظهور فرنگیان محل تشویش
نیست و امر نافذ خسروانی صادر شده که این فقره را در خدمت جناب
جلالت مآب اشرف امجد افخم صدر اعظم عرضه دارد و چون در خدمت سرا پا
رفعت جناب جلالت مآب مطلب خود عرض نموده این فقره را بر عرض سابق
افزوده که اینک من در امراض سه گانه شرحی بلکه صرحی مشید طراز
حسن سواد کنم و اطبای نظام را در معالجه افواج ظفر فرجام براه روشن
ارشاد کنم و باید که فلان با اطبای نظام بالتمام در مدرسه دار الفنون
اندر هفتی چند بسحرگاه حاضر آید و گوش باستماع و نیوشیدن ماده

چند

چند که سراپا تجربه و پند است و بلکه دست و پای امراض و بازو و گردن
اعراض را بجای سلسله و بند داشت بگشایند و بانصاف کف چند از دو بار
معالجه نوظهور را اعتراف کنند پس التزام دهد که در معالجه اهل نظام
بدان کفاف کنند و مورد سیاست شوند اگر از قرار دستور العمل سر موئی
انحراف کنند و از جانب جناب جلالت مآب مربندگان نیز با اطاعت اشارت
و در ادای تلقی جمیل نوید بشارت آمده بنده نیز بحکم اشارت باتفاق
چند از اطبای نظام که بمدرکات ایشان اعتماد تمام بود در مدرسه
دار الفنون بمحضر حکیم باشی ذی بن بالطواشی والغواشی حاضر آمدیم و بحوالی
حواشی انجمن نشستیم با وجوه صافره و قلوب صاغره بسوی ایشان
ناظر آمد سرکار حکیم باشی بدون اندیشه از غاشی و واشی زبان
دانش آموز و خواهش اندوز بگشود و کلمات چند خود پسند بس بیان
بلند و زبان ارجمند تلقین نمود و پایان سخن چنین فرمود که این
رساله ایست مبتنی بر شصت ماده سیزده ماده آن امروز بر شما
تلقین و همه تان را مورد آفرین شد باید چند روز دیگر در موضع معهود
بمیعاد محرر فراهم آیید و در حسن تلقی همگان با همدیگر همدل و همداستان
باشید تا باعث سرباز پادشاه هلاک نشود و سرباز کشته بخاک نشود
ما خود ایشان را چون بزرگان عظیم الشان شناختیم و شرمگین از خویشتن
بیرون رفتیم که فرنگیان ما را چه پایه انسان پنداشته اند الله اعلم نه انسان
بلکه بی روح جسم یا بی روح الصنم انگاشته اند پندارند ایرانیان بکلی از مراتب
آداب دور و در مرابط دواب محشور بوده اند نه اینکه از دو مطالب طبیه
غوری و نه در مقاصد طبیعیه بلکه همه حقایق لبیه با همدیگر شوری نه
شنیده ارسال بساط علوم طبایع در ایران بهن و گسترده و نه صنایع فرنگیان
زله ایست از خوان احسان شان بلکه بهره بدر برده بالجمله روز دیگر بکار حکم

از کار و قدر بیخبر و بفکر میعاد مقرر از مریضخانه با یاران همدم برخواستم
و اندیشه‌گان بیرون رفتیم یکی از ایشان زبان سرزنش بر من بگشود و
در میان انجمن بدین سخنم که دل دوز تر از نیش دشمن است معاتب نمود که
ترا کار چنان است که از عهد فرشتی تا این زمان که نزدیک به هفتصد سال
باشد کسی در تکمیل قواعد طبیه و طبیعیه و تحصیل قوانین صناعیه بجای نو
نرسید و پای باثر پای تو ننهاده پنداریم که این ادعا همداستی و درستی
ولی چه سود که ترا زبان کند و لبان بسته است از بزم تقرب جناب جلالتمآب
اشرف امجد ارفع افخم دوری و از مشاهده رخ چاچر عنایت حضرت شاهنشاه
معظم ملک الملوک اعظم کانه کوکب دری مهجوری از تو ما را چه منفعت
آید که خفته خود خفته را نتواند بیدار نماید ذات نایافته از هستی بخش کی
تواند که شود هستی بخش دون است و سفله و از خوان همت دور و بی
بهره آنکه در مجلس زخرف القول غرورا شنید و تا حتی اذا ادرکه الغرق
خواموشی گزیند و این هنگام که مقام کلام است اگر دم درکشیم ناخوشتر
از آنکه سر بجیب عدم درکشیم برخیز و قدم فرا ترک گذار و قلم بردار تا لختی
از برق فنون مجردان بهای ورق و فنون مجردان بسای و اگر سخن
راست و درست نشنوند و پی فریب و فسون و فن روند تو نیز که همیشه
در عنایات ولی نعمت بر ترانه ابر ایران نخوردم کو تو مرا نان ندهی رطب اللسانی
نانت زبانه جگر آب زخون دل   با این دود دبا از ذکر اب و نان بخوام
اند رآی و در هوای فرح افزا   تو باز کشور نازی مقیم پرده رازی
قرارگاه چه سازی درین نشیمن فاخ   بال بلند پروازی بکشای کاری که
توام و دین روز بدان مظاهرت داری و به مفاخرت شماری علم الله
که اراذل یهود بدان سر فرو دنیارند و هزار ضرر برند و اینگونه سود
ندارند من چون این سخن از رفیق کهن شنیدم و کسی را از اهل انجمن بجاد

او ندیم گفتم ای یار طعنه فرو گذار از این بیش بیش درونم خراش و بر زخم
ناسور نمک مپاش که روزگار نه بر وفق مراد افاضل است از آنکه خداوندگار
بزرگوار مدار اجلاء را خطوب از امثال این مشاغل شاغل است و دانسته آید
که قلم صنع عزت فرنگان بر صفحه روزگار ثبت کرده لاجرم هر که از ایشان
بفضل و هنر صاحب پایه است در مملکت خود شان با دولت همسایه است
و هر که از ایشان فرومایه باشد چنانکه بکار خود شان نیاید بضرورت باید
در ممالک دور دست صاحب پیرایه باشد پس عزت و اعتبار ایشان در دیگر
ولایت ما دلیل حقیقت سخن نباشد منت خدا را که شاهنشاه ما امروز
بعقل و رای و تدبیر ملکت داری و اقلیم کشائی در اقطار زمین از یاپونیه
تا امریکای انگشت نما است و منت دیگر خدا را است که امثال این بندگان
کم نام را بخدمتی مامور فرموده و مثل این گونه امور را پیغمبر ما المامور
معذور فرموده و خدای داند که شرف نفس در طاعت ملوک است و گواه
سخن ملازمة الملوک نصف السلوک است من چه دانم نتیجه این رای چیست
و خاصیت این دوای چیست صلاح مملکت خویش خسروان دانند مصرع
که همه کار نخوانند و چنان نیست که در بارگاه جهان پناه شاهنشاه مد
عصره و عز نصره روشن نباشد که اگر فرنگان بر ایرانیان فضیلتی باشد
در امور جنگ به معاونت و زور و جمعیت موفور کرده اند که بوقت مقابل
لحاظ آید و فرقه را برابر شمردن از انصاف دنیا دور هم و زن اعتساف و
عناد باشد و در مداوای امراض و تدارک علل و اعراض اجتماع و زور
بکار نیاید بلکه غوغای زنبور نغمه صدای طنبور میافزاید چون من
این جمله را پیدا افسانه چه خوانم برخیزید تا بشنودن مسایل دوا تم
و زان سپس بنوشتن رسایل بکوشیم شاید چیزی از میانه بیرون آید که
بروزگاران پس از گذشتن یاران در دفاتر بمانند چون ثبات الفنون

باز رسید هم حکیم باشی را در اطاق ندیدیم شنیدم که پسر دو ساله ان
حکیم باشی ناخوش دکتر کلکته فرانسوی بناخوشی دوسنطاریا بمعالجه مولف
در گذشت و از این رهگذر غبار ملال بر اینه خیالش اندر نشسته
و بحکم ضرورت بساط اعاده و افاده شصت ماده سراسر سخاده را
در نوشته سبحان الله چگونه ایزد تبارک و تعالی طبیعت پرستان را بمقتضای
شایستگی اسم رحمن دعوت میفرماید هدایت می نمایند و ایت مینماید
و غایت مینمایند این مرد پرخرد در خدمت جناب جلالتماب اشرف
ارفع امجد چنان گفته بود که یکی از بیماریهای سرکاری که اتلاف سرباز
میکند و اطبای ایران از معالجه آن بوکراند و مراد در تدارک آن تجربه نساخته اند
مرض دوسنطاریای معروف باسهال است که بیشتر ازان دو مرض دیگر که
مطبقه و نوبه باشند مغیر احوال و مبدل آمال و معرب احوال است و مرا
در ان باب طرح تازه ایست استوار که هر که از ان تجربه اندوزد اید بر کنوز
دقایق و رموز حقایق پی برد باید ایزد تبارک و تعالی این منت از وی
نشود و بموجب ان الله غیور بگذشتن ان طفل که دلهای دودمان بزرگرا
مایه سرور و دیدهای خاندانی گرامی را بمثابه نور بود گوش حکیم باشی را
مالیدن فرمود تا بعیان مشاهده نماید که چون مرض پرزور اید با توان
نقد پر حسن تدبیر نپاید چه این طفل از جانب پدر از نجبه اطبای بزرگ
و اعظم معلمین طب جراحی فرانسه میرسید و از جانب مادر به بزرگترین
امیری از خوانین گرجستان منتهی میشد و بعد از فوت پدرش در حق او
کمال مهربانی رفت که جمیع اسباب عزت اماده و پرستارهای مهربان از رجال و
نسوان بر پرستاری او ایستاده و دو نفر طبیب یکی مولف و دیگری هم از
مشاهیر اطبای فرانسه در معالجه دست بدست هم داده و دو روز پیش
ازان در محضر بنده مولف بزوال مرض و صحت علت زبان گشاده بود که

چنین

که چنین حادثه ناگزیر اتفاق افتاد ای کبر و نخوت خواری آرد و عشرت
غفلت سوگواری و لکن اهل نفاق اینگونه امور را با همه وفاق بر اتفاق
حمل نمایند و بحلقه خداوندان میثاق برنیایند بالجمله مولف را ندامت
ازاین واقعه بر شرح سار رسید یا انکه مجتهانی که روزنا ول بد و کودند از گفته
پشیمان و از کشت کار از رنگ دیگر پیش گرفت و پیش ما فرستاد که من
خود این رساله را در منزل خویشتن با رام خاطر میکاردم و انگاه نزد شما
میفرستم اطبای نظام با اطمینان تمام در فصول و وصول ان بنگرند و در
فروع و اصول ان امعان نظر و ارجاع بصر نمایند انگاه بدلالت ان بتجویز
مداوا بدیهها باکرانید مدت پنجاه روز این بر امد و مارا طاقت و صبر برای
ملاحظه کتاب بسر امد تا انکه معلوم شد که کتاب تمام شده و چاپ گشته
و نسخه ازان از نظر جناب جلالتماب صدر اعظم گذشته یا در بزرگوار
مرامر و صاحب اختیار حکمت بان مطاع و چون فرمان لازم الاتباع است
و لکن ازاین نوشتن چه نتیجه زاید و چه ثمره اید که مشعله فضایل فرو نشسته
و مشغله اماجه همه رذایل گشته فرموده مرا ازاین گفت نباید شگفت امد بلکه
در نظوم سخن ببعضی و حرف مفت امد مگر نداند که ریاست دار الفنون
بنواب کامیاب شهزاده بلند اقبال مجمع جلایل ادب و دقایق کمال وا
گذاراست و ازاین دست فنون و فضایل را اوان گرمی بازار است من
چون این حدیث شنیدم و هدایت را حقیقت ایصال بمطلوب دیدم قلم
برداشتم و شرح وسط نگاشتم و بطرزی که نزد اهل هنر مقام شارح از
ماتن می شناسانند و تشنگان زلال تحقیق را بسرچشمه توفیق رسانده و
اینک دو دست استعطاف می یازم و از عطف دامن عاطفت پیرامن نواب
نامجوی کامیاب شاهزاده بزرگوار آزاده سرو حدیقه جلال قاجار مجدد
جهات هنر مجدع نکات ظلم طویل الادب قصیر النسب نضرة النعیم حسرة العین

جامع علوم الاوایل والاواخر بما هو فی کل فن غنیة المستجیر الراغب فی حل
الفضایل والکامل لحل ما لم ینحل من المسایل مالک ملکوت الرافة والهیمنة
جمال الملک [illegible] ان خردمند حکیمی که مجسطی [illegible] نتواند
کند اقلیدس رایش مجزبر اسعد الله ایامه ولیالیه وقرن بالاقبال والظفر
مساعیه میاورم وحضرتش بدین داوری دادگر همی ستایم که فاصل میان
فضول وفضل اند وفارق حد قول از هزل اند ناقد نقود فنون اند و
مالک رقاب ن والقلم وما یسطرون وامیدوار چنانست که حضرتش
در اصول این رساله بتصحیح نظری فرمایند ودر فصول این مقاله ترجیح بصری
فرمایند که حضرت شاهنشاه اسلام پناه را فرصت اینگونه امور نیست
و پرورندگان ملت را گریزی از ملاحظه حال جمهور نیست والحمد لله حضرت
ملک الملوک اعظم نوابش را در ترویج علوم ودر تکمیل فنون وفضایل همه
مقربان درگاه مقدم داشته اند وچنانکه پیش رای پاکش روشن ودر میزان
ادراک مبرهن در بقای ذکر خیر ونام نیکو ومحاسن شیم ومعارف کرم و
عوارف حکم تشویق وترتیب مولفین کتب ورسایل احسن وسایط واوسط
وسایل است اکنون زمان آن فرا رسیده که بسوی مقصد گرایم وهر چه
از رساله من بوده شایسته شرح وتمثیل وسزاوار جرح وتعدیل است بیان
نمایم تا صحیح از سقیم ممتاز ومعوج از مستقیم فرا آید چنانکه اطبای
روزگار بهر دارو ودیار بران بنگرند بدانند که روش نگارنده کتاب
بهر باب منهاج انصاف بوده نه لجاج وخلاف وهم معاینه مشاهده نمایند
که اگر چه ایرانیان بموجب اختلاف آراء از نتیجه حسن تمدن برکنار ماندند و
بتعرض وطعن دشمن را نشانه صنایع ایشان دون وطلاوه ایشان زبون
امده ولکن بحمد الله در فنون وفضائل وشئون وسایل [illegible] علوم و
انواع حکم بدولت اسلام بر همگنان مقدم اند ودر احسن ادراکات تعمق(?)

و قوة ملکات عقلیه برترین پایه بر ایشان مسلم معلمین فرهنگ فرنگ
که بروزگاران در امثال این معانی با هزاران آب ورنگ کتابهای گوناگون
نوشته ودر میانه هشته اند بگذشتگان اند انرو در یافت اینگونه حقایق
قاصر اند واز ادراک اینگونه دقایق درمانده وخاسر وامیدوار چنانم
که بعون الله واقبال بی زوال شهنشاه بعد از اتمام این رساله باندک
روزگاری کتابی محتوی بر جمیع معاقد ومقاصد فنون طب بنگارم ودر
تزییف باطل وترصیف حق واعلاء صدق دقیقه فرو نگذارم تا مقام هر طایفه
در آن مبین شود وچگونگی طب فرنگی یونانی وایمانی ایرانی بدرستی معین
گردد اکنون زمان آنست که با یراد مقالات دکتر معاصر پردازیم برانکه(?)
ایزد دانا اول احضار الطبای نظام وابتدا بتدریس تلامذه نظام بنای رساله
بر شصت ماده قرار نهاده ولکن بعد در زمان نگارش آن اسلوب را ترک
گفته وچنانکه خود میگوید بر این نظم وترتیب قرار داده **متن** این
رساله ایستکه بحکم جناب اقدس اشرف امجد اکرم صدر اعظم دام اجلاله العالی
این فدوی دکتر پولاک حکیم باشی در دستور العمل وتعلیمات معالجات
وتدبیر امراض چندیکه اکثر اوقات با فواج قاهره مستولی وباعث هلاکت
ایشان میگردد از قبیل نوبه واسهال الدم وطبقه ونایبه ورود(?) تصنیف
نمود که در چهار فصل بیان میشود که انشاء الله مفید وموثر باشد **شرح**
در عنوان کتاب تقریر بلکه بوجه نیکو تحریر یافت که مولف از پیش خود
محض خود فروشی بدین خیال افتاده ودر خدمت جناب جلالتماب خداوندگار
معظم اشرف امجد افخم صدر اعظم بدینمعنی جسارت کرده وهر کس بچشم انصاف و
تدبر در مقالات آن نگرد داند که ایزد در جسارت چه قدر خسارت برد
چه میدانم کدام روز وفرد اطبای ایران در بیانات این رساله مینگرند
ولی ندانم که چگونه منظا العزا زا برنند(?) وکانم کرا ایشان در وصف شوند

یکی انکه باندک تاملی بر ایمه مقالات بخندد دوم انکه بکویدن این رسالهٔ از
بهترین مقاله بشرح وتمثیل برجرح وتعدیل برد ونقد وکشف وعقد
حلی وحلل بنده واین کلمات را غایت مدح حکمای فرنك پندارند که
بعضیها کذارند ولی درمیان هر صنفی مراتب مختلفه درمیان ارباب دانش
هست ودراین شرح اندك بعضی از مقالات ایشان نقل کرده ایم هر کس
ببیند داند که دانشمندان فرنك را در فنون طبیه قدمی هست وچون در
بزم تقریب معروض داشته بود کدام امراض صعبه که مهلك سربازند بر سر
کونه اند بعد تاثیر برودت یعنی سرما بردن راهم علاوه کرده کتاب
خودرا مرتب ساخت بچهار فصل می بایست بکوید که در یک مقدمه وچهار
فصل ایراد می شود ودر مقدمه تحریص کند اطبارا به پرستاری در
معالجه قشون ودر فصول چهارگانه علل چهارگانه را ذکر کند لکن بعلت عدم
انس برسم تالیف وراداء مقصود تفاوت وربنویه کوید **فصل اول**
در مقدمه ومرض توبر وتدابیر ومعالجات ان کویا مجو اهلکه که در این
رساله گفتگو خواهد شد از امراضی که بیشتر از سایر امراض سبب باز
شود وایشان را بمقام هلاك رسانند وان بر چهار قسم است پس رساله را
از چهار فصل ناگزیر است که در هر فصلی ایراد اصلی نمائیم فصل اول
در بیان توبر است که اولین علتی است از مهلکات سرباز ودران
مقدمه وچهل ماده است ومقدمه در تحریص اطبای نظام است بمراقبت
احوال مرضای افواج ابتهاج فرجام **مقدمه** بدانکه ذات و
بقای سربازی برای هر یك از دول بی نهایت عزیز ومحترم است چونکه
ایشان ولایات را از شر اعادی داخلی وخارجی محافظت نموده در انجام
خدمات محوله بجود نهایت اهتمام وجان نثاری را بعمل آورده جان خودرا
فدا سازند ونیز سالها با بی زحمت کشیده مواظبت نموده تا انکه سرباز

تعلیم کرفته قابل خدمت کردد وهم چنین سالها طول می کشد تا سرباز تعلیم دیده
تعلیم یافته مهارت در مشق وحرکت خود بهم رسانده جای سرباز قدیم را
بگیرد وعلاوه مراد ایشان باعث کمی آبادی وجمعیت ولایات کردد ضرر
اهل قصبه وقرا هم برای خرج کرفتن سرباز تجدید فراوان است **شرح**
چنانکه میدانی طوایف فرنك برای حفظ ناموس فرنك از سبیل خدا
طلبی وراه روی تابع ائین عیسوی بودند ودر روزکاری دراز در اعلاء
ان ائین ودر تشهیر ان دین بجان کوشیدندی ودر نصرت وید ان
ملت نیاسودندی تا لباس ظفر پوشیدندی ویا طاس مرك نوشیدندی
ورفته رفته اعوجاج از منهاج مرا ایشان را براه لجاج رساند واز جبلی
ستائی طبیعت پرستی که نتیجه تکاهل وسستی وثمرهٔ غفلت وسستی است
اکنون هر چه کویند بمحسوسات بسته وهر چه جویند بهوا وهوس
پیوسته انکه هر چه بمدت طبیعت فزاید ویا در ادوا بقا لذت
بکار ابد می ستایند وهر چه جز این باشد ملامت نمایند تفکر در دین
وائین پیش ایشان کار وحشی پیشه کان این راه نزد ایشان دیوانه
وکمراه اند از انکه در تجربه منافع وقت در معالجه سرباز چشم از
مثوبات اخروی پوشیده ودر تفصیل وترسیم فواید دنیوی کوشیده اهمیت
والجمله فواید بنکه طبیبان میکویند وبندکان دنیای ملعون بتحقیق
وتفاهیم در عنوان تعالیم حمراء الیم مذکور نمیدارند که اطبای دولتخواه
وملت پرست را مراقبت مرضای ملت عموما وبیماران عساکر دولت
خصوصا حتم است بلکه انسانیت وادمی بدین حتم است که غایت سعی و
نهایت جهد در این ماده بجای ارند وبه تیقظ وهوشیاری نگذارند
که حافظان ثغور وحارثان حدود وسور بسهام اسقام راهدر شوند
وبتهاون وتکاسل ایشان در امر علاج بعبث در میانه تلف نشوند

ونه بهشت که دولت بکثرت سپاه قوی است وملت بزیادتی عدد در بالا
روبهشت وهر طبیبی که بعدم اهتمام در مراقبت مرضای نظام هلاک سربازرا
سبب گشته سخن روشن نفس محترمی را کشته بحقیقت از اجزاء دولت و
اعضای ملت یکی را هم درشکسته پس او را دشمن دولت گاه باید خواند نه
طبیب ملت خواه بنی آدم اعضای یکدیگراند که در آفرینش زیک گوهراند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار تو کز محنت
دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی پس هم چنانکه اولیای دولت را
تربیت اطبای هوشیار ومعالجین نکته بین صداقت شعار شایسته و در
کار است بهمان برهان هر آینه اطبا را مراعات مزاج خسروی و نگهبانان
ایشان که اسباب مستقله آسایش عباد و آرایش بلاد اند بایسته و
سزاوار است وهر چند این جمله سخن مطابق رای رزین وادراک درست
ولی بنزد طائفه حقه وملت محقه بهترین تحریص وبزرگترین تشویق و
ترغیب بر محافظت نفوس نص منصوص است بر سکان اسلام ذاکر
پرستندگان ملت خیر الانام مانند همان مراقبت احوال حسکان یگانه از امور
دین است ومعالجت وتیمار سربازان بیمار برادران دینی واطباء که
آناء اللیل واطراف النهار بعد اداء فریضه پروردگار بادیده اشکبار دعا
بر نگهبانان ثغور مسلمین وسکان جوار کفار میکنند وبحضرت پروردگار مورد
ومنادبناهیده ظفر لشکر اسلام خواهند البته برانیگونه مذکورات محتاج نباشند
ولی از برای طبیعت پرستان مستان در ضبط معاقد ملکی ونظم
امور دنیوی بخیالات موهوم خالی از منفعت نباشد **مادهٔ اول** اکثر
امراض متداوله مابین افواج که باعث هلاک ایشان میشود حمی تو سبر واسهال
الدم ومطبقه یا محرقه است **مادهٔ ثانی** مختصر همان عرضیست که در حضور
باهر النور حضرت شاهنشاه اعظم وثانیا در خدمت جناب جلالتماب

اشرف امجد افخم جسارت کرده واز برای تحریر این رساله اجازت خواسته
و راستی را که این سه جنس مرض کثیر الوقوع وعظیم الشیوع اند وچون
باقلیمی ورود کنند یعنی بطریق عموم فرود آیند تفرقه میانه اهالی لشکر و
رعای کشور نمیگذارند ولکن اهل نظام همه امراض عام را از خویشتن معاف
دارند چه اینگونه مردم اکثر در سایه مهربانی پدر ومادر یا پس جوانی بر تن آسانی
وخوش گذرانی عیش وزندگانی کنند آنگاه باقتضای دوران آسمانی تن
بمشقت نوکری در دهند قانون معیشت وروند کانی بکلی بتبدل یابد
نخستین باد رنج تعلم مشق کار دراو پیش آید وزان پس زحمت سفر و بیداری
شب وتعب نهار بران فزاید خورش وپوشش از اندازه عادت بدر
رود وامور شاکه در بسته ضرر وغیر مشهور بند بیکبارگی مختل شود روزها
تا جش افتاب وشبها اندر خواب بی رخت خواب وقطع نظر از اینها که
اشد العذاب ترک یار ودیار وفقد برادران واحباب است واینجمله از
برای امراض اسبابند اگر مستقل نباشند لامحاله مهیی ومتمم اند پس هرجا
که مرض عام ورود کند اهل نظام از همگان بیشتر در معرض خطر باشند
وفی الواقع هرگاه مابین امراض طاریه بر نوع بشر سایر در افراد این
حشر تناظری دهیم وتقابلی نهیم هنگامی تنها باسایر امراض برابر است
واگر اختلاف پدید بجزم آن بیشتر نه کمتر است ودر کلام بعض حکما
مصرح است که اگر امراض نوع بشر را صد حصه فرض کنیم شصت حصه
آن حمیات وچهل حصه آن سایر امراض خواهد بود واین سخن اگر چه از راه
تقریب وتخمین است لکن تقریبیست که در پایه یقین است ولی بجز دان را
حمی که ما انواع شش عشر امراض فرض کردیم نه ملت مرض و نه ده مرض ونه
صد مرض ونه هزارها است بلکه اقسام بالفعل آن بیشمار است واصناف
آن خارج از اندازه وشمار است مقصود آنکه امراض سه گانه که انفاد اصعب

وهر یکرا قسم خاص الخاص قرار داده هر یک از انها جنسی است مشتمل بر انواع
مختلفة الحقیقة که هر یک محتوی است بر اصناف کثیره که هر صنفی مشتمل بر صنفهای
مختلفه متفاوته است پس چندین بیماری مثل ابن الهویه را که در اسباب و علامات
و مواد و صور و دلالات و علاجات با هم بون بعید دارند بیک اسم خوانده اند
و علاج ان همه علل مهمه و معه را بیک طرز دانند پیش طبیب سبک سر باشد
ولی چون مؤلف خواست که حرفی بیارد که در نظرها شکفت نماید و کوش هوش
ان فرا پیش دارند این ترانه پیش کرفت و مدت روزی چند از اطبای
نظام را زحمت داد که من شما را علم خواهم اموخت و در پایان کار دماغ ایشانرا
بدینکونه سخنان سوخت و پیش ایشان سخنان دقیقه و شکفت بود که
میکفتند و از عهده بیرون میامدند و من در اینجا از انمقوله نکاتی بعدد
نقاط بسم الله الرحمن الرحیم وارد میاورم که هر یک از انها طبیبانرا فاتحة
کتابی باشد متقن و مقاصد دقیقه از معاقد انیقه ان روشن نکته نخستین
پرورنده ارکان هستی و پدید ارنده اجزا ابلندی و پستی از عنایت ازلیه
و علم بنظام خیر برای هر یک از انواع حیوان که کران تا کران اصقاع جهانرا
فرو کرفته اند نفس ملهمه افاضه فرموده که بدان صلاح و فساد بدن خود
بشناسند و از مضرات و مبطلات هیئت ترکیبی و صورت نوعی خود
احتراز ورزند چنانکه بدون ایجاب تجربه و ترتیب اقیسه جمله دواب از
مضرات صورت کرانه کیرند و همه حیوانات از اکل و طعم نباتات زهرناک احتراز
کنند و چون از عنایت حضرت عزت نفس انسانی بشرافت عقل و قوت در حد
و استکمال رتبه فایز کشت از او این قوت را کاسته اند و در عوض ان چون
انسان بر دو شان است یکی انکه در افق حیوان است یعنی برزخ میان ان
و انسان است و دیکری انکه انسان بهمه شان است اولیرا راه تجربه نموده اند
و دوم را معرفت حقایق اشیا داده اند پس اولین طایفه هیچ نشناسند

از سود و زیان مکر انکه تجربه یاد داده باشد و طایفه دوم همه چیز را در
جای خود ببینند و اینها حکیمان ایمان باشند که حکمت نزد ایشان همان ایمان است
قال بعض الاکابر الایمان یمان و الحکمة یمانیة سنائی چه یونان
اب یکوفتاست خاک کوی یثرب شو که یک چشمان این راه اندر ره
بینان یونانی پس انها که مفسدات بدن و مبطلات صورت را بتجربت هم
نشناسند بدرستی حیوانند و انها که حقایق اشیا را کماهی دانند انسانند
و انها که بتجربه کار کنند بصورت انسانند و بسیرت حیوان یعنی برزخ
این اند و غیر از ان که نه نفس ملهمه دارند نه نفس رحمانی و میان این دو
طایفه هم فرقی باشند که کارشان معرفت اشیا بقیاس است و مدارک
انها مشاعر باطنیه از حواس و غیره در تحقیق قیاس ایشان اعلی مرتبه یا بتجربت
بادی پایه حقیقت بینی کفتم تا در یابی و خاموشی کزینی و از این تقریر
چنانکه باید مراتب چهارکانه نوع بشر در ادراک نفع و ضرر و خیر و شر
بدید اید نکته دوم بدن جسمانی چنانکه دانم و دانی نزد طبیعیین
ایران و یونان مرکبست از چهار ارکان که هر یک از انها طالب حیز دیکر است
و فایز جدا کانه اثر چنانکه کویند — نا متزاج عناصر بهم داد
چشم وفاق که برتو بند هد اتفاق اهل نفاق — چه اعتماد بقا اجتماع
جمعی را که هر یکیست از انها بچیزی مشتاق ولکن ایزد تبارک و تعالی
از عنایت ازلیه صنعتی برانکیخته و صورتی بمرکب از متضاد اندر ریخته
چنانکه ترکیب مرقوم بدان صورت الفت کرفته و اینهمه طراوت پذیرفته
و حاوی پیچنان میخواهد که نه از این طراوت نکاهد بلکه پیوسته این
ترکیب را بنضارت و نضارت نکاهدارد و تفرق و تشتت برا
اندرین نکذارد و همه دانند که این خواهش و طلب از صورت نوعیه است
و تفرق ارکان بالطبع است و هر کز خواهش قسری با میل طبیعی

بر نیاید و از اینجاست که مرکب من قوم دایم التحلیل است و اگر بر
یک حال نپاید که بهر حاشیه متباینه بدن فراجایگاه خود برد
و پرده اعتبار و طراوت آن بهم درد و صورت جوة اندیش از
برای منع این خرابی و رفع این تشویش بسیری پیش گرفته که
هر چه از اجزاء بدن بتحلل کاهد مثل آن به تبدل فزاید پس انسان
بغذا محتاج باشد تا تحلل را به تبدل و تمثل تدارک نماید چون
این جمله بدانستی میگوئیم که اجزاء مغذیه که از اغذیه بجانب
اعضا منجذب شود دفع آنها متخلل ذکر عوض متحلل میشوند
گاهی برابر و معادل اداده صورت است که این خود بکام
طبیعت و منتج بقاء حالت صحت است و گاهی زیاده بر اندازه
و گاهی کمتر از آن و این هر دو نیز بر وفق مراد صورت اتفاق می افتد
چه از این دو کار میان صحت و صورت فراق افتد چه در حال اول اجزاء
تازه زیاده بر اندازه متراکم شوند و امراض قوت از هیجان و التهاب
من کل باب فرا زایند و بر شکننده طراوت و طراوت زایند و در حالت
دوم اجزاء متحلل را بدل نیاید و امراض ضعف مستولی شود چنانکه
قوت در برابران نپاید و از این بیان بر فطن هوشیار عیان شد
که جمله تغیرات بدن مستند بکار تغذیه است که سبب معده آن
معده است و در دست آمد که عموم امراض خواه از قوة باشد خواه
از ضعف خواه در دماغ باشد خواه در قلب خواه از تغییر اعضا باشد
خواه از تعفن اخلاط باشد چون بحقیقت نگرند انهمه را با اختلال
احوال معده ارتباط باشد و از اینجا خداوند جوامع الکلم المعدة بیت
الداء والحمیة رأس کل شفاء فرموده پس هر کس امراض را از تغییر

کار

کار تغذیه شناسد و مبدء آن از معده داند و به تحول مدار تحلل و تبدل
درست بنگرد و میان امراض ضعف و قوة تفرقه گذارد در حال قوة
که اکثر امراض از آن ناشی است بحمیه حقیقی که نتیجه طب تحقیقی تواند بود
از سورت و هیجان بکاهد و در حال ضعف بحمیه قوت از تحلل از تغذیه
بر آن فزاید بر جمیع اجزاء طب واقف باشد و بر همه کس معلوم شود که مرض
حقیقة واحده است که به تقسیم تنوع پیدا کرده تا آنکه هزاران هزار قسم شده
که هر یکی تدبیر جداگانه لازم دارد پس گفتن او که اینجا از امراض باعث
هلاک سرپا است سه مرض است از شناختن حقیقت آن سه مرض
بر خواسته که هر یکی از آنها بچندین قسم منقسم می شود که هر یک را
معالجه بقانون دیگر باشد چنانکه در شرح قانون از افاضل اقدمین
حکایت میکند که مرض اسهال سیزده هزار و هفصد و سی و دو قسم است
که هر یکی از این اقسام بی شمار تدبیر دیگر در کار دارد و انواع
ترکیب حمیات نا به بر همگان پیداست نکته سیم اصناف
متکثره و انواع متعدده و اجناس متنوعه که در تحت کلی واحد
مندرج شوند لازم نباشد متحد الجوهر بودن آنها پس هرگاه گفته
گوید که حس و حرکت ارادی منحصر در حیوان است نباید گمان شود
که این همه اجسام که یک لفظ بر آنها اطلاق شد فی الواقع یک چیز است
که خداوند ادراک و تمیز است بلکه در ذیل آن اجناس کثیره هست که
هر یکی از جنسها مشتمل بر چندین نوع و هر نوعی حاوی بر چندین هزار
صنف و هر صنفی محتوی بر چندین گروه صنف اخیر و هر یک از اصناف
اخیره مشتمل بر افراد غیر متناهی نظر بقوه پس وقتی که ما بر قسطی از
بیماریها لفظی اطلاق نمودیم نمیتوان باور کرد که افراد آن همه متفق
الحقیقه اند پس بوهم میاندازد ما را گفتن او که بیماریهای خطرناک

سرباز منحصر بر سه قسم است چه هر یکی از این بیماریهای سرکاری مشتملند
بر انواع کثیره در تحت هر نوعی اصناف مختلفه و متفاوته که هر یکی از اصناف
مر نوعی که فی الانواع با صنف دیگر در اسباب و علامات و اعراض و دلالات و
و مدت و انتها و شهادات و حدة و ازمان و وقوع و ضعف متفاوت و متباینند و هر
یکی از آنها تدبیر جداگانه و تدبیر علیحده و معالجه دیگر سزاوار است که
بکار بردن یکی از آنها در آن دیگری بغایت دشوار بلکه از طریق عقل بیکار دیگر
بر کار است و از اینجا طبیب هوشمند شومل فرانسوی در کتاب اصول مباحث امراض
گوید بیماریها که بر بدن انسان طاری میشود اثر از دیگر بیشتر و همین اعمال
جاریست بسیار است که هر یکی را دیگرگونه اسباب و دیگرگونه آثار است و هر یکی
انواع کثیره و متفاوته آنها را از همدیگر متمایز بینیم و هر یکی را مرضی مستقل و بیماری
جداگانه گیریم هر آینه عدد امراض غیر متناهی و وجود طب را انتهای نخواهد بود پس بجای
طرفی را از انواع بیماری که در میان آنها تناسب جاری بود در ذیل کلامی فراهم آوردیم
و بدین سیاق قسمی بقسمی و سمی بسمی منضم کردیم تا قواعد کلیه و قوانین طبیه از آن
میان حاصل آمد عجب آنکه در این طریقه نیز میان خداوندان سلیقه اختلاف زیاد است
و هر یکی را از معارف اطبا در تقدیر قوانین و تقسیط موازین جداگانه
مقدار و معیار است اکنون پس از بیان نکات سرکاری نبوی شرح کلمات رساله
کرده ایم **مادهٔ دوم** مرض نوبه بخصوص صدعومی گردد در آخر فصل تابستان
و اول خزان و اول بهار و بعد از درویدن گندم در همین فصول و اوقات
که اسهال الدم نیز عمومی شود اما مرض مطبقه با محرقه عمومیت بهم رساند
در آخر خریف و اول ربیع **جادهٔ دوم** میخواهد بگوید که فصول ارا
در اینجا با امراض عامه معاینه موقوفیست و اوقات را در ایراث امراض و انده مختلفه
و با واحده علاوه اثری است ولکن قاعده کلیه را جزئی و قانون موسس را شخصی

وحی

وحی بوده و این خود شیوع فرنگان باشد که خبر از احساسات ظاهری جز
نشناسند و هرگاه تفصیل خواهی نخست باید بدانی که فصول اطبا غیر فصول
منجمین است اگرچه نجمد یکی قریب و قریبست چه اهل هیئت سیر آفتاب را از
سفر حمل تا سفر سرطان بهار نامند و از آن تا سفر میزان تابستان گویند و از آن
تا اول جدی پاییز خوانند و از آن تا سفر حمل زمستان و این در همه اقالیم
شمالیه و عکس آن در همه اقالیم جنوبیه بدون تاخیر و تقدیم و لو قاشود
جاریست و لکن در همه بلاد فصول اطبا بر یکنسق ساری نیست بلکه اکثر
اقالیم عبارت دو فصل حار و بارد فصلی نشناسند و اصطلاح ندانند و در بعض
بلاد فصول آن دو طایفه واحد و حقیقت همه یکی شاهد باشند و در
سایر بلاد فصول چهارگانه طبی مختلف آید ولی از فصول منجمین مفترق آید
چنانکه باشد که مدت یکی یکماه و مدت دیگری پنجماه شود و اغلب آنکه شاید
میان بهار و پاییز و زمستان و تابستان متفق باشد چنانکه بهار و پاییز
هر یکی یکماه یا دو ماه و تابستان و زمستان هر یکی پنجماه یا چهار ماه باشد
و شاید که در بعض بلاد عکس این محقق آید و در بلاد اقصا اعم و اغلب آنکه بهار
از اوایل حوت تا اواسط ثور گرفته و باشد که تا آخر ثور در رسد و گویا گاهی اندکی
مقدم و موخر هم باشد و از اواخر ثور تا اواخر میزان تابستان باشد و از اوایل
عقرب تا اواسط قوس پاییز گفتن را شاید و از آنجا تا اوایل حوت باز زمستان
گفتن ملایم آید و این اگرچه بر دایم باشد و بنا بر نکته طبیب ماهر و کامل سخن
در فرانسه هم اگر از دوازدهم شباط که برابر با نیسان خود هم گویند تا آخر
ایار که مبتاست بهار است و از اول ایار تا اواسط آب که گویند تابستان
و از اواسط آب تا منتصف ایلول و از دوازدهم تشرین ثانی که نومبر خوانند پاییز است
و از دوازدهم تشرین تا آخر ایار و از دوازدهم شباط زمستان است پس در فرانسه اگر
چه مدتها و فصول همه یکی نزدیک است لکن همیشه اول فصول طبیه بر اول

فصول هیوبیه مقدم است نفرج بکناه حمل روز در بن رساله ذکر عناصر نمی
چنان دانند که فصول هیوبیه را بخاطر نشانده [۲] دوم باید دانست که ان امام محمد
صناعت طب با ابن محمد اتفاق از اطبا مستفید است و انکه فصول طبیعیه با فصول
هیوبیه باختلاف بلاد مختلف باشند و هر چند جمیع امراض و علل بدون دخل دیگر
فصلی از فصول حادث نتوانند شد لکن بعضی از امراض در بعضی از فصول کثیر
الوقوع و در فصل دیگر بغایت کم و عدیم الشیوع است و زمانی که فصول طبیعیه
بر طبایع اصلیه جاری شوند مبادی امراض وافده و علل عامه شاهده
بر ابدان سادی شوند بلکه هر یکی از انها عوارض میکنند نوعی که مناسب مزاج
خود باشد چنانکه در بهار امراض دمویه و در تابستان علل صفراویه و در پائیز
علل سوداویه و در زمستان علل بلغمیه زیاد اتفاق میافتند و ان میان فصول
فساد را دیگر خاصیتی هست بلکه خاصیتها که بالعرض بدان تولید امراض کثیره که
موافق طبع خود باشد احداث کند و آن اختلاف هوا است در ایام شبان
و روزان و کثرت فواکه است و در اکثر بلدان و بخمان ما زمستان را هم چنا
که بالعرض بدان جهت احداث دیگر مرض کند و ان چنانست که هضم در ان فصل
دحضر در ان شدید و تحلیل در ان زیاد کم است پس بالعرض تولید کرده
باید معاد در انواع امراض در کند پس امراض و اخلاط اعداد فصول اتفاق سفید
مکر چنانکه چون ان فصل بطبایع اصول باشد و لکن زمانیکه مزاج فصول بهم
امتزاج و هر یکی از انها خارج از طریق مزاج شود آنوقت حلول امراض وافده
و شیوع علل عکابد است و تغلط مینماید از دمار و وقوع امراض عامه در بعض
بلاد و در بعضی از فصول اگر چه جاری باشند بر نظم اصول مانند کثرت
نوایب در مملکت انطالیا با بالات روما ماطواعن بو تغییر در ماه های تابستان
وابار که حدوث این حمیات مراد از اصل هوا و فصل است بلکه سبب دوا انگیخت
که بدان وصل است و ان نتیجه تصاعد بخارات است که در مرداب و غیر از خاصه

در دریاچه مرداب فاراند با راست پس چون فصول از طبایع و مزاج بمانند
بدانکه مزاج فصول همه یکی امتزاج نمایند مناسبت تولید امراض وافده میکنند
حاکم نوبهای عموماً از اواسط تابستان تا اواخر خزان بعضی در اجزای این زمان
باید همه اجزای این بدانند چه در این عرض مدت آب مرداب‌ها کم میشود و اسم
اشیاء و نباتات حول مرداب فرو نماید و از ان نباتات بعضی از گل و لای و از کثافتها
پوسیده ملکه تازه دمیده ان تصعید ابخره نوبه زای کند و هم در این مدت فواکه
حامضه و خاصه انجیر ماده عفونت باشد مانند انجیر و خربزه و هندوانه و فخار بسیار
و نوبهای متولد از عفونت شایع شوند و زمانی چنان روی داد که اکثر الحمد
من الله من ذلک شوند و لکن نوبها همچنین که نوادره که در اوایل بهار و
اعتدال لیل و نهار مصیبت واقع کردند که مثل و تجربت دست یافت
هم در هند این قضیه را مانع کردند

ماده سیم

مستعد امراض
مزعوجه انجا فرانچه تازه از کوهستانات عیقان و جولکه وارد شوند
مخصوص اهالی آذربایجان و همدان و لاریجان که از وطن خود خارج
شده بدون آنکه در جای توقف و آمیزش نمایند وارد جولکه
طهران یا شیراز شوند چنانچه چند سال قبل فوج لاریجانی که جمیعا جوانان
خوب رشید و تندرست بودند بعد از ورود بدار الخلافه بفاصله چند
ماه قلیل شصت نفر از ایشان تلف شدند اما دو تابستان که گذشته که باشد عالی
معزز الخاقان عباسقلی خان سردار لاریجانی عنایت کلی از حضرت ظل
الظاهر بنیابت ملوکانه شامل حال فوج مزبور کردیده و ایشان را
مامور کشیک اردوی همایون متوقفه در شمیران فرمودند بلکه و نفر
از ایشان در مدت چند ماه مامور بودند تا انها تلف شده بمطلب
دلیل ساطع و برهان قاطع مراد عالی ما را د بحول
فوج انکروز که چون از تابستان فی فاصله از اماکن

هند ستان می‌روند اکثری از ایشان بامراض مزبوره مبتلا
گشته تلف شوند

ماده سیم

می‌خواهند اثبات کنند که یکی از اسباب معده که بدین انتشار خاصه قشون [لشکر]
را مستعد امراض کثیره و صعبه و خطرناک نماید استقبال افواج است از اقطار
شمالیه جبلیه سخته به بلدان جنوبیه غایره سخته ولکن بجهت ایشان
بحر و عدم اعتنا بغیر حول این قول صحیح را که از اطبا و سلف بجا و نص صریح
در بیان صحیح است این گونه خرافت و ناتمام نسبت گفته ولی هنوز معلوم
نیست که حصول این استعداد را بچه سبب نسبت میدهند چه محتمل است
که این استعداد قبلت حرکت باشد که اینگونه حرکات که اشخاص کثیره با هم
بیکبار حرکت کنند از اسباب معده کلیه اند که میخواهند در اشخاص مزبوره
ایجاد امراض متشابه کنند و محتمل است که بجهت اختلاف آب و هوای عرض
راه و با تعلقات و ذهن بعضی از سمایم دیگر که بیکبار بدان جمع گشته‌اند بهم‌ها
گذشته اند اینگونه مرض عام و شایع اتفاق افتد و احتمال اهم است که در وقت
ورود قشون بدار الخلافه مثلاً هوای آن نوع در افق بهم رسانیده باشد که همان
در آنشه تغیر چنانکه در متوطنین بوساطت حدوث حالات ظاهر گردد علت ضعف [مبتلا]
گشته در ورود هم بدان اندازه مبتلا نشده اند که بیش از آنکه سلامت نماید
چنانکه پارسال که هوای دار الخلافه در اواخر صیف از اعتدال خارج [بود]
بود و نوبهای مخلط که طبیب صاحب بصیرت اصناف انواع آن را از اندازه
شمار بیرون پدید شده بود و بعضی همه از افواج قاهره وارد دار الخلافه
الباهره شده بودند بفاصله چند روز نوبهای گوناگون در ایشان ظاهر شد و لکن
در زمانیکه هوای دار الخلافه در حالت طبیعی اصلیه و جریان از جهت تفصیل
تغیراد و صلبه باقی بود فوجها را از آذربایجان و همدان و صایر ممالک ربع [ممالک]
ایران وارد طهران شده و مدتها اقامت کرده که کوندی ندیده اند چنانکه

احتمال چهارم آنکه در ولایات افراد فوج مانند سایر سکان انسا امان بجهت
تبدیل هوا و سایر تغیرات مزاجی بهم رسانیده باشند که ماه دیگر مثلاً باعث
مرض عامی در میان ایشان شایع شود و در اوقات پیش از ظهور مرض [قشون]
حرکت کرده بدار الخلافه رسیده باشند و هم محض رسیدن مرض و خود بنای
بروز و ظهور گذارد چنانکه پیرار سال در دار الخلافه جمای خاد عه که [دوم]
و با ناسپیده اند ظهور داشت و پیش از اینکه مقیمان ناخوشی بکلی رفع شد
چنانکه ماهی گذشت که از آن فوج مرض بکلی مشاهده نشده بود هم در این روزها
فوج جدید همدان که مأمور توقف دار الخلافه بود رسید در عرض راه
بعضی از سه فوج مرض صعب و خطرناک همراه خود آورده که فقرین [دار الخلافه]
درگاه بمیان فوج مزبور رفت بیکبار ده هفت نفر مریض در میان فوج دیدکه
ساعتی پیش از آن دیدن یکنفر از آنان عنکرد در ورود بصحت نیز تدبیر
هفتصاد نفر از فوج مزبور بناخوشی وبا مریض شدند چهار پنج نفر از آنها
متوفی و سایرین بحال آمدند عجب آنکه چند روز دیگر فاصله از همدان [بیرون]
روزی که در میان فوج مرض مزبور بروز کرده بود همان روز در محال
و قرای همدان که مسکن و وطن فوج مزبور بود ناخوشی وبا ظهور نمود
سه روز شدت داشت بعد نوعیکه گذاشته بودند بی رفع شده
و این مقدمه دهراه مثل این شاهد باشند بر آنکه استعداد مرض گاهی
هم بلیجی از راه دور دفن وده سبب انظریق باشد و همه جا هوای عام
داکه فوج محض ورود المحل در معرض مرض شاهباز علالت مقدار کلی
نوان فراز داد بلی هوای دار الخلافه با مزاج سکان بلاد شمال مثل
همدان و آذربایجان مضادتی دارد یکی هنگام تغیر و دوانت که این
اختصاصی بجلد دون حالی ندارد د وقت هنگام شدت حوادث که در آن [وقت]
قشون آذربایجان را احضار بدار الخلافه خواد [بیاید] آنکه در عرض [راه]

از تحلل هواها و بد و خوردن اغذیه ردی الکیفیه مانند میوه‌ها و دوغ بعد از آن
از تغیر و حرارت هوا و استعمال ضایع و فاسد میوه‌ها ناچار دوا هر روز
کلی قوی اند مرض تب‌ها و اسهالات را و هرگاه بوقت ملایمت هوا و فصل
معتدل استعداد شوند لاجرم تا شدت حرارت تابستان مزاج آنها با هوا
بد بیاید و حرارت هوا اگرچه شدید هم باشد چون بتدریج رسیده اند
زیان کلی از آن دست ندهد **مادهٔ چهارم** که اهم در ابتدای بروز مرض
تشخیص ما بین نوبه و مطبقه بسیار صعوبت دارد حتی که حکیم بعضا لا
و کرا هم افتاده مرض نوبه را بعوض مطبقه تشخیص دهد چونکه نوبه شدید
مخصوص دیرا باید که فاصله اش پدید نیست مانند حمی لازمه بروز نموده
مطبقه تشخیص داده شود **جادهٔ چهارم** علم تشخیص مرض از میان
فنون طبیه بالعرض بزرگترین غرض است و اگر در آن باب نقصان
حاصل باشانی بر پا نمانند و چون جمیع امراض همدیگر مانند نمی‌شوند
که خطا در تشخیص امراض متشابهه دست دهد و طبیب با تطبیق امراض
مرضیه همدیگر در شناختن علامات تشخیص نماید و چون نوبه و مطبقه هر دو
از اصناف حمیات اند ذکر معاصر این هر دو را از امراض متشابهه هم قرار
داده و از لفظ کاهی معین است که این عسر تشخیص و عدم تفرقه میان نوبه
و مطبقه نه همه جا قانون مطلق است لکن ما بعضی گاه ندیدیم نوبه
و مطبقه را که تفرقه میان آنها بیکونه صعب باشد اگرچه قیاس نمی‌توان
غنیمت باید چون کلام بدینجا رسید دو کلمه از صور حمیات باز نمودن اولی
مینماید چه شاید در مطاوی کلمات آینده ما را بکار آید باید دانست که
حمیات عفونی خلطی در سه کسوت ظاهر میشود تبهای دایمی و تبهای
نوبتی بحری که اهلا تبهای مردد هم میگویند مشابه آن باشد که مرض
اعراض تب را از اول عروض تا آخر دفع و زوال اگرچه طلوع نماید و شتا

نگاه دارد چنانکه ساعت بساعت را حالی از امکان مواضع نوافت اگرچه در اول
ظهور ضعیف و هنگام تزاید قوی و وقت انحطاط نقصان پذیر میشوند و
تبهای نوبتی آن باشد که مریض اعراض خود را از نوبتها در دست بگذارد و
خود را خیلی نشان دهند که گویا بکلی زوال پذیرفته و چون کار خود رفته
و بیاکاه بیکبار خود و قرار دیگر بار حمله و هجوم آورد و اعراض دفعه را که بعینه
مریض مدت نظر سابق باز کذارد و بار دیگر با عرق انقلاع یابد و باز
عود کند و بعد از انقطاع پذیرد و در حین زوال عود اگر طور خود را نگاه دارد
و میل طرفین محفوظ میماند و مقدار اگرچه بتقدیم و تأخر باشد اندر آید
آنرا نوبه منتظم نامند و هرگاه نه این گونه باشد و در حفظ نسبت بتلخی دست
دهد آنرا غیر منتظم خوانند و کیفیت عروض نوبه‌ها آنکه اکثر با ایجاد اسباب
طب را فرض کرده‌اند و ابتدا میکنند بسستی اطراف خصوصا با سرما
پایها و دستها و ضعف اعضا و بیابان بر انگیزد و در قفس دره و خمیازه بدین
ضار و صادر باشد چنانکه طبیب ماهر این علامت از همه ظاهر باشد بس
نوبه که به دوره معصوم مستهجم نماید و در دورهای سه گانه یکی وقت آن
که سرما صاحب حال در پشت فرو کرد و تمام اعضا بجهد و شکل و وقت تو استعدا
باشد و ساعتی چند بکوفته و الب اند و عجز بودن دندانها و در دو دکی و غشیان
اکثر همراهی کند و عرق منقطع الدم لوازم است و دنیان و دو بر کردد و کبودی
کرده و دهان خشک شود و عطش پدید آید و از علامت زاصفر صفا
فاد و ده باشد و در دوم زمان تب است که هم در آن میان نقصت کرم شود
و باشد که در میان لرز کرمی بالا درد تا زوال لرز با غلظ پا بر دست که
چنانکه بیند سوزان نماید و نفس آسان و روان کردد و نبض عظیم
و قوی حاصل آید و رنگ بدن سرخی گراید و درد سر فزاید و فاد وده
دیکری نماید و مریض بیتاب شاید تا در سیم شروع در ظهور کند بدین

کرده تا تا آن زمانی که برسد

نوم و عطاس و امثال آنها اصطراراً بعمل آید و عرق ترشح کند و بول بحود طبیعی بهم رساند
و اعراض نوبه که کم کم بکاهد و زمانی فترات آید و اما نوبت صحیح بیش آن باشد
که مریض طرز خود را در دست اشکار نکند و نمود فاحش دران پدید نیاید
مثل آنکه با علایم و اعراض نوبه بگیرد و بهرق و امثال آن اشتباه بود
و له عند از زوال عرق که هنگام نمود مرض و ظهور آثار صحت نیست هنوز
از منتهی نوبت باقی نباشد و یا مثل آنکه با آثار نوبه هم ظاهر شود و یا آنکه
طبیب را قدرت بر تمیز آثار نوبه نباشد که اطبا اثر نوبه خفی نامند و یا
آنکه با آثار نوبه بگیرد و بدون عرق زوال پذیرد مثل زوال کلی که تکرار نوبه
اثری از نوبت ملحوظ شود در حالتیکه توقع طبیب زوال آن باقی نیست
مبادا مشکل کرد و اکثر مرض صحیح در هوا ها خارج از مجرای طبیعی عارض میشود
و بدیهی است که میان نوبت ذاتی و نوبت بالاذم و منقطع تفرقه کرد
عابث معمول نیست و له در امراض و حمیات صحیحه تفرقه میان آن دو قسم
در اول مرض دشوار و احتیاج بر تحقیق نظر و تطبیق اعراض و صنیه با معاملات
نظر بسیار است و لکن چنان نیست که طبیب حاذق علاج در تفرقه
تشخیص محل اشتقاق محتاج باشد چنانکه عنقریب قاعده از برای
آنکه در امراض منتظم اعاده نیست و افاده نیست بعد آنکه فراموش ذامج
روشن گشت که در تمامی نوبتی چهار حالت در چهار مدت متمایز محقق
باشد زمان لرز و سرما و زمان تب و حرارت و مدت عرق و انقلاع
و زمان نمود و استواکی و هر چه تمامی این چهار حالت اندر هم در محض
باشد و زمان منتظر مرض مشکل باشد و حالت هم و تحقیق ضعف
مرض راجع باشد ادامت فترات است چه در مرض غب مثلا که این چهار مدت
در آن چهل و هشت ساعت میکشد معمول است که زمان نمود چهل
چهار ساعت باشد و آن سه حالت دیگر هر یک ساعتی میخواهد و با

که حالت

که حالت نمود سه ساعت و چهار ساعت باشد هم کمتر و حالات سه گانه تا
حصول پنج ساعت بدیهی است که اول از حالت ما صحیح از نمادی تردید و در
ذا صحت و عافیت زیاد دور چون این دانسته شد گوییم که گاهی در نوبه
یکی و یا جمله از مدتها و چهارگانه خود را عود دار نسازد چنانکه سرما
سرما و لرز اصلا ملحوظ نگردد و یا آنکه لرز منتهی بعرق میشود بدون
ظهور آثار حرارت و یا آنکه لرز و تب ظاهر شوند و عرق بنامه نمود
دست دهد و یا آنکه لرز فراید و نمودی بدون تحقق عرق و یا آنکه
حالات سه گانه ظاهر شوند نمود بلدبعو اشکار نشود و آن همان مرض
صحیح باشد و یک و مجر نو دو اتوقف زیاد تو باشد که لرز و نمود ظاهر
نشوند و تب و عرق بطور دوام و عرق علامت و هنگام ظاهر آید که تخفیف
همان مرض اخفت نوابت باشد **مادهٔ پنجم** باید حکیم بداند که مادام
مرض مطبقه و نوبه تکلیف با هم صنف تب ذاتی بطور دیگر بروز میکند
میکند یعنی یکی از آنها مستقل بدیگری منسوب مگر آنکه گاهی تشخیص حکیم مشتبه
شده نوبه را مطبقه تشخیص دهد یا بعکس و بعد در خود عوام از تشخیص
غلط خود مجبور با معتقد بدین شود که مطبقه مستقل بنوبه گشته یا بعکس
و هرچه گفته گاهی حمی نوبه شباهت به مطبقه بهم رسانند و لیکن وجود تب
ماده نوبه غیر ماده مطبقه است چنانچه مثلا شخصی از تب نایم بازی فرود
املا بنفشه زبان او خشک و سیما منقبض شده علاقی اضطراب بهم رساند
عقلش مختلط گشته هذیان گوید و تب او شبیه بر تب مطبقه گردد و حالت
آنکه مطبقه نیست **مادهٔ ششم** اطبای فرنگ بعلت امتیاز محبتی
تکلیف از قول کلی صرف نظر کرده اند و حال آنکه صحیح اصل سخن از قاعده
گویند لاجرم از طرفی علم برون ابتدا ما گفتن آنکه ماده مرض مطبقه
و نوبه تکلیف با هم صنف تب ذاتی دارند بنا بر این سخن بطریقه اولی امثال آن و ملاحظه

قبل ماده کلامی معتبر نیست چه ایشان ماده لطیفه را خون متعفن در داخل
عروق میدانند و ماده نوبه‌ها را صفرا و سودا و بلغم متعفن در خارج عروق
و هر گونه متعفن شدن باشد برابر اخلاط اربعه [illegible] و لکن ابن عوف با فساد
ماده غریب نیست چنانکه اهل اساتید علمای [illegible] امد و اما اکثر ایضا
طرفی نیست که یکی بدیگری میشود [illegible] که ابتدا منتقل بدیگری شود نیست
حرارت ذاتیه و [illegible] علت نائبه [illegible] انکار است و کلام
کرم [illegible] خلطی [illegible] معالجه یکی دون از اطبای [illegible] مناقض با قدیم
کلمات اطبای یونان داران [illegible] و سایر امثال آن [illegible] اکثر
تجاوز [illegible] نیست که جمیع اخلاط اربعه از کیموس محتمل میشود که ما را
کیلوس [illegible] نضج [illegible] خون حاصل میشود و اما [illegible] بلغم
مجاوزان ماده لطیفه است صفرا [illegible] سودا و بعد [illegible] که تا [illegible] النضج
با کمالات [illegible] اعتدال برسد بعد خون از آن حاصل میشود و بعضی از النضج
تجاوز از اعتدال هر گاه از ماده لطیفه بود صفرا کرده و اگر از ماده کثیفه بوده
سودا و اما آنکه مجاوز از حد نضج بوده [illegible] فاسد النضج و با بعد از النضج
میشود بعضی از صفرا و سودا با خون و با بلغم مختلط میشود [illegible]
بعضی [illegible] این کار کرده و استدلال بوده اند با انتقال [illegible] برسام
صفراوی [illegible] که برسام بلغمی است و لکن شیخ [illegible] جمیع [illegible]
میکند و صحیح در کلام کتاب اطباء است [illegible] تمام میشود
و اما سبب انتقال برسام صفراوی برسام بلغمی [illegible] ایشان خواه
بلغم ماده است [illegible] استحاله صفراست در بلغم چون [illegible]
شده میگویند کما استحاله نوبه‌ها مطبقه و مطبقه در نوبه‌ها [illegible] که است [illegible]
در نوبه‌ها [illegible] است که کالعدم نیست بلکه انتقال هر یک از آنها بدیگری [illegible]
کثرت ملحوظ و مشاهده است و کلمات اطباء و کتابهای ایشان منصوص و شاهد آن انتقال

مطبقه

مطبقه غیر [illegible] بنا بر آنست که [illegible] فقط مریض [illegible] مفسوق
و محال [illegible] الاربع در کتاب [illegible] نقل میکند که چون مطبقه طول
شد منتهی مخلط میکردد و دوره این حمیات مختلط [illegible] تمام نباشد
سابقا انکه این نوبه‌ها از احتراق خون ناشی میشود و خون چون محترق گردد
لطیف آن صفرا و کثیف آن سودا میشود پس چون لطیف آن محترق شود نوبه
غب از آن [illegible] و چون غلیظ آن محترق شود [illegible] سودا است [illegible] ربع
[illegible] شد انچه نقل [illegible] خواستیم و اما سبب انتقال نوبه‌ها مطبقه [illegible]
جنس از انتقال مطبقات در نوبه‌ها خصوصا در نوبه‌ها [illegible]
[illegible] خصوصا اخلاط خارجیه و اسباب [illegible] بدن محمود
حاصل میشود و [illegible] معالجه علمای [illegible] مطبقه محمود شده
چنانکه [illegible] در مرض حادث [illegible] بعد
از آن باقی باشد طبیب ماهر [illegible] که محمود
در نوبه‌ها [illegible] لازم میشود [illegible] در مرض محمود
و جوان باشد [illegible] شدید و نفس
عظیم و [illegible] علامات برسام [illegible] باشد که [illegible] ظاهر شد
[illegible] ذات الجنب [illegible]
مطبقه [illegible]
مشاهده [illegible] انتقال مطبقه [illegible]
هم از جانب [illegible] امام [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
که در مطبق [illegible] مفاخره [illegible]
که فلان مطبقه [illegible] مشاهده کرده [illegible]
مرض منتقل [illegible] طبیبه [illegible]

دانندکه اشتغال این دو صنف مرض هم کثیر الوقوع وکفتن او مکر اینکه محض تشخیص حکم
مشتبه شد نوبه را مطبقه تشخیص دهد یا بعکس یا اخر کلامش بکلی ممنوع و
بیجو[یز] و بنا بر [illegible] فرع است واما گفتن وکر [illegible] چنانچه شخصی از پشت بام
نابر فرود آمده بعضی دندان [illegible] درخش و سیماش متغیر شده غلو واضطراب
بهم رسانده حالش مشکل گشته همه دندان کوبید و بنا و سینه بر تب مطبقه کرد
و حال آنکه تب مطبقه نیست پس این کلام را اصلا اعتبار نباشد و یا شهادتی
بدانکه ماده نوبه غیر ماده مطبقه است نیست بلکه هیچ جهه شهادت خود
مزعومه را بر کلمات سابقه ملاحظه نیست چه در معمور مرض بعضی بجای
که شخص مزبور نابر یا مادرش و یا بادکشت و یا با سینه و یا با شکم و یا با
از پشت بام فرود آمده و بعلت ضربه سقط نوبه بهم رسانده باشد در آن تب
چند احتمال میرود یکی آنکه محدوث ورم سبکی شوق انحباس حمیات
روحیه بهم رسد و چنانچه تب با اندک تدبیر بعد دو روز و سه روز زوال
پذیرد دوم آنکه محدوث وجع در خون تولانی فراز آید و چون غلیان
وارسال الطبیعت بقصد صلاح و تسکین وجع تب عرض و شدت محل و [illegible]
و هم رو داد و نبض قلب باز آید و این تب را تب غلیانی و سوء خونی گویند
و این تب مطبقه در جمیع موادی مطابقت دارد و تفرقه در حکم و [illegible]
چه در مطبقه خون نا وصف تعفن نیز فوران عفونت هم هست و در [illegible]
عفونت نیست پس میتوانیم بگوییم که ماده سوء خون و ماده مطبقه باهم
یکی هستند که خون باشد و میتوانیم بگوییم که این دو ماده غیر هم‌اند زیرا
که این خون عفن و آن خون غیر عفن است پس مغایرت باعتبار وصف است
نه باعتبار ذات   و در زوال اینگونه تب مدتی مهلت میخواهد
تا تدبیرات طبیه از تحفه و تولان خون بکاهد سیم آنکه در صورت
عروض خون از شدت وکثرت غلیان وضعف وقلت تدبیر مبدل بعفونت

کند

کند بجهه لحوق بعضی مثل آنکه اثر ضربه سقط بحجب باطنیه از حجابات دماغ و سینه
و شکم و هم چنان ببعض اعضاء شریفه رسیده باشد خصوصا بفم معده
که در بعض حکما مطبقه حادث خواهد شد یا بالذات و یا بالعرض بمشارکت
و شبهه از هیچکس که شعور دارد واقع نخواهد بود که ماده این گونه تب
همان ماده مطبقه است و تب یعنی خون عفن   چون سخن
تب بخاتمه رسید میخواهم عرض کند خادم نجاسات الباء عظام والدرا و کرام اطباء
عظام بتحریر مسئله را که میان من و ایشان بارها بگفتار درها و اصرار دهها [illegible]
رفته و کمانم هنوز بخاطر اقدس‌شان کما کان مغشوش مانده بوده حقیقت مسئله
آنکه متقدمین اطباء امراض خوشنبه را تخمین یاد بوده و تصنیف کرده یکی را
امراض خاصه و یکی را امراض عامه نام بوده اند و چنان را اول و اعظم
و اهم امراض عامه شمرده اند آنگاه حمیات را بو[illegible] تصنیف کرده اند تب دق و
و تب خلطی و تب عفنی و اقسام هریک را عفنی و حمیم و مفرم اصناف از مطبقه و محرقه
قرار داده اند آنگاه در باب امراض خاصه مثلا و در [illegible] سرسامات حاده و ذات
الجنب ذات العرض و ذات الصدر و ذات الرئه و اورام سایر احشاء ایضا
و [illegible] باطنیه تب مطبقه و محرقه را یکی از علامات کاشفه این امراض
قرار داده اند پس چون مطبقه و محرقه که همه تب و معرف امراض عامه
قرار داده ایم از اعراض لازمه شایعه چند مرض از امراض خاصه نوشته اند
بود چه لازم نیست که ما مطبقه و یا محرقه را وقتیکه مستقل مرض قرار دهیم
همان حالت را بودیم والمناسب یکی از اعضاء باطنیه تو دیگر بعلت مثل فساد
در عروق فم معده و آن نواحی منسوب دهیم و از تقسیم امراض [illegible] منه
فارغ آییم و متقدمین اطبا خود بدین نکات پی برده اند و لکن اصول صحیح
باز نموده اند چه در کلام مخول هست که محرقه عبارتست از فساد صفرا
در نواحی عروق فم معده و قسمی از آن حادث میشود از عفونت بلغم مالح در همان

نواحی پس از این مقدمه گوییم که مطبقه عبارت است از تغیر و عفونت خون اندر
عروق خاصه و مطبقه در عروق نواحی معده و خصوصا تغیر اخلاط خون در کبد و
غشاء مخالطه آن و محرقه عبارت است از فساد صفرا و یا بلغم محرق ممزوج با صفرا اندر
نواحی مذکوره و جمیع اطبای صحیح الرای بر این کاشفند و کلام که فحول اطبا در شرح
مرض هم این بحث را بدین گونه واضح ساخته اند پس در حمیات خواه دائمی باشند
و خواه نوبتی ماده همان اخلاط اند که از منهج اعتدال و طور صلاح بگردیده اند
و گشتن فساد و تغیر و عفونت پوشند اگر اسباب تغیر و فساد دائمی باشند
دائمی بوایند و اگر به تناوب و تقطیع اتفاق افتد نقیض آن نوبتی از آن دست
دهد و ما زاده بر این باب حاشیه سبب دقیق بود شرح اسباب که در کشف وقوع
حمیات و سبب حدوث دائمی و نوبتی و میان خارج عروق و داخل عروق
تحفه کلمات است **ماده ششم** بدانکه ارکان تشخیص مابین مرض محرقه
و نوبه بعد از تفصیل اشنا اولا اینکه بنیاد نادر است که مطبقه یا محرقه
در تب و در فساد خود علامت حصبه نداشته باشد و لکهای حصبه
ظهور نرسد و البته گاهی این لکها بنیاد خونی و کم می باشند و اگرچه حکیم
هر روزه مواظبت نموده ملاحظه بدان مرض نماید البته لکهای حصبه
دائر نواحی فم معده پیدا خواهد کرد ثانیا اینکه در مرض نوبه هرگز
علامت حصبه موجود و ظهور نمی باید ثالثا اینکه در ابتدای مطبقه
مرجع عرق بنیاد نادر است و رابعا اینکه اگرچه حمی در ابتدا لازم در
مواظبه مینماید ولی باز در همگی روز امالا چند ساعتی احوال مریض بهتر است و از
علامات مخصوص نوبه است خباثه و در هر ده که گاهی مثل از علامات نوبه بود
تشخیص نوبه داده میشود و علاوه بر این خال دلالت میکند بر نوبه و
بنیاد نادر الوقوع است و هم چنین فارق و داده که در نوبه بعد از آنکه چند
ساعتی عماید در رسیده ماند که در آخر گوئیده مریض شود

ولی در مطبقه چنین است بلکه مدت تب و در فساد مرض هر که چنین
آنان و را سبب تشخیص مکون نادرا در بحران مرض و نیز هدایت مینماید
حکیم را مشکل بود اگر فضلی است که نوبه عمومیت داده باید
بنوبه تشخیص دهد و اگر مطبقه شیوع داده باطل غالب مطبقه
اما بالفرض که حکیم بصحبت خاطر جمع نیست و تشخیص
بر او ثابت نشد او را این هست که معالجه نوبه نماید چونکه
هنگام اشتباه ضرورت کم است والله اعلم **جاده ششم**
در تعریف امراض و تشخیص علل و در باب علاج خیلی مهم است و محرم
دران از وسط منهاج نهایت مهم است و ابتدا زوال علم و تشخیص حسن علاج
نشود مگر بتطبیق اعراض کاشفه و شطر علایم واضحه علل مقتضیه
معنا اگر مبنای ذاتی را با فرمها از امراض مشابهه دانیم باید بیقین کنیم
که چنانکه از اسم معین هست علامات واضحه و دلایل کاشفه در تبهای دائمی
مثل مطبقه و محرقه دائمی هستند و در نوبها گاهی پدید آیند و گاهی کتمان
کنند پس هر آن که علامات کاشفه تب وصف کنیم و انگاه بدوام و فنا
تفرقه نمائیم و باید طبیب را بخاطر اندر باشد که بقول الحکماء پادزهر خلاف
که مبنای شدو نیز نامند باختلاف مراتب عفونت و عفونت و حدت و شدت
و برودت و خفت و حرکات مواد بحدی بر خم فواکه ضد اند لاجرم در هر یک
اعراض میکند در جهه نباشد پس اعراض سوخو نوبتی اگر شاهد محال مطبقه منسا
خاشه نباشد در فهد نیست و لکن چون اعراض را بمطبقه موابد تطبیق
کنیم تفرقه ها پدید آید و هم چنین است حال هرگاه مطبقه را با محرقه تطابق
دهیم و بالجمله علامت واضحه محرقه شدت عطش التهاب مثل بیالات در
خلل خصوص هم مثل دو تش و حرارت و گرمی در اطراف سر اسفل و احساس
سنگینی در آن نواحی و گاهی الم و شدت نفخه اشتداد مرض و تحسنت

سرخی زبان و اطراف و حوالی آن و هم پدید آمدن مادهٔ سفید مایل بزردی
بر دو کنار آن و بعد از آن زیادتی دمل پاره بر روی و سرخی و سیاهی زبان
جفاف جرم لسان و درد کردن بینی در نواحی که و اطراف و بیشتر سبب سیما
در اوایل و همچنین سیلان دم از مسام و انقطاع عرق مگر بوقت هذیان بحران
و شدت حرارت بدن و سرعت نبض و عظم و گاهی صغر و تواتر آن و در نکسی
خادوده و تواتر نیامدن دست و در اوایل و اما اعراض مطبقه متزایده
سوزش دردناک در نواحی شراسیف پدید آید و شهوت طعام منقطع ساقط
گردد مگر بسوی اهویه و اشربه خنک و یخ بوده که هرچه از آن بکار برد
بکار عطش نمی‌آید بلکه تا آن بو افزاید تا از امتلا و زبان
بعامت سرخ و پاره مایل بسیاهی باشد و نبض عظیم و شاهق و ...
عفن خصوص بروز ابد از او جلد یابس باشد مگر در حوالی بحران و ...
و هذیان شدید پدید شود و باشد که در اینجا افتادن دم ...
و آن کاهست که فاسد از دماغ بسبب کثرت ... در اقلیم ...
از سوی ... خاصه از استعمال مشروبات و ... کرد
اول مرض نبض اول نبض مریض مثل ... و تواتر کند و زبان و ...
از خشکیدن کرده و گاهی از شدت جفاف انشقاق پیدا کرده و گاهی ...
و بعض و سطح ظاهر آن ... و مختفی نماید و چشمها ... و ...
و درد سر قوی و شدید باشد اتکاه علایم ... و ...
اشکار گردد قوای حسیه ... سنگینی مرض ... در نقصان
شد و مریض گاهی ... و گاهی مجنون و گاهی ... و گاه ...
... و هذیان ... و بیداری و اضطراب ... افزون کرده
و گاهی حنین ... و ... عضلات پدید آید و گاهی ... اعراض
و با مقدمه این اعراض باشد سنگینی سامعه و ... از نواحی و

پدید نیست که حدوث این سرسام مطبق بیشتر کی است و بیشتر در اطفال واقع
و عصور و احداث و کسانیکه شرکت مابین معده و دماغشان خیلی است اتفاق
می‌افتد و این مرض گاهی اختلال حواس عام و بطلان قوای دماغیه بالتمام شود
و یکی از اعراض ردیه سبب ذاتی شدید ... که گاهی در ایام بحرانات صحیح
اشکار گردد و منذر بنجاح باشد و گاهی در ایام بحرانات ردیه و خصوصا
بعض روز هفتم حادث شود و انذار بردائت احوال کند و این مرض با خود
اعراض شدیده چند دارد که بعضی از اطبا آن را مرض مستقل ردی المآل پنداشتند
و بعضی اعراض مذکوره نهایت درجه اشتداد اعراض سابقه است و یکی از اعراض
مهمه متعه این مرض پدید آمدن حصبه و سیاه و لطخات جلدیه است که گاهی ملازم
سرسام و گاهی مقدمه آن باشد و اشد که بروزهای مناسب بحرانی پدید آید
از اشتداد مرض بکاهد لکن اگر در هواهای ردیه و در ذات الحالة منفصل حمی
لطخات جلدیه و اعراض ردیه می‌افزاید و سیما بانکاه بعد از
ظهور میل بکمون نمایند و چون مرض با سرسام معا ظاهر شوند با مثال
پدید کرد ... از اعراض ثقیله ردیه خواهند بود و بعض از محققین نسبت
حصول او بشدت درجه میکند و از برای هر یک درجه اعراض ثقیله ...
ملتهم ... ذکر اعادهٔ آن الحالة و افاده خواهد بود چون این هم ...
کونهم اعراض و سبب ذاتی ... نوبت پدید شوند بقطع و با خلاف
مراتب بعضی اعراض ... خفیف و نوبها و خفیف پدید آیند و اعراض ...
شدید در نوبهای شدید و بعد از تقطیع ... در میان نیست و جمیع ...
از اعراض سابقه اشتداد ... بروز نکرده حتی ... نوبهای شدید بوقت ...
سرسامی ... و حسبه ملتبس ... و زوال اعراض مذکوره هم ... خود
هم چنانکه ... بیماری ... ممکن ... در چنین ...
... کم ... و ضعف مرض زیاد و انحطاط جسم ...

ابعاد خواهد بود و از اینجاست که در کتاب نهایة الامراض فی علم الامراض و تحفه کتاب
بروسیه و سانسون گوید الامراض جمیع الامراض المخصوصة بالالتهاب المعدی المعوی
المنفرد او المصحوب بغیره المذکورة فی النوع الاول توجد هنا بنوع منقطع
و من ذلک شاهد المؤلفون تقطع الحمیات العلیانیة والصفراویة الهیضیة والحمیات
والضعفیة والعفنیة المتقطعة والتفوتیة والطاعونیة والحمی الصفراء و معنی ذلک انهم
شاهدوا الالتهابات معدیة معویة منقطعة وحدها او مع التهاب الدماغ او الحلق
او مع غشی او بدونه او مع هذیان او خراجات طاعونیة و قصد فلا حاجة لان نعید شرح
الامراض المخصوصة بهذه الالتهابات ثانیا بل نقول علی سبیل الاجمال کل نوبة لابد
وان تسبقها قشعریرة طویلة او قصیرة و قویة او ضعیفة و یعقبهما عرق کثیر او قلیل
السیر والمدة والانتهاء والانذار شاهد هذا الالتهاب بجمیع الاطوار
فیکون یومیا و ثلاثیا و رباعیا و غیر ذلک والنوب کثیرة الطول والاشتداد او قلیلهما
او الفترة کاملة او غیر کاملة ولا یمکن تعیین قاعدة مخصوصة لذلک فان الداء اذا
کان بسیطا سیما اذا لم یکن مصادفا لاعضاء الفاسدة زال کثیرا من ذاته بعد خمس
نوب او ست او سبع فیتناقص اشتدادها تدریجا و تطول تدریجا و غیر ذلک فقد
شوهد استطالة بعض دوراته اشهرا بل سنین مع استعصائه عن جمیع المعالجات
و بعد ان ینتهی بالموت فان حصل کان غالبا بعد اشغاله للطور الدائم فاذا کان مصحوبا
بالتهاب الدماغ او الحلق او غشی او هذیان او طواعین فالنادر ان یکون سلیما انتهی
شد انچه در صدد نقل آن بودیم از کتاب منتهی الاغراض و شاهد مقام اکثر جمیع اعراض
که در حمیات دائمی بظهور رسید همه اعراض در نوبها نیز پدید آیند و هر که خواهد حالات تمام
حصبه و امثال آن از اعراض کاشفه مطبقه و محرقه بنگرد چنانکه ابن معطی را
معرب درد و موضع شرح داد و شاهد دیگر که در میان نقل جالینوس شده اینکه
هم چنانکه منتهای دائمی باید از داعی بنوبه انتقال یابند همچنان نوبه نیز
بحمیات دائمی انتقال یابند چنانکه از کلام او و بعد از آن ینتهی بالموت فان حصل

کان غالبا بعد اشغاله للطور الدائم پس کلام منقول از دماغ ماده پنجم را هم چون تمام
ششم را نقض نموده بود خصوصا در مطلب اول ماده ششم را که مطبقه حصبه
ممکن الوقوع نیست همچنانکه نوبه با حصبه و حبل مشاهده کرده ام نوبهای خفیف
فاحش و بسیط و ساده را که متجاسرین اطبا و خصوصا از فرنگیان بدون تشخیص
جوهر داده اند و ماکور مرض بمثل العلاج را با جدوح از منهاج بمطبقه
و محرقه منتقل بوده افاده مزاج نکرده اند و اما کلام او ثالثا اینکه در ابتدای
مطبقه مرض عرق و تب را دار اسپرجر و نیست بظاهر درست و بحضعیف سست و
مطا العر اینکه هر کلمات مستدبان را بر شبهت مباندار دبغر و مرض کوشم از محوای
کلام مؤلف چنانا استنباط میشود همچنانکه مطبقه و نوبه هر یک منتقل میشوند
با همدیگر هم مرکب میشوند چه اگر اجتماع اینکه نوبه اجاز منبدا است ظهور
عرق را از کاشفات نوبه نوشتن نمیتوان است چه روا باشد که مطبقه و نوبه با هم
فراهم آیند و با عرق نوبه منقلع شود و مطبقه همان طور باقی باشد محتاج به بلد نوعهای
کثیره و تند بهای غیر یسیره و صورت ترکیب نوبه با محرقه و مطبقه و انواع مطبقه
ان ازحر شماده بیرون است و محقق مقام در حاشیه ایست که ماذا بوجبا تا ثانی
و شامل انواع در حاشیه فصل کنیم علاوه بر انچه نگاشتیم ظهور عرق خلاف اول
مطبقه نادر الوقوع نیست خصوصا بوقتیکه هوا در حد اعتدال دوحرارت و رد
کذا اندر مطبقه های خبیثه مشوشه و محرقه و متوحشه بدیدار کرظهور اینکه
عرق در حمیات مذکوره دلیل داشت حال و وخامت مال نتواند بود و از انجا
معلوم میشود هیچکدام احوال مریض اگر چه چند ساعت باشد محقق نوبهای بسیط
و اگر نوبه با مطبقه مرکب باید ظهور عرق هم اعراض مطبقه زوال نمی بود و همان
و اضطراب بجای خود باشد اگرچه امالب از شدت بکاهد و هم چنین کفتن او و دیگر
از علامات مخصوصه نوبه بهتر است حمیاره چه حمیاره ده هر دوده و کیل آمدن نوبه
مبنوا ند باشد و از علامتهاینکه مطبقه نیست نمیتواند شود و از انجا هم باید و غایته

حکایت بنحالی ظاهر میشود و اما کفتن او وهم چنین قاروره کردن نوبه بعد از انکه چندین مجمع
بجا مانده سوبی مانند کر خارج کو یند رسوب میشود و لجه مطبقه نه چنین است
بلکه مدت بشره و قیاس مرض هر کز چیزی را سبب نشود مکر نادرا در بحران مرض پیش کمان
میکنم که کسی از اطبای ایران در وضوح بطلان این نامعلوم شده باشد چه در تپهای
نوایبه مرض خواه حمیات دایمی باشند و خواه نوبتی خواه غیر انها هیچ وجه در قاروره
رسوب ثقلی اتفاق نمیافتد اگر چه رسوب حامی از اول ایام و رسوب متعلق
پس از انتهای همه این امراض در آید و هنگام وقوف و شروع در انحطاط هم
رسوب ثقلی جید پدید آید و فراهم آید و اختصاص بنوبه ندارد بلی باشد بعض
مواد پس از نضج و اخلاط و شروع حمیات نوبه با انحطاط در انقلاع نوبه باولی
دفع میشود و این که هم از علامات کاشف خواهد (نواند) بود که نوبه صرف ساده بسیطه
باشد که انوقت طبیب را در تشخیص احتیاج بغیر نفس نباشد و اگر جانبی باشد
که نوبه و مطبقه هر دو بهم آید دست در کردن شخص را در اغوش کشند در ان زمان
این حرف طبیب را بغلط اندازد و بباید دانست که تمیز رسوب در حمیات نوبه
و ظهور ان در نضج بغایت مختلف و متفاوت باشد چنانکه در نوبهای بسیطه
و سهل ساده و خالصه غب خالص مینوانند در دوم نوبه رسوب ملحوظ کردد
و همین دلیل باشد که ان تپ بنوبه چهارم تکلیف زایل کردد ولکن در نوبهای
مختلطه نه بدین نیکو نه باشد بلکه میشود که بنوبه چهارم و پنجم نیز رسوب مشاهد
نشود و حال انیکو نه امراض چنانکه از ستا چهارده تپهای دایمی متشابه
و رجعت رسوب هم بدان طریق باشد بلی طبیب را در تپهای مشاهده قاروره
حالات چند کافه نوبه لازم باشد چه رسوب در نوبه ملحوظ نشود مکر در قاروره
بعد از عرق بعلت انکه مواد نوبه چون شروع در اندفاع مینماید هرچه لطیف
سهل النفوذ است از منافذ مترشح کردد و انچه نتوانند نفوذ کردن هرکاه قابل
اندفاع است بسبب تفاوت که میان عرقه و بول مخصوص است میل بمثانه کرده بول

تولد دفع میکردد از این میان روشن شود هوشیار مبرهن کردد که قاروره اینجا
نوبه نمایند در زمان ارذی نیک و سفید میمانند و در حالت حرارت و تپ دایمی
و در حال عرق خاصه در اخر ان رسوب از او در حالت نوبه مثل بول اصحا باشد و این
تفصیل در نوبهای بسیط و ساده محقق و در حمیات مختلطه مختلفه و در نوبهای مرکبه (دوره)
مرد باشد و طبیب ماهر میتواند حالت بول را هم

در اینجا باز نمودن مطلبی

لازم مینماید که طبیب را در حمیات متجدده دلیل و هادی مینماید بشود و بیکه
نوبه در ان مرض مینماید باز نمودن عبارت است از منزع اطراف که در نوبهای مشوشه
موحشه همین علامت شناختن خاصیت و دلیل کاشف از نوبه است که جمیع اثار
تقلیع زوال نپذیرد و اصلا از لرزه و سرما و خود محو دود دهن دره و خمیازه و تپ
پدید نشود مکر از این عرض که اینجا خادم است که طبیب ماهر را هم بشبهه میاندازد (زود)
و ان چنانست که در حمیات دایمه و مطبقه و غب لازمه که هم این عرض باز
ظاهر میشود در تپهای که اصلا از نوبه نشان در میان نباشد و ان در زمانی
اتفاق میافتد که مواد نوبه دماغ میل کنند و لکن طبیب هوشیار در اینجا
دو علامت واصف با نجاو دلیل کاشف میکند از دمر این معنی که هرکاه ناسردی
دست و پا و بینی معادن باشد کاشف از فرود آمدن نوبه
خواهد بود و اما کفتن او و نیز هدایت میکند حکیم را فضل الله اخوی ابن ابی سحق
متنسب بر لین اصل چه اکثر امراض وافده فصول بلکه غیر وافده هم میکند که
متشابه اند و اند بطوریکه طبیب انرا علامت واصفه کاشف قرار دهد بلکه
در امراض متشابهه چنین این علامت مختصه و واضحه و متعینه را جمع نماید (کرده)
تا علامت کاشفه از انها حصول شود و مخصوصه نوبه و حمیات دایمی
بسیطه باشد از امراض متشابهه متعدد میشوند چون مرکب باشد و هریکی
علامت کاشفه خود را بعلامت واصفه دیگری انضمام نماید و مرض را از معروف

ساذج و بسیط یکسوئی بوده و مخبر بود آن وقت کار دشوار و قدر کرا اقبال برخورد
اجتهاد ویژه و حکمت حدس و اشکال می‌شود که گاهی در نوعی معالجه توبه میکند
و در نوعی دیگر گاهی معالجهٔ مطلقه و در نوع دیگر معالجهٔ مرکب ملکه در دیگر بعض
ما بمقتضای اثبات اینگونه معالجات نماید و بعضی بر ما از انیس عمل میکنند و بعضی
دیگر بر تجربت نظر و در ما استشعار و بدبرافقه اللیل والنهار **مادهٔ هفتم**
تب و لرز سه شکل و هیأت بظهور رسد اول تب بسیط است مانند نوبه تب
و نوبه غب و نوبه ربع که ما بین دو نوبه فاصله مشخص و معینی بوده باشد اعم
از آنکه وقت نوبه پیش آید یا عقب دوم تب مواظبت که باصطلاح حکمای
فرنگستان تب مردابی و جلابی نامند چون در بلاد بکه جلاب و مرداب زیاد
اینگونه نوبه و فور دارد سیم نوبه غشواست **جادهٔ هفتم** بنا بر اشتباه
امداد طبیب را نامیدن مورد ذکر معاصر بکبار مطبقه را مواظبه و بار
دیگر نوبه را مواظبه اما اول مثل آنکه در داو اسطماده ششم اول همین دو صفحه
گفت ذاتیا اینکه اگرچه تب دراستا لازمه و مواظبه مینماید
دائمی و مطبقه چه هنوز این مرد چندان انسی باصطلاحات الطباء و آوازه کم
نرسانده و تصحیح مسح خود را بدبستاده با اصطلاح شناسی نکرده لاجرم در
غلطهای عبارتی معفو است و لکن مرادش از نوبه مواظبه مشخص نیست چه نوبه
مواظبه باصطلاح اطبای ایران همان نوبه نوبتیست که مولف ما از اقسام
مواظبه شمرده و لیکن از قراین میتوان حکم کرد که مرادش از مواظبه حمیات مختلط
لکن تب مردابی همیشه لازم نیست که مختلط و مرکب باشد چه اکثر تولید نوبهای
بسیط ساده هم میکند و بحقیقت اقسام نوبه از شماره افزون است خصوصا
که بالای اقسام و انواع ترکیب در حمیات افزاید و بهترین قسمت آنکه گوئیم حمیات تب
بر دو گونه باشند منقطعه و مترددة و هر یکی را انواع بود و گونه باشد حاده
و مزمنه و هر یک از اقسام بوده گونه باشد خبیثه و سالمه و مراد ما از خبیثه

نوبه غشی باشد که هم منقطع میباید و هم برگردد و اگر حاد و گاهی مزمن باشد و اگر
قسمت را از ترکیبهم و حمیات منقطعه را بر بسیط و مرکب و مختلط دیگر قسمت
کنیم و بسیط بر تب یومی و مثلث و ربع و خمس و غیر آن منقسم کنیم و هر نوع را باتمام
شروط و مشخصات تقسیم نمائیم هر اینه سخن بطول کشد بالجمله مخصوص تب
غش منقسم نماید یومی و غب و ربع و خمس بنامند ملکه در تحت این هم تب غش
قرار گیرد در دیر و بلا نماد نماید یوم ناراد شد که با امثال مولف گوئیم که اطبای
ایران را اینگونه میتوان گمان بردن و اینها را که در هوش و خود بمنزلهٔ ادیاب
انواع انسانند در جولان مردم مکی نباید اگر بسیار و بعضی حیوانند فراسته بودن از
کمال معرفت دور و بنقصان ادب نزدیک است   این دم شرایست بیاز دی میکنم
مادهٔ هشتم هر قدر که در سماد تب لرز بقاعده باشد بهتر که مقدمه او و لرز
و حرارت و عرق و فاصله ما بین دو وقت معین باشد دضادش بقاعده و اسهل
العلاج است و بالعکس **جادهٔ هشتم** این سخن در این رای منتظم نیست
و در امتحان نظر سقیم است بلی هر قدر که تب نوبه ادوار خود را بدین سو حافظ
باشد و قطع آن یعنی امتیاز حالات سه گانه اش که عبارت از لرز و تب و عرق
اشکال علاج نزدیکتر باشد اما چه ادوار خود را حفظ نکند و عبر حالات سه
اشکار نشود لکن هر یکی نسبت بنظیر خود یعنی غب منقطع و منتظم الحاله از غب
غیر منتظم الحاله بعلاج نزدیک تر است مثل آنکه تب یومی و ربع منتظم اعلاج آن
از غیر منتظم آسانتر باشد اما این نکته غفلت نباید کرد **مادهٔ نهم**
حمای مواظبه در طهران مخصوص در فصل پاییز و فور دارد و در ولایت دیگر
که مرداب و جلاب دارد همه سال شایع و عمومیت مانند گیلان و مازندران
و شیراز و عمان و غیره **جادهٔ نهم** کسانیکه بواسطه ناسو باضافه آمیزه
وارد گرفتگی بجلی احتراز نمایند در اسباب قطع حمیات نوبه سخنان دلپذیر
دارند و بعضی تغییر منکو کرده اند که چون باشد که تب تنها گاهی فرا میگیرد

وگاه فرو میگذارند و ماده را اینجا علاج خلط خام و ساله سخن با ابتداء ماده ابدم
ولیکن از اسبابت گویند ما اجادیم هیچ خردمندی بهمت نتواند کرد چون که زوال مستتبع
بدون زوال سبب صورت نمیبندد پس در نوبتها بوقت اقلاع تب حکما
اسباب فاعله و مادیه و صوریه و غائیه هر چهار را بکار خود در وند و باز
بیان کنی اول فاعل و ماده و بعد از آن صورت و غایت فرود اند احد از نوبه
تمام شد پس تقطع نوبه دلیل قطع اسباب است و اوائیان گویند که سبب نوبتها
عفونت اخلاط است منقطع ولی سبب عفونت بیان نکنند و ما گوییم هر چه
باشد لابد باید سبب عفونت نیز منقطع باشد چون نوادر حوادث وجود متوالیه
و متتالیه بی بدن و همچنین فرو کرفتن ابخره در تهیه منفذه هو بطوری منقطع اجسام
بشری که اینها چون بنوبت بی بدن وارد آیند اخلاط آن را بنوبت متعفن نمایند
لاجرم امراض نوبتی از آن زاید و از بعض قرائن و امارات آشکار میشود که عادت
طبیعت در بقاء نوبه معاون اسباب فاعله و معاون اعراض زائله است اکنون
در نوبه کثیرة الانواع که اسم اخص امراض متعاونه المختلفه را احماء مواظبه
گذارده مدار الخلافه طهران در فصل پائیز بیشتر ما صد صد ابن ذاکر ان
اسباب عفونت بعض اخلاط است و ان ممکن نباشد مکر در عروق و غیره که در طوبات
الها داخل بیارد و ان خون میشود مکر بتدریج و بعد از تحلیل و اسباب
عفونت نوبتی نوادر کرما و صبان دوزو بدمیج و شام و تغیر هوای سبب
کرد باغ حیدری صورت میبندد که و در اینجا بعض اسباب متغیره منقطعه
هم هست که شرح آن طولانی و بعضی از آنها در میان قطع حمیات مثل امالک مشتمل
بدو باچیا و نجواریها و مردابها وضوح بی برد و اما کفتن او وجود ولایات دیگر
که مرداب و جاها دارد هر سال شایع و عجب مانند کیلان تا آخر ماده پس
محنت اسباب تقطع را شرح دهیم انکاه مکر اینجا در ین کلمات هست که اینم
بدانکه حاده هجوم ابخره مردابها و امثال آن از جاهای لای آمیز و انهار عفونت

خبر طوری منقطع و نوبه واضح و آشکار است چه صعود بخار را سبب فاعل تأثیر شعاع
شمس است که چون بر چنین مواضع تابد اجزاء رطوبت را تحریک داده بر هوا برکشد
و تا اشعه قوی و حرارت آفتاب زیاد است ابخره مزبوره را طبقات هوا نضج
کند و باصطلاح دیگر تحلیل دهد و چون آفتاب بنزدیک غروب شود و اشعه
حاده منکسره شوند و برودت بر هوا مستولی گردد و قوت تصعید و تحلیل
ابخره مرتفع گردد ابخره در هر که بجهت حرارت منفک در سطح زمین متصاعد شوند
در طبقه ملاصق بدان متراکم آیند و بواسطه مسامات و شفتین اخلاط
بدن حمله برند و بدن را از جمیع جوانب در گیرند تا آنکه پاسی از شب بگذرد
حرارت از سطح ارض بکلی بر منتجر و بخار فرو منبسط گردد دیگر دوران و شان
بدین سان اتفاق افتد تا از این حمله حمله نوبه فرود آید و در بیان
نکند مکر [illegible] غایب با عجز خامه جامد اما گفتن و که در امثال این ولایات
نوبه هر ساله شایع هست پس سخن این است که مرا اینها فاسد ضایع هست چه تا سبب
صعود بخار موقوف نگردد و تعلیت حرارت آفتاب در باچیها و مردابها کشیده
نکردد و خشکی از اطراف بیابان باید و بخار از لای و گل و کنارهای شود
و خبث که همیشه بشور زارها دوید و هم چنین از حیث نفع جوامات
کردن آنها بعلت فرو کشیدن آب میرند بی تجرج و دکر نسیم که ماده
تعفن هست مبا مرد هر کز نوبه شایع و عام نشود و اما اکر در امکنه معلما
محتاج بر برهان باشیم ما بطلانه امتیم و این جمله در کتب حکم تفصیل ضبط است
و واضح هست و کتابکه اینها را از صناعت طب اندک دخط است **مادة**
و هم مثلا لا دم بینا اشخاصیکه متوقف [illegible] ذارنه مبتلا
نوبه کردند ملکه اینان که کم کم آب و هوا او آنجا عادت کرده است همینکه هوا و
آن دست نشد نوبه مواظبه کرده شوند چنانچه مکرر دیده ام مرد میر اکثر بکیلان
سفر نموده و هنگام توقف بدیشان خوش گذشته بعد از مراجعت بعراق [illegible]

ونسیم

بت مواظبه در ایشان بروز نموده است و نیز خود میشناسم اشخاصی را که از اهل
گیلان بوده و سالها متوقف رشت بوده اند بهیچوجه مبتلای نوبه نگشته
و همینکه بطهران آمده اند مبتلای نوبه شده اند و همچنین طوایف سرهنگان فوج
همدان که چند سال قبل مامور باستخلاص هرات شده بودند از بابت ناخوشی
تابستان را در خود بکوهستانات رفته اند و هوای صاف و تغیر داشتند نقاهت نه
و بیماری ایشان تلف گشتند **جاده دهم** اعتقاد جزئیا صادق
و با بعض جزئیات اند که موافق است و لکن با کلیات و وجود و لامات دیگر که در
وجلا بر دارد هر سال شایع و عمومیت صریح مناقض است باید دانست
که اسباب اسقام کثیر الاقسام است که تفصیل آن طول میخواهد و یکی از آنجمله
اسباب مستقله است که محض وجود و بودن آنها اسباب مسبب میکند مثل
الای حاده و خادعه و محرقه بودن و یکی دیگر اسباب معینه اند که بدن را
مهیای مرض میکند بعلاوه وجود و قسم سیم که اسباب معینه باشند و
مخففین آنها احاطه بخارات آنکه ونه اهیا را بوبدن سبب مستقل نوبها مستعد
و اگر اعتبار را در این باب اعتبار بیت نجانی باید که ضعف مضاعف بحوه در
درجه اشکال است و نجیف دشت و مازندران و شهر انزلی داخل همان
مرطبکار هستند بلکه در این ممالک چندین اسباب باهم دست داده تا هوای بلید
را ملائم مزاج رسانده و در احداث نوبه کنار مرجاها و محیت و جوار
آنها ضعیف و در دشت تا کنار دریاچه تکفرسخ بیشتر ناهست و تا ساحل
دریا چهار فرسخ مسافت و بحسب موضع دو دو و دیگر آنکه از فرو کوهی بخارینا
که بتوان گفت محفوظ از آفتاب یا در گیلان و مازندران در ذات هوا
از فراهم آمدن چندین اسباب از بخار و عفونت در اغوار و اما اطلاق جبال
ملیه یا باد حاصل است که حصول امراض رطوبیه منهنه خواه منقطعه و خواه
دائمه و افضل اقسام آنها نوبه وقت واصل است و بداوضوا از اعتدال هوای

معتدل

معتدل بیرون است از حد اعتدال خارج و لکن چونکه بلاد مرطوب داردند داخل است و شاهد مدعا
بر این ادعا همان که گفته شد موافق است که شهادت میدهد بر آنکه دیده است اشخاصی
که از عراق بگیلان سفر کرده اند و هنگام توقف رشت و انزلی مدتیان ناخوشی
گذشته و بعد از مراجعت بعراق تب مواظبه در ایشان بروز نموده شاهد مقام
آنکه مواضع مرطوبه خیزه و بخار آنکه در احداث تبهای نوبه هنگام صعود بخار
بعضی در زمان فرو کشیدن آب اسباب مستقله اند چنانکه در مملکت ایطالیا و
سویس کسانیکه در تابستان ملجا و ناچار شده اند از مرور و عبور کنار رودخانه
اگر چه بوقت استوای نهار و حرارت شعر آفتاب و تحلل
بخار از آنجا گذشته اند حافظ سلامت طبع بوده اند و اگر چه بادلا بد مانده هنگام
غروب و انحطاط آفتاب بخود اعتنا ننموده سوار شده اند و باما وقف کرده اند البته
بتبهای مختلفه مختلطه دچار شده اند و همچنین در ممالک فلمنک و بلجیک
اهالی مصیبات و حوالیکه بخارات در آنها و در جاهاو بداب واقع بوده اند همیشه
مبتلای تبهای دقیه و محرقه لیس لم من الله من دافع بوده اند تا آنکه مردم
آن مواضع تعیین کرده اند که اعتبار هوا و بداوشان از تب نوبها نگاه عمیقا و در
همت کردند و تبدیل مرضها مزاجها را خشکانیدند و خوشبختی از آن عذاب الیم رها
اما علت آنکه مردم متوطن رشت خواه اهل آن نواحی باشند خواه از غربا
حوالی کاهی مبتلای نوبه میشوند و پس از چند سال که از آنجا باز آمده و تا سفر
کنند در عراق مثلا مبتلای نوبه میشوند این حکم عام نیست چه اغلب آنکه
مریض نمیشوند و اما آنکه مریض میشوند اکثر بعلل مزمنه ذاتی دچار کرده اند
اکثر علت نوبه همان استیلاء رطوبت خارج از اندازه اعتدال است که مزاج
که در ممالک دیگر از هوا آن سبب حتی بر آن علاوه شود و چون رطوبت غالب شد
اگر در خارج زیاد دوره باشد از آن دوره محدث نوبه باشد و اما آنکه سرهنگان
فوج همدان که چند سال قبل مامور باستخلاص هرات شده بودند از بابت ناخوشی

با سرمازان خود بگوییم تا آنکه آب و هوای صاف و وقوف ذات تعیّنا دهد و بنا
از ایشان تلف کشید بین حقیقتاً آنکه ما هنوز نفهمیده‌ایم که این سخن نتیجه کدام
قیاس است و وارد شده کدام ادراک و احتیاج چرا باید بسوزانند همه آنچه که نسبت به سرایت
زیاد شده او بیلاقات محبت شد به بیلاقات تلف شود بلکه از هوای زیاد کم
سالها هوا و زیاد سرد نقل کردن نتیجه می‌بخشد و لکن این تفسیر در دو رفق
از سرایت به بیلاق که لاعلاج بخشد روز اشتعال خواهد اما مقصود ما آنکه
عیان نداد مادا که فرق او تعبیر که شودن محرکت یعنی قطع و نیت و شاید که
در سرایت فرار از نواحی مرضی و داخل و جای معتدل عیان فرج شاده و سرهنگ
بجاده ا را هر آنکه بحقیقتا اصل علاج و سواء منهاج بوده اختیار کرده و سرمازان را از
و رطوبة بلا بکرام کشیده لکن تعلیل فساد بینها و بناء جهت مینه‌ها شود برده د
معتدل در اصلاح مرض شوی که برده نداده و جمعی تلف شده باشد و حکما اگر چه
و انسانان اقامت می‌کرد حتی از نیّات مبرح **ماده یازدهم** تب غشی
مخصوص به فصل پائیز هست اول و گاهی هم همراه هست پائیزان و بعضی او قات آن
ابتدا اطوار غش بروز نماید و گاهی نوبه خفیفه مبدل بغش می‌کردد **جاده یازدهم**
مد بحیث که نوبه غشی از امراض ردیه خبیثه است که ماده آن البته خالی از عفونت
نباشد و در بلاد معتدله تولد اینگونه اخلاط کمتر است و هر گاه اتفاق افتد لا
محاله فعالیت از فصل خواهد و ضبط که در آن تولد اخلاط ردیه با قلیم ما و بجهة
شمالی تو آرامی است زیاد اتفاق می‌افتد فصل پائیز است که تولد حرور برده و تولد
اخلاط از میوه‌های رطوبی و خام و کثرت مزاج در آن از هر فصول بیشتر است لاجرم
نوبه غشی بلدین اقلیم در فصل خریف زیاد واقع میشود تا باید طبیب نیکو دانسته
باشد که مرضی که امروز همه جا او را نوبه غش خوانند و دو گونه حمله و هجوم آرد
یکی نظر ذاتی و دیگری معهودست نوبه یعنی تبهای خبیثه بعضی دو قسم است ذاتی
و نوبتی و باید بغلط نیفتند طبیب الاسم نوبه غش که البته اینگونه مرض همیشه

دائمی

دائمی نباشد ملکه ذاتی آن در این اقلیم کمتر از نوبتی بتا باشد که در بعض مواضع
ذاتی آن بیشتر از نوبتی شود و ما امثال بدار الخلافه ذاتی ذا بعد بسیار نوبه مشاهده
نمودیم و اما آنچه بنوبه اید بیش که طورها نوبه ملاحظه شده نوبتی و غب و ربع
و حدوث اینگونه مرض گاهی با الذات است که همان نوبه او به غش آید و گاهی با انتقال
باین معنی که نوبه‌ها دیگر از هر صنف بغش منتقل شود لکن اگر طبیب ادراک باشد
فواید در نوبه‌های اول و دوم آنها از غش را فهمد و بجز تب حزر دهد که این مرض
منتقل بغش خواهد شد اللهم در مواضعی که علت عروض میشود سوء معالجه یا
چنانکه در دار الخلافه اکثر از معالجه ناب هند و از وحشاد وقت‌ها و مضر اقتضا
اتفاق می‌افتد و هم از استعمال اینگونه اشیا نوبه غش بغش ذاتی منتقل میشود
نباشد که از باب اتصال نوبه باشد و ما باشد که چند روز بدیا حالت با زمانده
معالجات مرتاضیه نجال صحت عود کند **ماده دوازدهم** نوبه غشی نادرا قبل
از سیم غشی مریض را هلاکت رساند و در غش چهارم اکثر هلاکه و معالجه مانع
آمده و نا غش سیم معالجه بی‌ثمر است **جاده دوازدهم** در ذات و سلامت
نوبه‌های غشی نظر نجال مرض موقوف بکیفیت خلط عفن است اگرچه قوت و ضعف
مزاج و طبیعت و صلاح و فساد بنیه و طبقات انسان و سایر اسباب خبیثه را
در آن مشارکت زیاد است و اگر تبهای خبیثه ذاتی در سیم و چهارم و ششم
کشنده است و بجاوزان روز ششم از آثار مبشر تواند بود اما بجا که مرض نوبتی
می‌باید پس اگر هر روز میباید اغلب بروز چهارم که غشی چهارم در آن واقع
میشود هون اتفاق می‌افتد و اگر نوبه غب باشد اگر در روز ششم که غش
سیم باشد بحران ردی واقع خواهد بود و چون غشی بکلی رهیان از نوبه سیم
گذشت از آثار بشر عسق میتوان داشت و نوبه غشی نوبتی را اقامت و آفت
اغلب تا ششم روز است و بجاوز از آن اثر خوبی است **ماده سیزدهم**
چون حمی نوبه خبیثه طول کشد اکثر به لوز و قشعریره عادی شود و مرض از آن با

غایت خوش حال نبینی شاید و لی باید حکیم بداند که مرض غالب بمزاج و عسر العلاج
کشته و اکثر نتیجه آن سوء الهضم و ماخولیا و خلع شدن لون شود و زردی که به
طحال و عروض استسقاء لحمی یا استسقاء که چون تکاهل و تساهل ورزید
معالجه لا بد نتیجه ابتداء آخر الامر بعفونت انجامد و این هر دو شان در منوط بطول
نوبت و فترت بستگی شامند چون دیدن شان که گاهی از نوبت خفیف در چند روز این
علامات عارض گشته و گاهی هم بعکس که متقاضای مدت شخص کرمان نوبت بود
بدون آنکه عاقبت او بخراب شود **ماده سیزدهم** نهایی نوبت اقسام
و اصناف بیشمار دارد اکثر اقسام بسیط و ساده آن که حالات سرکار ندارند که بعضا
از حالتهای لرز و تب و عرق نباشد آدم باید از منتهانی شوند اغلب اوقات سلک
چنانکه اگر سوء مزاجی در میان نباشد در انها هیچ چه زیان نباشد چنانکه
سوای ربع نوبت مواظبه و غب به اعانت مناعت یعنی بدون استعمال دوا از دل
بیرون شد غب با نوبت چهارم و مواظبه با نوبت هفتم و با چهاردهم اما شده
ملک پس حالات آن غریب دو زوال آن به اعانت مناعت از قواین تجویز دو روز
دیر مدت قریب است و اما نوبتهای مرکب بیش اهتمام بود و کونه ملحوظ میشوند
مگی آنکه باید ضعف ترکیب و تعدد خلط فاعل و سورت عرض ها باید حالات
سه گانه آنها مانند تقدم و تاخر هم باید آدم منتهای و مدت آنها محفوظ است بیش
اینگونه مرض هم اگرچه شدید و تیز و طول منکف باشد بزایل و این مناعت
بعضا عود می نماید و لکن در میان اینگونه نوبتها هست نوبت از منس عنید
حالی که اکثر منعقد شده مرض و با بیش از ظهور و حدوث آن مثل بکار از امراض
و اوضاع باید نظر دیگر چون ماده مبنای حرکت کرد او دو لرز شروع در اعلاج
سرعت باید طبیعت مبنای بمحو دو که کار دوا فی استعمال شده شده باید اتفاق
افتد و بتدریج شدت کند تا آنکه ماده از تحول و انصباب فارغ شود و نیک
اعضا مستحکم کرده اوقات فی استعمال ضعیف باز کار دواها آنکه زمان نوبت دیگر آید

باید و تیرهانی ها فی استعمال جا نکاه از سرکرد و اگر از من بخواهی همان نوبت
ربانی هست و در عمر خود نوع این مرض را یکبار دیده و خود یکبار دیدان مبتلا
کرد بوده ام و چند نفر بدین علت در نوبت دوم و سیم در گذشته اند و اما تشخیص
از نوبتها که دوم میباید منقطع مرکب باشد حمای مختلط محل افراد است که حفظ او
ادوار و الوان ثلاثه میکنند و هر نوبت طرزی فرو گیرد و سبکی شود نوبت
و در میان اینها هم نوبتهای کشنده پیدا شود و چون اهتمام مبنای طبیعت به
دفع مرض حار و حاد بیشتر و ماده آن هم بعلت لطافت و قبول نضج
و سیر آن قابل بزوال و با اطلاع اجل لهذا در این گونه علل ماده حار و حاد
و اخلاط شد و تیز زود دفع شود و مرض از طرز حالت بکسوت و ذمان اشتعال
نماید لاجرم در این مواد د... د... از سلف لرز و مکان میکاهند و کاد
تیرهانی ها و سوزن سوزن شدن بلند شد و بعضی ایجاد برای خود خبر دیم
و اگر چنین باشد سبکی اعراض حاضر است و الا این حالت منذر است بر آنکه
این مرض به اعانت مناعت زوال بیرون نخواهد بود و اعراض ثقیله طویله را
در پی دارد که اول آن امتلاء معده از رطوبات و سبب آن است و افتد الاث
غذا را و انجماد کار است به فساد هضم و افسرد و طحال و از نواحی از جانب سار
و صفاق که نتیجه آن سوء القنیه و استسقاء و سایر امراض طویله مزمنه
عاقبت با خرابی هست **ماده چهاردهم** ما ذا میکر لون شود بحالت صحت بر
نکشته است مریض هر کجا بیند از عود و نکث مرض بیمست ملکه مرض نوبت دیگر بل
او محتاج است **ماده چهاردهم** هر مرض احتمال نقاهت است و نقاهت
عبارت است از حالتیکه اعراض مرضیه در آن بکلی زایل شود و افعال طبیعت
نظام کلی و اختلال نیافته و مدت نقاهت بملاحظات عدیده مانند اختلاف مرض
و حدوث و ازمان آنها و اختلاف امزجه و اسنان و ممالک و بلدان و فصول
و ازمان مختلف میشود و لازم نیست که نقاهت همیشه و اصل صحت باشد

و ماده های بلغم و لزوج
و اخلاط رذیل و طول
و شیء ...

بلکه گاهی مرض سابق در میان نقاهت پیش از دخول همه افعال طبیعیه تحت نظام
صحت باز می‌آید و این را اطبا نکس مرض گویند و اگر مرض سابق بعد از اتمام
حال نقاهت و دخول افعال در حکم صحت باز آید آن را عود مرض گویند و همچنین
امراض را عود و آثار باقیه هست و آنها عبارتند از حالاتی و اعراضی که بعضی از آنها
از ایام مرض و بعضی از آنها در مدت نقاهت پدید آیند و تا مدتی از ایام نقاهت
باقی می‌مانند و باشد که بعضی از آثار باقیه بکلی زایل نشود و تا آخر عمر او باقی
باقی ماند و در نوبها از آنکه مثلا بعضی امراض حصبه مانند آنچه در بعضی
اشخاص ما دام العمر باقی ماند چون آن سوء القنیه و صلابت طحال هست و تا
اثر مالاریا که در ذات آن طبیعت می‌شود از نکس نوبه مطلق باشد اگرچه از
عودة الحکاء مطلق نشود پس آن باز گشت حال تحت بدن و دیدن
مجالت صحت چه بود که برای صدمه که در نوبها بوبدن وارد می‌آید لرز هست
و قشعریره که در آن خون از ظاهر بدن بسوی باطن گریزد و جلد منکوش
و زرد و بی‌رنگ شود و هر چند مدت طول کشد این حادثه بود که گردد تا انکه
بشره بکلی بی‌رنگ و سفید زردگون و ابرش لون گردد و از آنجهت انتظام
حال بشره و عود رنگ در آن علامت دخول جمیع افعال طبیعیه تحت نظام
انگاشته‌اند و نگاشته‌اند اما گفتنی است که مرض نوبه در بدن او محبت
پس تحقیق خارق بجمله‌ای عوام که نوبه موی لعاب ادفی مراتب است
طبیعت نظام و لکن ما گوییم که نوبه اما مثل مرض و نقاهت و صحت سه حالتند
بدین استقبال که وجود یکی در اثنا مانع از وجود آن دیگر است و شخص موجود
در وقت مذکور یا صحیح حیث و یا ناتوان و هر کدام باشد ناتوان گفت که
مرض در بدن او مهیاست چه نقاهت مخفی ... بزوال جمیع اعراض
امراض باطنا و ظاهرا و اگر کسی را گمان آید که شاید مراد از مرض ما قدم است
اگرچه این گمان اطبا ... کوییم خارج از اندازه

چه محققین اطبا مرض را امر عدمی یعنی عدم صحت می‌دانند و هر که امر عدمی عبد
وجود نمی‌خواهد و بحقیقت ماده صحت مریض همان اخلاط مهیه اند که چون
بر نسبت طبیعیه اند موجب صحت اند و چون بر نسبت عدلیه نباشند موجب علت شوند
و بودن اخلاط بدین انضباط هیچگاه سبب محض بودن مرض در بدن نباشد بلکه اینی
کوفته بدن استعداد بعروض نوبه بیش از ابدان اصحاب است و هر که طبیب از این حال
تغییر بخفا آید مرض در بدن می‌کند **ماده پانزدهم** مستعد بنوبه را بهبودان می‌کند
اولا هوای بلاد ثانیا هوای فصل ثالثا اکل منبعات و اشیاء مادی خام و
پخته مخصوص خیار و خربزه و هندوانه و انجیر و امثال آنها رابعا مخصوص چون
در لمکن ... خامسا ... ذاریکه ... تولد ... شده باشد
سادسا حرکات عنیفه نفسانی و جسمانی سابعا امتلا **ماده شانزدهم**
در اصل سالف اشاره رفت که اسباب امراض منقسم اول منقسم بر سه قسم
میشود اسباب مستقله که وجود و عروض آن بر بدن بدون توقف و درنگ
موجب حدوث فوری مرض می‌گردد دوم اسباب معینه که بدن را مستعد مرض می‌سازند
و لکن بتنهایی مستقل نباشند سیم اسباب مهیه که همان تنها اسباب معینه
از آن هست اگرچه خود بتنهایی سبب مستقل نیست و لکن بالشرط اعداد مهیا
مستقل گونه باشد و هر چند فصل از تفصیل مانع هست لکن اندک اشارتی
با مثله اسباب سه گانه خواهیم کرد و اول باید دانست که هر یک از اسباب سه گانه
بر منقسم بدو قسم میشود عادیه و علیجیه عادیه آنکه احداث مرض کند
یعنی سرایت در طبیعت آن نباشد که بطریق دخول ... و علیجیه آنکه احداث
امراض ... کند اما اسباب مستقله همه که ... اسباب ...
بیم مانند هوای زغال ...
و حدوث صداع و اگر زیاد ... احداث غش کند و اگر غلیظ و کثیف است
ایجاد هلاک ... ماند ... خارج از اندازه

که احداث ضرر نماید و اما اسباب مستقله عادیه در ضمن ماکول و مشروب پس کثیر
العدد است و از آنجمله استعمالات و معاجین و سمومات و نحو آنها در بدر و اما
اسباب مستقله که در ذیل احتباس و استفراغ باشند بر همه کس واضح است که هر یکی
از این دو احداث امراضی که بدان نسبت دارد بالاستقلال کند و همچنین است حال
در مبادی مفرط و اما اسباب مستقله از حرکت و سکون نفسانی پس نسبت بعضی
از آنها امراض شدیده را بلکه موت ذریع را مشهور است و هم چنین است حال حرکت
مفرط و سکون مفرط و نوم مفرط و از مفردات از اسباب مستقله وارد اول سوداء
و از اسباب مستقله در منطبقات است اسباب قاطعه و نافذه و نفایه و ضماد
و اکاله و مراقبه و مجاوره چنانکه بوجهم کمان دوشن است و سبب مستقل موت
امری القیس رئیس و ملک شعرای عرب که اشعار الاداوم است ربها لبس جوشن
و اما اسباب مستقله علاجیه پس در هر یک از سته مفرده مذکوره موجود باشد و
مثال جزئیه مثل انتقال مواد حومی در طوبات هلال از مجبه و مواد حلدیه
نقریه بعضی بشرط انسلاخ جلد و بعضی بلا شرط بر بدن که هر یک در احداث مرض
از جنس خود سبب مستقل است و اما اسباب مصحیه عادیه پس اهم در ذیل اسباب
کثیره است و استخراج امثله جزئیه سهل و یسیر است و نفس هوا خود بذات از مهمات
است چنانکه هر فصلی از فصول آن یک نوع مرض را مصحح و معدات دکا هم از حالت طبیعی
اصلیه و فصلی و فصله بلند دو دانو است سبب تام بلکه سبب مستقل هم از وبائیه امراض وبائیه
میشود و از این قبیل است غذا داسعد اسوس اضواء قر بعض امراض را و هم چنین در
ماکول و مشروب مصحیات زیاده از حد شمار است مثل اغذا دنا نفاء و مخدارات و
فساد   دیده و فیه فواکه که مسری نوعی را از امراض و فواکه سرد شرح
نوع دیگر را بلکه یک میوه یک مرض را و میوه دیگر مرض دیگر را و هم چنین است
سائر اسباب منشره و دیگر و اسباب حرکت و سکون هم و از اسباب مصحیه مزاج
و سن ذکور است و انوثیت چه دموی مزاجان صبیان اطفال

در معرض عروض امراض صفراویه و اطفال نوعی را مستعد اند بخلاف جوانان و
هکذا و هم چنین لباسها و عادتها و صناعتها هر چند نوعی را مصحح است و اما
اسباب متممه پس اعراض مقبله است که بر بدن وارد شود و در ذیل آنها معین شود
و اما بعض تفصیل التامه است انتقال است از جای سرد بجای گرم و بالعکس و غیر است
به هوای زیاده گرم و زیاده سرد و مخالف شامل است در هر ماهای و بسا تغییر و
لباس است در اقضای نامعین فصل بکبار و پوشیدن رختهای گرم و ماه سرد و
دفن در آنها و زیاده گرم و یا زیاده سرد و در معرض بادهای تند ایستادن و با آتش
نشستن و در خوردن و نوشیدن مرغات پرهیز و عادت نکردن و هم چنین
خوردن خوراکهای بد و فاسد و عادت بر تخمه واخذ مسهل و مقی و تعب جماع
از حد و همچنین سکون مفرط و غضب و خوف و فرح و غم و امثال آن و متولد در
ماده اسباب مصحیه و متممه نوعی را میان میکنند با هم از اکثار انها و ما قبلی از
احداث انها نکلی معین باشند و علاوه کردن انها بعض اسبابی را که سابقا مذکور
باشند نمود و من کونه نوعی را سبب مستقل تام بجا حماوی است که طبیبان نیز
مثال ناحمد و آن در امجوه بعض در ناحیها و مرد آنها و مواضع لا بداد و درهای انها
بسیار است و البته سکان آن موضع در کثیرت انهای انها و ظهور آن و کیاها
که از جهات مخالفه و بد بوی های مختلفه مختلط در چاه است و اما اسباب مصحیه
نوعیها پس اوکرت بر بیت هستند که احضار بدان حضار نمو امکشیدن نامند
شهرها میکند را بخ میشوند در اغوار و امکنه کبریتان و شوره زار و نیز در کوهها
شمال و انکشاف بسمت جنوب و اتصال آن جانب با سباخ و مخاطها و مکانی را
و کیاهها خارج از مزاج اعتدال و با انهای بد و با الاطبا و با نیز درها و
ذهاب انها و موارد انها و هم چنین است مثل جزیها از میان فصول بدان نوعها
که در کتب در سائر اصول و خصوصا پاپر ملاده که بعضا سابقه موضوع با
... در کتب منشورها مفصله در متن معروف باشند در تقویم البلدان

اما اگر انجیر را از انجیرهای بسیار ولایات ملاحظه پرورش کنند و لکن احداث آکل آن از
ذیل اسباب مصلحه بالادویه و از اسباب منفعله نوبه کرفته داوود رخ بوزه معروف
بجیسو و سهشمین هر چیز از انجیرها بود که گذشته و یکی از مصائب نوبه سوء مزاج است و
جایی است که دخواهید در جاهای غلیظ ذلک بدون انکه ماهی در مباد
باشد خصوصا با وجود خوردن میوه‌های مولد اخلاط دیگر از اسباب
اشتغال یعنی از جاهای سرد با امکنه حاره و عکس آن خصوصا در بلاد معتدله
و فصل پائیز باشد که حرکات نفسانی و خصوصا در بر ابر اشتیاق و لکن
و ازدواج و بیداد برای و شوند و فرزند و فرزندان و هم چنین حرکات جسمانی خصوصا
در فصول دیگر و موارد از امکنه حاره و ابهای جاده و دشتهای شوره‌ناک
و بخار خز و مغاک و از اسباب مهمه عرض بادهای نادیث امر و حمامهای نفت
انکه واغتسال با ابهای سرد بایز و ماکل انجیر و خربزه سمی و شغنالوی
و از اسباب مهمه مجتهد ادم چه کثیرا که ان منکوحه میوه‌ها استعمال کند
و نوبه مبتلا نشود که بخاطر ادم **ماده شانزدهم** بباید حکیم بداند
که جایی که از رجی هوا ایست چنانکه در زمستان جایی که بیم میرسد ملکه
جاییکه اکثر وقتی عادی شود که بدن عرق کرده و بعضه از اثر برودت مسامات
آن مسدود کردد و از این باب است که مرض اکثر در هوای کرم و تابستان بیجا است
مر در زمستان و غیر **ماده شانزدهم** ابدی دانستن و حاضر است انسان از
از نباتات مختلف الارکان بنا شوند و خواص داود آن موثر و در
ولهذا المعیار انا فی التحلیل امد و احتیاج بغیر شاند بر سبیل انجیر تحلیل
و چون در وجود چیزی که مسامه تولید جزو بدن انسان باشد موجود بود
و اکر فی الواقع موجود بود مشهود بنود از انکه بعضی از مختلف الارکان نیست
و این الطبیعت مزاج بکلی سوا دما ورای آنست و با وجود این اما انسان
از اول استقرار تا اخر اشتغال یک اندازه نباشد و اینجا باشد که

شائع باشد نباشد لاجرم غذای آن کثیر الانواع متفاوت الطبایع بود و از هر یک
فضلی بل فضولی بحسب آن تولد و حلول و انفصال و فضول بدیها باید پیوسته در بدن
انسان فضول زیاد باشد که هر یک بالطبع و مرائی و حوادث در اهر صورت و طریق
و کسوتی تحلیل رود و چنانکه در کتاب طراز القاعده و ابواب الاعجاز و ایجاز
الطراز بتفصیل و اجمال ظاهر داو از ذاشته ایم بعضی از فضول مثل عرق و بخار
از بدن بیرون رود و از فضول اولی کوئید مانند بول و براز و مخاط و نفث
و اوساخ و دفعه و بعضی از آنها تحلیل و از انسلاخ مندفع شود فضول دیگر
و حصه مانند و این کونه فضول در بدن کثیر الاجناس است
و یکی از آنجمله فضول بخاریه است که تحلیل آن بتحلیلات خفیه است که معروف به
تنفس مسامیه است و چنانکه مبدا و فاعل ماده بخاریه و محلل آن خفیه که هیچ وقت
بدن از آن فارغ از آن خالی نباشد و چون از بدن بیرا از خلوی هوا و اوان مخبر
شود و چنانکه دخول بدن از آن فرج کوشه نافی کند و باین سبب فضول کثیره
خفیه تحلیل برود و حوادث جسم انسانی با اعتدال شاهد کرامت و کار ماده
این فضول زیاد و ما به تولدان بعلت اسباب کثیر الاستعداد باشد و بتحلیل نتیجه
کرده و از آن امراض عرفه مانند و این فضول از حاسی و طریق تحلیل آن و غلل
آن مرض احتیاس نداره ملکه از انفتاح مخارج کان و منبع دیگر
ظاهر اید و آن تغیر و تبدل و انقطاع و رجوع این مادة
بالحق و اصحق اجزاء آن میباید دوره و انضباط آن با اعضاء رئیسه خطوط
بید بداید و علما در این خصوصا نمایند که آن صوف بخاریه که متبوعه
آید و چون این همه در طریق تحلیل باشد و سببی از اسباب از تحلیل باز دارد
و کیفیت امزجه مرسا دوده و دست صیبحه و حوادث عزیز کرد اعضا اسی
تحلیلات خفیه از شاخات بخاریه و مانند بود از علل مهم و صحت علاج
بدن برود و از آن ما سطالعه سیر ادکی نامند پس اگر بسبب دیگر بالای این سبب

ننشیند بلکه سبب علاجی دیگر بودن بر حالت اصلیه معاودت و صعود کرده است
چنانچه کی زوال پذیرد والا انتقال بدینه بتدریج اختلال پذیرد واز آنجا
که یکی از اسباب کثرت و خفقان آن بصورت ما یعنی حرارت هوا وانفتاح
مسام وکثرت شرب آبهاست لاجرم این فصول در فصل تابستان زیاده بود یا شد
ویکی از اسباب انقطاع وادمان آن بسوی آنان دون برودت هواست لهذا
در تابستان وخصوصاً بعد آن زمان که بدان عرق ناک باشد ما بعد آن بجنبش
نسیم شمالی در پوشش پارچه وملاقات هوای سرد وآب خنک متمادی کی عرق
از ظاهر بدن بتواند درون راجع شود و چون مسامات باطنیه که منافع
مخالف خفیه بوده باز منسده چنانچه کی وملاقات هوا وآب سرد محفوظ
بوده طبیعت طریق تحلل را بر مسدود کرده اند و شرط مواظبت حفظ ندارد ما فات
کند واکر بنحو وا بجز بدان اما اذا بجز با انفتاح مسام باطنیه زیادت رساند
در میان ابدا فی القول مسامات باطنیه هم بیان مسامات ظاهره بسته
و سر زاده که ما بدین حرارت منحصر کرده در بدن از ابکونه فصول خلی
که آن از جنس عرق است ولکن احتباس انهام مثل عرق بلکه بیشتر از عرق نمی
عرق هست واز اینجاست که بیک نسیم خوردن و پای در آب سرد نهادن گاه
سبب مخالفت و موجب چندین آفت آید واز اینجا روشن میشود که سر نهادن که
اختصاص بعضی جمیع بدن ندارد بلکه بر کشتن ترشحات مسامیه اگرچه
خفی باشد مثل نهادن دست و پا بلکه یکی از آنها اول احداث سر نهادن که
و بدان نفرسا آوات امراض صعبه خطر مثل ذات الجنب و ذات الصدر
و سرسام وامثال آن آسان نماید اما کفش او که بودم اکثر در هوای گرم
و تابستان میخواهند مرد در زمستان صعبه کلامیست که بعدون دو مراد علم
خادث شده چه مراد از عرق چنانکه بر بعیست با اعتبار تقابل نهادن یا
باشد واکر چنانچه کی ذرا این در فصل اتفاق میافتد وهرچند نفع بن

معین تفصیلی در حور و شانبه منخواهد ولیکن با اجمال از تطویل در میکذریم
که این معنی نزد همکان عیانست و مستغنی از درج بیشتر و برهان هست مادّهٔ
هفدهم چونکه مبتلای نوبه بوده در دفع مرض شده باشد در چند روز
بعد از دفع نوبه هم موعود نالد چنانکه در حمی نوبتی مخصوصه در روز هفتم و در
مخصوصه دیگر دهم و چهاردهم در روز و در ربع مخصوصه در چهاردهم
روز بعد از دفع نوبه مرض عود میکند پس باید حکیم و مریض این ایام را
مواظب باشند که مرض عود نماید و گاهی از جمیع علامات نوبه بالعرق
برزوری باقی ماند که هر شب عارض شده و مریض را کاهاخته و کوشش
ذاکم نماید و در بین وقت چون هزال بدن هم میرسد حکیم گاهی مریض را
مسلول انکارد ولیکن چون از علامات و مقدمات مرض تفصیل تحقیق
نماید خواهد فهمید که حال شی باطل بوده است واز کمان خود بر خواهد گشت
مادّهٔ هجدهم در بیانات ماضیه شرحی از عود و نکس و
آثار دمائیه مرضیه ایراد نمودیم و عدم تفرقه مؤلف را باصطلاح اطبا
ما بین نکس و عود باز کشودیم و گفتیم که او همیشه عود را بمعنی نکس میگیرد
و نکس نیست مگر باز آمدن مرض سابق قبل از اتمام ایام نقاهت و عود
نیست مگر باز آمدن مرض بعد دویم باید بعد از اتمام ایام نقاهت چون
این همه را بسوی خویش بیانکه نقاهت از پی عود نوبه یکی از مهمات است یعنی
یعنی نوبه مرض سبب کثرت النکس که اکثر قبل از اتمام ایام نقاهت باز آید و بعد
چنان اتفاق میافتد که در آمدن دور خود را انگاه میدارد واغلب آنکه بود
بحران نکس مرض ظهور نماید خصوصاً زمانیکه از آثار دمائیه مرضیه در بدن
اثری باقی باشد از برودت تحقق بادفات نوبه وانتفاخ طحال و تهیج اطراف
و سوء هضم و در پوشش عرق با برخیف در دو نوبه با تمام شب و خصوص در هنگام
طلوع سفیده دم تا آخر شب پس باید اهتمام طبیب در ایام نقاهت نوبه را

تا فرج خود مامور ساختن محل جلاب را دور کشیده که همان موضع بواسطه عروض
نوبه مشهور و خطرناک بوده سرگرده مزبوره همه روزه مابین سربازان تاج
خود جوهر کنه کنه تقسیم نموده و جمیعاً از نوبه ایمن ماندند **مادهٔ**
هفدهم نزد همه کس آشکار است که حفظ و حراست بدن در حالت صحت
با جوا سیاست تن با وسایل حفظ صحت بهترین روش و نیکوترین طرز است تا
بجا در وسایل صحت و ابتلا به امراض و اسقام در قواعد ازاله امراض چنانکه
اطبا در علاج امراض و تدارک اعراض کتابها مجمله و مفصله مجمله و موسعه تألیف
و تصنیف کرده اند همان روش در حفظ صحت هم بدینگونه تصنیف کرده اند
خردمندان نادر کار است که بعضی از اوقات خود را در تحصیل و نهاد شروط مطالعه
ان قوانین و ملاحظه ان قواعد کند تا علاج واقعه پیش از وقوع شده باید کند
خصوصاً وقتیکه موطن اصلی خود ترک نموده و بیکی از بلاد بد آب و هوا نقل نماید
که انوقت حفظ قواعد وسایل صحت الزم و اهم باشد چه حبابت در این علم
و مغتنم باشد و از اینجاست که مولف بعضی جز نیات از وسایل حفظ صحت که بتحقیق
بعضی از انها از طریات و عروض نوبه را نگاه دارد و در اینجا ایراد نموده
این باب دامن فراخ است چه طبیب از باز نمودن تدابیر امور شش کانه که
بسته ضروریه معروف اند ناچار است و احتیاج ان به تألیف کتاب دیگر مشتمله بفصول
و انواع اشکال و چون اهم و اعظم سته ضروریه هوا است لهذا مولف اول مطلب
بر ذا حشر میکوید که باید بعد از ورود بولایتیکه تب نوبه معروفند
در محله و جای بی رطوبت و خشک منزل کرفته در موضعیکه قدری از زمین
ارتفاع دارد بخوابد و در اطبا این تدبیر بجهة جای و هم وقت لازم است خصوصاً
در مصاعد انجو و بلاد دیگر در کنار دریاها و مردابها و نیزارها و مزارعها
اتفاق افتاده باشد که انوقت البته در جاهای بلند و محلهای نظیف پاک خاک
تر غبار و عفونت اقامت کند و انوقت در بلندی بخوابد تا اذیت بجاد شده

لکه بر حفظ قواعد صناعت زیاد باشد خصوصاً در مانیکه از اثار نافیه مرضیه
اثری دلیل استعداد باشد و چون یکی از اثار دالیه عمیات منقطعه که عرق
بشب هست مخصوصه مولف انرا بیان کرده و باز نموده که اینکونه عرق در مسلولین
هم کثیر الوقوع است و از اینجا بعضی اطبا به جهة حا عرق شب ذات الریه سل پنداشته اند
و در اینجا بخیال بد بنای معالجه مسلول میگذارند و نباشد که این خیال باطل
باشد لکن اینکونه خیال در اقلیم ایران نادر الوقوع هست اگرچه ظهور عرق
در امانه دالیه بوبها بدایماً کثیر الشیوع است و ما کرات دیده ایم اینکونه عرق را
بمنزله یکی از امراض نوبیه قرار داده ایم و معالجه عرق و تب را بهم هر دو کاملاً
میکنیم و تفوع که کرده ایم در این باب هیز از جوهر دیده ایم و این دوا در قطع
عرق مسلولین هم مفید است اگرچه پیش دیگران حکم بر شنید است در نبند
دیده است
مادهٔ هجدهم چون کسی خواهد ببلاد دیگر غیر منزل اول خادم
شود و مبتلای غیر نکو شود از برای حفظ صحت لازم است که بعد از ورود
بدانجا در محله و جای بی رطوبت و خشک منزل کرفته و در موضعیکه قدری بقاع
از زمین دارد بخوابد مانند درب نحت و سکو و کرنچه و غیره و بدن را گرم
نگاه داشته خود را از اثر رطوبت و جا پای کی محافظت نموده و حتی المقدور
والامکان هنگام طلوع و غروب از منزل بیرون نرود و اگر هم لازم شود که
وقت بیرون رفتن دهن و بینی خود را با دستمال بگیرد و در اکل غذا احتیاط
کند که امتلاء بهم نرسد و چون امتلاء بهم رسید روز دیگر را امساک کرده
و غذا نخورد و از اکل میوجات و ماهی و فرنی الامکان کمال اجتناب ورزد
و بعلاوه قهوه خشک زیاد میل نماید و زیاد مجرب دیده شده خوردن نان
گندم جوهر کسر که در هر صبح و شام دفع رطوبت کند و البته از مداومت بابی
دوا و ندا پیرامون اینجا از غیر خواهد ماند چنانکه مشاهده کرده ایم که تلک سر تعلیق

الکیفیه از امکان فرو کرده و در وقت خواب خاصه شبانگاه خود را درست بپوشانند
تن معرض هوا نسازند هم چنان در صحاری و باغ فرو نشینند و بدن و خصوصا سر خود را
برهنه نسازند سیما وقتیکه عرقناک باشند و هم چنین نبایند در جاهای [illegible]
مکث کرد و از هوای [illegible] و [illegible] محترز باشند و در [illegible]
[illegible] البته در طول [illegible] و چنانکه باز نمودیم بوقت [illegible]
و غروب [illegible] در طبقه محیط فراهم آمد [illegible]
بر قلب [illegible] خون هجوم نماید [illegible] نکبت [illegible] نوبه کند
و چون حرارت آفتاب زیاد شود [illegible] تحلیل دهد یعنی بالا کشد
و از اینجا روشن میشود که در [illegible] هنگام طلوع و غروب [illegible]
دفع نشاید و چون [illegible] بلکه [illegible] از ارکان وسایل حفظ صحت [illegible]
و مشروحست و تفصیل این رساله [illegible] باشد [illegible] که در آن باب افراط
نکنند تا موجب امتلا یعنی امتلای معده شود چه امتلا [illegible] را تحمل [illegible]
[illegible] امتلا را با امساک [illegible] خالی نموده ولکن [illegible]
و مشروبات [illegible] و هر صنفی را غذائی در خور و سزاوار است [illegible]
شایسته [illegible] بیان از دست [illegible] ولکن استعمال
کنند در حفظ بدن از عروض [illegible] با ملاحظه شروط حفظ صحت [illegible]
موجبات [illegible] مثل افراط در ماکول و مشروب و [illegible] در استعمال [illegible]
و مشروبات [illegible] و حرکات جماعی [illegible] کفایت دارد

ماده نوزدهم

در معالجه فوجی حکیم [illegible] سربازان باید [illegible] باشد که [illegible]
زیاد طول نکشد [illegible] سرباز باید بوده [illegible] حکیم را مجبور نماید چونکه
معالجه [illegible] در ابتدا [illegible] و همینکه مرض طول کشید [illegible] کرده ام
حکیم همیشه [illegible] معالجه [illegible] در ممالک [illegible] که [illegible] مختلطه [illegible]
مختلف کثیر الوقوع و سریع التشخیص است [illegible]

ماده نوزدهم

دایم

دائم است که معالجه در اول ابتدای مرض [illegible] والا اینکه مرض [illegible] کند
و از قوت طبیعت و ارواح و قوی بکاهد و هرچند [illegible] طبیعت [illegible]
و جدی کرد که محافظت بدن [illegible] از نوران ماده و حدوث و شدت مرض [illegible]
ولکن مجال قوی و ارواح [illegible] بعلاوه ارواح خود نیز ضعیف [illegible]
توان شود چنانکه دیگر امداد [illegible] ماده [illegible] و بعلت قوت ضعف
عوارض [illegible] و ضیق [illegible] اعمال [illegible] بمعرض هلاک [illegible] و چون [illegible]
مردم [illegible] و طبایع ایشان [illegible] بخصوص طبیعت [illegible]
لاجرم صاحب منصبان و [illegible] نظام که منصب [illegible] در میان فوج [illegible]
[illegible] باید در معالجه سرباز اهتمام کنند و غایت [illegible] خود [illegible]
که خواست بدن سرباز [illegible] قانون [illegible] در اینجا [illegible] که مقام هلاک سرباز [illegible]
تمام [illegible] مؤلف در ماده نوزدهم با تاکید شدید [illegible] نصیحت [illegible]
میکند [illegible] هرگاه صاحب منصبان [illegible] افواج هرگاه در زمان [illegible]
امراض [illegible] محافظت سرباز [illegible]
[illegible] ماده [illegible] که یکی [illegible]
[illegible] اول [illegible]
داده [illegible] طهران [illegible] مرض [illegible] در میان [illegible] فوج [illegible]
داشت و سیم روز و [illegible]
حکم [illegible] نظام شد [illegible]
[illegible] سرباز [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible]
در فوج [illegible]

یکان یکان تحویل ایشان میشود و هر چند روز خودش هم این کار را مراقب بود
و هرچند صاحب منصبها در روز فرستادن مریض کوتاهی میکردند ولی بالاخره چشم
از حکم نمیتوانستند بپوشند (نشسته) تا به دو مریض مطبقه شدید شد که در مریضخانه آمد و فوج
بود و چون اول زمستان شد بدون آنکه متعفن در هوا باشد اسهال مریض
و دختر جانکاه در مریضخانه آمد و فوج و فوج یافت و در مریضخانه هم شیوع
یافت سرتیپ فوجها از لحاظ این رسم و با نظر همت مراقب حال مریض کماشته و کمال
دو نحوه را در خواست اما پیدا نشده ادویه اول لجز و ساعی بر شدند تا که
بعد از ملاقی مریض مرخص هم تخفیف یافت و در حوالی تابستان فوجها از افتخار
فراوانی عاداتی سلطانی به شمیران نقل داد و فوج دوم در شهر برای قراولی
دیوانخانه ماند کار در چون فصل پائیز فرا رسید و موکب پیروزی کوکب شاهنشاهی
بدار الخلافه مراجعت فرمود بجهت خدای مرض و با پدید شد و معزی الیه
در مراقبت احوال مرضی بیش از پیش تدبیر اندیش شد چون تیک روز چهار پنج
نفر از مرضای افواج منوقفه دار الخلافه در مریضخانه گذشتند مرضای فراغه
تعلیق حواد مریضخانه و حشت بود داشته سرتیپ معزی الیه متدبر را عمل خوش
نمیاند و عبثا و در نشاند و مصلحتان دید به کران وای مرضا وانند و فوج
مریضی آنان را با چادر بزنند و طبیب برای محافظت و معالجه آنها معین شد
محملا با وقوع سه مرض معدی و مسری و شدید و خلاف آن که بود با ختم کشند
از دو فوج آنچه من خاطر کمتر از صد نفر تلف شد بخلاف فوج خلخال که امثال
نفصیل یافت نوبه در مریضخانه آنها پدید آمد و چون به دار الخلافه از قراولی دشت
وکیلان باز بفصل تابستان باز آمده بودند از این دو ما سعد آباد و در ذات
هوای امسال بخشت نوبه دادیم و بعد از آن حاصل عشبه شیوع یافت
صاحب منصب فوج چشم از مراقبت مرضا نپوشید حکم کرد و کیل باشی نشسته
بمریضخانه آوردم و فرار آن نبود که ده نفر پرستار داو طلب مریضخانه

نفر هستند که به قربان انعامی نقد داده باشد پرستار مکرر روز بامید انعام آمد دو روز
دوم را خلعت را سکین و وعده را سبک یافت خود را بناخوشی زد و در دو روز
بالجمله هم آنچه من خاتم سوء هضمت تن در مریضخانه و تو دوازده هشتاد نفر در مریضخانه
فوج تلف شد و هنوز ناخوشی از میان فوج ملایر نرفته بود که از عنایات شاهنشاه
حکم بمرخصی آن فوج صادر شد و خدای خواند که از دو فوج چه قدر تلف شد و از
ملک فوج نوزده لک مبلغ و وبایی آمد کمتر و مداین قدر که نا بیک کنم لکن این قدر تا
کفت که در ایران حذاقت بی و مراقبت مرضی بعضی فوجها که مزبوره پس از
آنکه متدرب منصب بخیه کی دست بید و سر رشته فوج مزبور از منصب اخراج
ادویه سنگری بیجاد کان تو دادند بنا رفت و غلطا اجو جمیل داده **ماده ۶**

بیست نتیجه ماده نوزدهم است که و کیل باشی هر فوجی مخصوص در فصل
هر هیاج سان سربازان خود را دیده و هر یک مطلع شد کسی مبتلا مرض
شده است فوراً مزبور سررشته و حکیم مطابق را مجبور نماید **جاده بیستم** (لما اوله)
این چند ماده که قواعد جزئیه اند در معالجه غیر از تصدیقات و نوزد المبا از او
و الواقع ملاحظه آنها مانند سایر تکالیف شرعیه و مسئلین واجب که
چه فرنگیان مجبت حفظ نفوس و آبادی مملکت مانند حوزه مراقبت و اکثر
وکیل باشی این سان دیده سر رشته جزء خدمت و سر رشته حکم آن سربازان را مطب
طبیب سپارد مشکل که بتوبه این قدر نفس تلف شود و چون امروز کار فرمایی
شاهنشاه دیوان همت و بجا داده نواد برای حفظ صحت نظام معین شده امید وارم
که قوانین صناعت برای سی جاری شود و اهتمام ایشان در کارها و خیر خانه
که در لکن باشد تدارک منافات کند و مرضای نظام را در اول ناخوشی به مریضخانه انداخته
بالجملا بسپارد و در موارد خدمت و غفلت اجراء احکام تبا است طبق مدبر وقتی
نموده باید **ماده بیست و یکم** چون سربازی مریض کرده باید دیگر مادون
که از سربازخانه با مریضخانه مریض رود و باید و کیل باشی کالا انتظامی اوراه

ماده
۳
ماده
ماده ۲۰

و نگاه داشته ملی کلاه نمدی مهور نشانداری باو دهند و فراول نیز باید کسی را که اینکو نه کلاه بسر دارد مطلقا بیرون نگذارد **ماده بیست و یکم**

در پاسبهاها لازم است که چون یکی را از سرباز خانه بکسیر مزاج دیدند خود یا کیلهای خود بگویند و آنها بار دبل وکیل دسته و بسا نیند واو دبل وکیلها وکیل باشی فوج را و بمشان الملازم دهند وان نیز بحکیم نوبتی باو دبل وکیلها و آنها وکیلها و ایشان هم بدو پاسبهاها بسپارند که هرکه را در حال مریض باشند و اگر نشانی در میان خود بگذاره و با امثال آن بفهمند که فراول در پیش سرباز خانه او را از بیرون دفتر مانع اید منفعت بر دیگر اجامع اید و این بو حسب که از جنس ماکولات ملی و در سرباز خانه غدغن باشد و الا نتیجه نخواهد بخشید مگر انکه در سیورسات

ماده بیست و سوم ملی پاسبهاها دفت زیاد شود که مریض را اصلا خود سر نگذارند در این وقت لازم است که بر صاحبان مدارا اینکو نه باشو دبا مجوز انند و زیاده شش نفر از ماهتین اینکوست ملی چادر گوشت کاه بهست و دیر باران دیگر نیز غدغن اکید نمایند که چیزی بمریضان ندهند

ماده بیست و دوم یکی از امور دیگر بعد شو فیع واخبار دهند و ضاعت با اختلاف بلاد در اجرا و انها تفاوت بهم میرسد او نفذ بمرتع است و همچنانکه در هر اقلیمی برای حفظ صحت غذائی مناسب هست که در اقلیم دیگر هیچ گاه مناسب نباشد در حال مریض نیز هم ملکه مطرحی اولی واهم این قاعده جاری باشد و این حکم محکم همه جا و عالم سادی باشد و در اقلیم رابع در حیات مختلط مختلفه اگرچه خوب باشد باول مریض اینکوست دادن روا نباشد که هوماده و فاعل عفونت افزودن است و چه نوبهاوشد و تیز در دار الخلافه بهم میرسد که از امراض حاده میتوان محسوب داشت و حیه خاصه را در آن قرار میتوان گذاشت و ملاء الشعر غلیظ از آن منع باید کرد بالجمله نوعی که در آن اینکوست استعال توان نمود بجز تبهای بلغمی از مواظبه و لثقه و در مبهله متولد از سودا بلغمی چیزی دیگر بخاطر اهقر نداریم و نمیدانیم که کسی

دیگر بخاطر داشته باشد **ماده بیست و سیم** چون حکیم بیا الین مریض رفته وان نظام سرباز خانه اعنی ومرض مریض نیز خفیف باشد با اینکه خود مریض مشعر از دفتن بمریضخانه نباشد میتواند که او را در پیش باز خانه گذاشته معالجه نماید **ماده بیست و سیم** چون طبیب در سرباز خانه مریض را دیده باید ملاحظه نماید که اگر مرض مریض علاوه بست دوا عادی بود اگر از جنس حمی باشد که از خوابیدن در سرباز خانه بیکس چیکر هم سرایت خواهد کرد حکما باید او را از سرباز خانه نقل کنند و اگر در سرباز نکی با بعض الحاق برای خوابانیدن مریض معین کنند بشرط انکه مصحت سرباز خانه را بگیرد و اگر مرض عادی باشد و خوب میدانسته ملحوظ شود انوقت میتوان سرباز را در میان هم بچوکان خوابانیده معالجه کرد اینه

ماده بیست و چهارم چون مریض را در مریضخانه کردند باید کلاه نظامی او را که رشته کلاه نمدی نشاندار سراو کذارند و مطلقا نگذارند بی کلاه از مریضخانه بیرون رود تا اینکه دفع مرضش کشته حکیم مرخصش نماید با اینکه از قضای الهی تلف شود **ماده بیست و چهارم** مخفی نماند که از اغذیه چون طعام خود و خوابیدن و سوای دو سه اغذیه که از مرض معروف بر جز در اغذیه موجود نمیشد ندهند هیچ گاه خوردن را از خوردن منع نماید خاصه در حالت مرض که طبیعت اکثر بجز غذای مزاج حلالت اینکه مایل میشود چنانکه در حالت عروض حمیات اکثر غالب میوه ها و شربتها خصوصا و حمیکه مایع خلط کرده باشد ملتفت حرص میل کنند و میکبارا ازین کونه مضرات زیاده بو مفسد امعاد مر کشند و خود نا مناسب در چادر سرباز ماند و نوعی خوش غافل بود در حفظ و حواست اینکونه شخصی دو سای ابتدا را اهتمام تکلیف دین و حوالی باشد و مدام کار که رفته شده مریضخانه متعلق باشد البته بیرون دفتر مریض از مریضخانه نزدیک تخواهد بخشید بلکه نتیجه بدخواهد داد چنانکه مادا و اهتها بیاد اندر است که با خوش حبس معین را معالجه کرده و بحالت ضامن است رسانیده و از عدم انتظام فراول مریضخانه

آن مریض بیچاره سفر بادادی نموده و شیان خوردن میوه از زحمت دندک آسوده

ماده بیست و پنجم برای معالجه لازم است که هوای سرمازخانها و
مریضخانها جاری و غیر متعفن باشد چون سرمازخانهای دار الخلافه تطویری
مناسبه اند که هوای انها جاری نیست بجهت حفظ صحت و دفع مرض حکما لازم است
که هر حجره را از پیش نیز روشن باز نموده و دو در حجره از چوب تبدیل انجا
نصب نمایند و منافذ را با کاغذ کرفته و در حجرها را در ماه جنان همیشه
و در زمستان لا اقل روزی دو ساعت بکشایند **ماده بیست و پنجم**
تدبیر بدن موجبات هوا لازم نیست هر اشیا هست ان که مواد عفن که از
انها کی عبارت از آنست و هم است که خون و دماغ را مبتلا بجوش سرسام
کند و مواد جسمانی را لطیف و روحانی کند و اگر چنانچه باید صاف باعتدال
باشد انوا صحت نماید و از شدت حرارت و برودت و همان حجان با انجمن
در دیر وادخنه خللها را بد و چون احتیاج مانی از در دم نیست و احتیاج
با سباب ضرورت دیگر رسانیده و بعضی نیست لاجرم مراعات حال ان در حفظ
صحت ما را از مهام لازم است و اگر چنانکه هوای مسکن خارج از اندازه
اعتدال باشد حکما جمیع نتایج مبنی معالجات سد باب باطل میشود و از
سعیها در کوششها بعد ما ی حاصل کردد و از انست که مولف در این باب صحنا
فرموده اند تا مکرر از جانب دیگران هم در این باب فراموشی شود که استنشاق
هوای پاک و جاری و صاف و روان بجهت حال حسنه باید بسی خصوصا نکاه
معالجه مرض نیز باید مرضا را در حجره و اطاقهای پاک که هوای انها آن باشد
معتدل و روان و در حرارت و برودت و درشتی و نادیکی معتدل باشد
در میان رختخوابی خوب و پاک خوابانند و بو دوری ترک و مکان بنیاد کنند
و از دیگر خانه هم دفع اندازه تا تکی نکشند که هر کاه که تا نعی باشد باها
برسند و پاسانی شسته شود و بهر روز در ملعقها و لباسهای انها را عوض

کنند

کنند و از اشیاء کثیفه اکر چه کمی باشد بیچها نکاه دارند و هیزان باشد که خیمخوابه
نوم و بیرازبیم باشد و انکاه انچه ناخوش را مهیج باشد دکه رودت و ملالت
از دارن دور کنند و انها را با کفکوهای زیاد و صداهای بلند و چیزهای
غم انکیز عاجز و زبون نکنند و پرستاران مهربان بالینها بکمارند و مراعات
کلام طبیب را بجد و بدقت بسپارند **ماده بیست و ششم** معالجه
اصل و مدار اولا باید در غذا ملاحظه نمود و حکیم باید بداند که هر نوع مرض
دا طوبیعت بنا بر این مهیجات و خصوصیات معز مرض را نو دی اند دیر هر کاه
زبان مریض باید دارد و حکیم بمعالجه و تقیه مشغول نشد بکوشش باشد
اسفناج با کشنیز با جعفری دادن جایز است و هر کاه که زبان پاک
میشود کباب کوشت که مخصوصه که قدری فلفل هم بود باو دبحه باشد
منفعت دارد و فلفل در این مرض بخصوص بسیار معینی است اما اغذیه
سرخ کرده و چرب و پلاو سرد و ماهی و انجیر و میوه خام موافق بخوبی بسیار
مضر هند و اشخاصیکه مبتلای نوبه اند هرکز تا شفا برون نبودند و اطفال
ماب بسیاله قند داغ نباید دی شود با قدری نان و پنیر میل نموده
از منزل بیرون دروند خوردن میوه مخصوص که تا شفا باشد معیبت دارد
و چون نوبه عادت شد حفظ عرق بحرانی از شرط لازم است چون اکر بوقتها
در بیرون از اضطرابات بحران و چنانچه در هنگام عرق عارض شود **ماده
بیست و ششم** امر غذا بعد از صرف دوا و مراعات صرف هوا در معالجه
مرض مرکز تدابیر است و صلاح حال تدابیر بانسبه انتظیرات سنه موقوف
بان منوط و با انضباط آنست منضبط است و اکر جمیع قواعد بدوه و تک
بکار بسته شود اغفال در امر غذا موجب رخامت حال خسته کردد
و مقرر است که امراض حاده را بر محنت فراغ افتاده اند یکی حاده دد تمامه
مزمنه که او را حاده الحواد کویند دوم حاده وسیم حاد مطلق حاده قلیل

الحاد پنجم مرض حاد وغذا دادن مرتبه ملطفه است ذراول بهتر پرهیز درست
که اصلا غذا ندهند ودر درجه دوم ملطف در غایت چون ماء الشعیر رقیق و جلاب
ودر سیم ملطف درست چون ماء الشعیر معتدل القوام ودر چهارم ملطف
متوسط چون اب کوشتها و چون امراض مزمنه بر سه درجه اند که یکی را
شهریات نامند ودومی را سنویات وسیمی را عمریات ومراتب
غذای غلیظ هم برسه درجه است اول مانند لحوم حلی دوم مانند کوشت کردن سیبشان
سیم غلیظ مطلق چون کوشت مطلقا ودر هر یک از شتویات وصیفیات و اعم مراتب
ومراتب غذای غلیظ هم سه درجه است که در هر مرتبه از امراض مزمنه تسمیه
انا غذیه غلیظه مناسب باشد واما اغذیه غلیظه بطیئة الهضم پس هیچکا
استعمال انها در مداوی جایز نباشد چون این همه دانسته شد بایدکه بکوییم
که حمیات مختلط محلله منقطعه از امراض حاده اند و هر یک در زمان خود
کم و بعد حوادث بیشتر حادث انها زیاد می تا انکه مرض مزمن کردد و صحت کشته
از امراض حاده در غایت ضعوف میشود که بچند روز تغذیه در ان هیچ چه
دوا نبود اگر مثل ماء الشعیر باشد نافع نبود با آبکوشت چه رسد اما
کفتن او که حکیم باید بداند که هر نوع مرض دلو نیست مبا بودن میوه حات
وحموضات مصر مرض مزمن اند پس صنوز معنی محصل ان بوضا روشن نیست
چه اصلاح مرض طوبی بما معین نشده اگر مراد ش ان باشد که ماده طوبت
نباشد عفونت نباید فی الجمله صادق است ولکن مضرت فواکه و ترشیها در
انوقت مسلم نباشد چه مطبقه هم از این قرار مرض طوبی باشد وخود مفتح
منفعت آب بر زرد ان تاز خواهد نمود بالجمله هرکاه تبهای نوبی از اقسام نو
تبهای بسیط ساده است اگر ضعف او تب ترش معتدل هیچ چیزی ممنوع نیست
واز فواکه پرهیز مناسب تر است و نه بر غذا دادن تاب اگر کها میکند
چنانکه با استعمال سکنجبین وامثال ان ملتج شود نوبه چهارم انتها هفتم

مجلی زوال پیوند و اگر بلغمی و یا سوداوی باشد احتیاط زیاده و لهذا است چون
نوبه بلغمی بسیط ساده را اما از امراض مزمنه شمرده اند و یا از نوبات الحواد هم
بداریم از ذات نخود آب و امثال ان علاج داریم ودر حمیات بسیطه مرکبه مانند
غب غیر خالص و انواع شطر الغب شبیه بانها و ساده و یا مروزان ممانعت
مینمائیم و چون از این درجه بالاتر رفت در ایام ثوابت اصلا ابکوشت اکر
چه از جوجه مرغ باشد نگاه نمیداریم و هیچ چیز تا درست مخالف محض مخود
نکنند اگر چه آخر ایام نقاهت باشد از جرم کوشت پرهیز میدهیم و هرکز در علل
تا لیسی با استعمال لحوم که ماده عفونت اند جایز نبوده ایم و مخالفت
نکنند ایم وسایر مطالب این ماده واضح است **ماده بیست و هفتم**
اگر از حکما در این قول بوده و خواهند گفت که مکرر دیده ایم که صبا امیون
شد و بواسطه اب هندوانه با خیار و غیره دفع کرده ایم جواب کوییم که اکثر
نوبها هستند که بعد از سه چهار یا هفت نوبه بمجرد خود بخود بی دوا دفع
میشوند و این قبیل مرض از باب خوردن اب هندوانه وغیره دفع شده
ملکه اگر انها را نیز نمیخوردند دفع میشد و اگر کویند که پیش از خوردن آب
هندوانه و غیره مضر او نشد جواب کوییم که اسکونه نوابت با وجود خوردن
ان دفع میشود چون ضرر ان بقلیلی نیست که حرکت طبیعی دافع مرض
غالب شود **ماده بیست و هفتم** در دار الخلافه بعضی از مستحقین اطبا
در نوبهای بسیط ساده صفراوی بر یرقان اندک متعقب استعمال آب هندوانه
وا امادین کرده و نفع ظاهر بوده اند و صحت بسیار از اسبیل علاج شده
و دلیل منهاج انکاشته همه جا و هر نوبه را اکثر بنای علاج کذاشته اند
ولکن هم کسی را که این کونه رفتار خارج از منهاج طبیعت و در طوبی
حکمت حسابی است و موجب چندین خیال چه نوبهای ساده و سهل
العلاج و سبب عرض که بدادن آب هندوانه و انار و کلابی و هلو و آلو

نوبه مخلط وغش منقطع شده وطبیب منفعل شده باشد ده روح مریض
از بدن منفصل شده واین است که مولف خود اینجا اتحاد بدادن او هندوانه
کرده واجناس ومباشرین این عمل را بحیثیت اشتباه کرده واطبای نظام
هرگز اینگونه بخار نکنند واین از آن جهت است که طبیب در مرض نوبه
مضر است ملکه ماء الشعیر وامثال آن در نوبهای شدید نیز ومعز او
طبیب میکنند ولی اومیوها را مادهٔ عفونت داد مصیبات نوبه مثل آمند
واما قول مولف چون ضرر آن بعد در نیست که بعوض طبیعی ودر هم حقی
عالب شود یعنی آن هنوز بر ما روشن نیست **ماده بیست وهشتم**
نوبه بسیط وخفیف اگر از خوردن دوای فی بخلی دفع شود ومقدار دوا
فی سه کندم انتیمونیت که نیم ساعت قبل از بودن نوبه در یک لب بیود
دیخته بنوشند وما نوبه امید منتظر باشد اگر نوبه دهند ضمنا والا
حکیم زاده اشاده است یکی اینکه مریض اگر قوی البنیه است نیم ساعت قبل از
نوبه سیم مجددا یک دوای فی دیگری بدهند که از این عمل حتما قطع نوبه
میشود اشاده دویم اینکه اگر مریض ضعیف البنیه باشد از عروض اسهال
باشد باید دو نخود جوهر کنه کنه در پیاله کرده چهار قاشق آب نعناع
ودو دانه قطره آب لیمو یا آب نارنج بر روی او دیخته سه ساعت قبل از
نوبه شروع باشامیدن آن نماید باین طور که ساعتی یک قاشق بنوشند
وعاشق اخری آن با نوبه مواقعت نماید یعنی که هنگام بودن نوبه از اسهال بمانند
ودر دو روز دیگر نیز همین دستور العمل رفتار نماید مکرر اینکه دو روزی یک نخود
جوهر کنه کنه پیش از نوبه استعمال کنند ودر نقاهت روز صبح وشام قرص
دو دانه فلفل نکوبیده دنوشند از مطبوخ پوست بید مانع عود
ومعین دفع ضعف است نسخه دیگر یک بید پوست بید خشک نیم سیر آب سه سیر
بجوشانند تا نصف شود بعد صاف نموده وآن مقتضی را هیا از شرح شدن

بنوشند وتا مدت پانزده روز بعد از دفع مرض هر صبح همین دستور العمل
رفتار نمایند با اینکه عوض مطبوخ پوست بید آزاد درخت هندوانه کنافع
ودافع مرض است **ماده بیست ونهم** شروع نمود بیان معالجه نوبه بعد
بعد از آنکه ایراد کرد طرین اصلاح هوا ودادن غذا را بدانچه مخالف
قاعده اوست ونیز ذکر کرد که نوبهای بسیط وخفیف اکثر بدوای فی بعضی
جوهر انتیمون دفع میشود چنانچه خود اقرار کرده بود که این گونه نوبها
اکثر بدون قلع ونیز ومدیر متکلی دفع میشود ولکن جوهر انتیمون دو بلا
باز در برای نوبها نفع کلی میبخشد ودر بلاد حاره منبع بعنایع بد شود
ودر دار الخلافه بوقت حرارت هوا استعمال آن خالی از نکایت نباشد
وخصوصا زمانی که ردائت حالی در هوا ملحوظ شود والبته انوقت جمیعا
خفیف العمل او آنان که از عصاره ریوند ودب هلیله ودب بنفشه وامثال
آن برای تحریک فی واسهال ترکیب میکنند بجز از جوهر انتیمون باشد
ومن بارها در مریضخانه حکامیها از استعمال جوهر انتیمون که خود مولف
وناپب وشاگردان او میکردند دیده ام وبخاطر اندر دارم واگر چند
در حاشیه مینگارم وطریق علاج بسبک اطبای نظام نظام هستکه
دبان را داشاده بر مقتضیه دلیل بنکو شناسند یعنی اگر فقیها سبک و
دهان خود زیاد ومدت تب ولرز اندک ودهان بی مزه ویا کم مزه است
انوقت باید بر آن قدر الی عالجه ودادند ولهذا بین دوا وغذا سکنجبین
نا نشان دهند واگر تب شد وعطش آن زیاد ودهان باد دار شد بجانب
مسهل ومنقی صفرا اشد وبعوض ساعت نکو ومسهل وصفی ملایم ضمنا
وهمیشه دعد نوبه را با استراحت ودوز خود را بقی واسهال میکنند را بنند
تا آنکه ماده بر خواستن کرد واعراض سبک بی بود آنگاه باستعمال گنه گنه
اقدام نمایند واگر تب مختلط باشد مثل آنگونه که هر روز حمله وهجوم

و یا نورانی و شدت دارد حالت خفت را برای تحریک محتاج میشناسند و دیده بعضی
از نوبتهای شدید که از جنس مردده و یا مجرم باشد با وجود علامات خون
فصد عام و یا موضعی را بحجامت و وضع علق روا دارند و اعراض شدید را
بقوانین سد بعث تدارک کنند و چون از طرف نقاء ماده و پاکی ان مطمئن
شدند و از اعراض مرضیه کاسته شد گاهی در خراجهای سوداوی استعمال
شربتها از قبیل سکنجبین و آب لیمو و آب غوره و غذاهای ترش دار مثل
اش الو و تمر و الوچه بکار برند و آبا ماده در این وقت روا دانند و اگر مریض
را با ضعف و بی قوتی ببینند نباشد که از تحریک اندیشه کنند و قصد منع
نوبه با جوهر کنه کنه می نمایند و باشد که از مسهلات مملینات کفایت کنند
و در مسهلات حبهای صفراوی بند پس از حب مسهل دفعه با استعمال حلیب الخروع
پس از اعطاء کامل کرامند و هرگاه دفعه سیم احتیاج ببینند مطبوخ
سنا و هلیله و یا سنا و فلک مبادرت نمایند و اگر نوبه از التهاب فضا
و متعفن مهم شدید باشد سفی فلوس شیرخشت را محتاج شمارند و اگر در دماغ
ملیعیت ببینند دواء الاذریطرا بهترین مسهلات شمارند و هرگاه در
نوبها استطاله ببینند و یا در کبد و اثر اکل الابیه مشاهده کنند نوع
خبطا نادر بودند بکار برند بالجمله تجاربها کارها دارند و از برای مهمی
بی فهم و بیچاره شان می شمارند و هرگاه نوبها مکابها و مشهور عصبات
ورزند ابتدا را مقامات کثیره در معالجه هست که اهل دست بحله جزئیه
زنند و حب الشفاء و جوهر تریاک یعنی تریاک مخلل در عرق بکار برند و اگر تقویت
خواهند کنه کنه را با جوهر آهن و شربت او استعمال نمایند و بعضی دارند
که در طایفه میانه جنگل [illegible] مشهور که شربت مخاصمت [illegible] نفع بخشند
مانند نقوع پوست بلوط و پوست بید و پوست سلیخه و میدانند که هنوز
دوائی که در قطع نوبه خاصیت کنه کنه داشته باشد پیدا نشده **ماده بیست و هشتم**

از تجربه ثابت شده که هر دوای خاص نوبه اثر و قوتش زیاد گردد چون او را چند
قبل از بروز نوبه استعمال کنند و از این بابت از برای حکیم لازم است که مقابل
و اغاز نوبه را بدقت رسیدگی کرده بفهمد و این در نوبه ساده البته اسانست
که عوام نیز میفهمند اما در نوبه مواظبه و مرکبه گاهی بسیار صعوبت دارد که
ساعت معین نوبه اینده را بفهمند بخصوص مردم بی تربیت و اطفال که حالت
خود شان را درست و خوب ملاحظه نتوانند در این وقت بهترین هادی حمای
و دهن حرارت است که این علامات بعضا دلیل بر نوبه میباشند **ماده بیست و نهم**
نظر طبیب حاذق شمار در معالجه نوبها بود و چیز باشد یکی تنقیه
ماده و دوم تسکین و تعدیل اخلاط و در صورت اول بایستی زا برای
تنقیه اخبار نماید که طبیعتا آسوده باشد چه هرگاه تحرک اخلاط که سبب وجود
اعراض مرضیه است با تحریک دوا بیکجا جمع شود شدت اعراض علت تحلیل
قوی و ادواج اید پس انچه فرهنگیان گویند که استعمال مسهل و مقی باید
ساعت پیش از ظهور علایم نوبه باشد نزد ما هیچ وجه مقبول نیفتد و ما
هرگز میان اقدام نمیکنیم مگر جائی که طبیعت زیاد قوی و سخت و ماده از
اطاعت مستفرغات عاصی باشد که در این وقت تحریک تحکام بودن مرضیه
اخلاط لهبز باشد و اما در صورت دوم پس باید همت در پی اخلاط و تسکین
التهاب و رفع تحرکات عرضیه مرضیه باشد پس دادن مسکنات نوبه یکی دو ساعت
قبل از ظهور لرز باشد و برای احداء امید و قاعده طبیب را سزاوار است
که حالات ملاقات نوبه را با حکومت [illegible] شود و حفظ نظام و اطراد ادوار را نما
بخصوص معین کند تا بتوند امثال ما جرای اعمال از رصدهای کار سنجد و این معنی
در نوبهای بسیط ساده مرکبه منتظمه و مطرد اسان باشد و در غیر منتظمه که
حالات سه گانه اطراحی ندا شته باشند اگر چه محتاج است و زمان آن
محقق نیست هم میتوان کاری بمدابق و تحقیق کردن و لکن [illegible] و ضبط که مرض

مرض مزمن باشد پس هرگاه غیر مطرد و معین باشد همان در حالت [illegible] شود بشرط آنکه
بعد از منقیه باشد با آنکه طبیب بعلت ضعف ملتجا کرده بدادن کنه کنه شرطش
باشد که بوقت نحو عطش مفرط و جفاف زبان و هیجان صداع و هذیان
بزبان ادمان نکنند و تعیین زمان در حمیات مزمنه و غیر مطرده حد نیست مشکل خواهد
صناعت و هوشمندی مشکل خواهد شد و توجهی میخواهد حذاقت بین نافع و ادراک تلفع

ماده سی ام چون لون صورت سبز و پاچه و لب سرخ باشد تجربه شده
که روزی دو نخود براده آهن نرم سائیده شده را کوفته یکنخود صبح یکنخود شام
بخورد **ماده سی ام** گفتیم که یکی از آثار نافعه آن نهایت ضعف هضم
و دفع سوء القنیه فائده ظاهر است لهذا میگوییم در این ماده مبادی این
عارضه که اول مرتبه سوء القنیه است اشاره میشود و ما بجای براده آهن
یکی از مستحضرات آن را با جوهر کنه کنه ترکیب کرده استعمال میکنیم و کافی است در
امثال این مقام و هنگام استحکام سوء القنیه عام جوهر کنه کنه را با عرق
کوکرد در استعمال کرده معروف میتمانیم با این نسخه جوهر کنه کنه چهار نخود عرق
کوکرد بیست قطره آسیتیم من اول جوهر و عرق را در کوکرد استعمال کنند آنگاه با
آب داعلاوه نموده روزی سه فنجان قهوه خوری صبح و ظهر و عصر بکار برند
و قنوع خطبانا و توهم در این ماده معید است **ماده سی و یکم**
با همین دستور العمل مذکوره سوء الهضم نتیجه نوبه نیز دفع میشود
ماده سی و دوم گفتیم که از آثار نافعه سوء القنیه است و ضعف هضم مقدم
آنست و آهن بالذات تقویت معده کرده قوت هاضمه دهد و دفع سوء
القنیه بالعرض میکند **ماده سی و سوم** با مرض که طحال بزرگ
مانده باشد از یکجا است بطرف طحال و مبادرت بخوردن جوهر کنه کنه و دوام
آهن و فلفل و مطبوخ پوست بید و اداد در حک نمودن دفع بزرگی آن خواهد
شد **ماده سی و دوم** از آثار نافعه نوبه های طویله و سامانی لوزی

معلومست سوء القنیه است ماده
اعراض آن با اشکال آن مختلف
و مبنی کلیه آن آهن [illegible]
تقویت هضم

های مستطیله یکی صلابت و ورم طحال است و سببش چنین است که در حالت
نوبه قشعریره خون از مجموع سطح و وریدها و صغار متفرق در نواحی جلد
بسوی باطن و وریدهای بزرگ هجوم آرد و از انجا بسلک ورید و ورود با
تجویف عنق قلب هیچ رود چنانکه از انجمل شواهد کردن لاجرم
بتدریج در آن ورم های فراهم آمده امتلا و امتداد حجم طحال تحقق
پیدا کند سبب آنکه خون منصب شود و لطیفان بتدریج تحلیل و عنصر غلیظان باقی
میماند و احداث صلابت در آن نواحی نماید و میشود هم چنانکه ابتداء منقطع
در طحال جمع شده منقطع هم محرک نماید و احداث نوبه نمایند و تنحیف شبیه
نوبه کند و در این وقت طبیب را امتثال بعلاجات لازم باشد پس هرگاه از نوبه
رهائی یابد و تنحیف رفع نشد و بست البته جوهر کنه کنه را با مناسبات طحال استعمال
باید کرد و اگر از ورم نوبه نافع نیست و الحق در این صورت دفع نمادر برای
و مدرات و مسهلات سبک در اصلاح آن باید کوشید و سکنجبین بزوری یا
اب نوب با عسل در اصلاح طحال عجیب النفع است و اگر مرض در درجه حاد باشد
و املاء و امعاء بمرتبه شدید شد مضادات التهاب از فصد و حجامت
و ادمال علق بکار باید برد و مسهلات و مقیئات و ضمادات بکلی احتراز او
و الی خواهد بود و شاید باشد که این عارضه احداث خطری نکند و بوجود
[illegible] ربع صلابت تولید حیات مزمن مادام العمر باشد و اگر چنانکه با فصد
ادویه ملایم زوال نپذیرد و بمدرات سبک غضبانی برد کرد بنهایت
باید کشت و مریض را بعیش باید کشت **ماده سی و سیم** در مورد سکه
استسقا عارض شده و با علامات رضه و سیده باشد کما هی از دستور العمل
سابق الذکر اطفال از مرض [illegible] باشند و شبان اکثر هلاک کردند و بل
در این هنگام مخصوصا دوای [illegible] بهتر است برای چند وقت که دفع شود تنگه مبدا
استسقا باشد از معالجه مذکوره دفع مرض خواهد شد و منفعت مقدار

در اینجا یاد کرده است **ماده سی و سیم** مقرر داشت که استسقا که
سه قسم است لحمی و زقی و طبلی و اول از ضعف هضم و در ذات حال کبد
و عدم تصرف آن در تمیز اخلاط اتفاق افتد چنانکه رطوبات غذا مرکب الجوهر
معده بر اندام بدون هضم صحیح وارد شود ملتصق میشوند خاصه فی بعض انحا
داخل طبقات نسیج خلوی کند و فرج اندام بدن بگوید جوهر رطوبت بر ما باید
لاجرم از آن سوء القنیه و وهل بدن را باید که استسقاء لحمی از استحکام
این حالت عبارت باشد و چنانکه باز نمودیم رجوع خون بعضکام لوز و فشرده
خاصه مستطیله طویله امتلاء احشا را لازم دارد که از اجله کبد و طحال
و اگر آفت کبد را مرض آرد و گاهی شرکت طحال باشد و ما در است که آفت طحال
مرتبها احداث این علت کند ممکن انکه آفت بحتسا از آن سبب احشا و حجاب
سرایت کند و استسقاء دومی یعنی زقی اکثر از صلابت صفاق خرد و آن
چنان باشد که بواسطه صلابت طحال یا بالذات بلا واسطه بر بطون متورم
میشود و در رطوبت عضبیه که امعا را احداث بدان و بخر مید رج بحلیل
تفرق در هست نکند لاجرم بجاویف و فرج آن از رطوبت فرعونه ممتلی شود و
بدان واسطه کند و حارات دیگر هم مختل کرده نوعی بر تهیج در اطراف و غدد
در اطراف بید بدا باید و شکم بغایت بزرگ و بر آمده مانند بکوه مشک پر از آب
مینماید و این استسقاء زقی باشد و استسقاء سیم را هم حالتا میکوبند
لکن در این تجاویف بطون از رماح غلیظه پر میشود و اینجا هم اگرچه بالذات
بدون تقدم نوعی مبتوا متد حادث شوند لکن اکثر نتیجه لوز و قشعریره
طویله مستطیله نوبها باشد و این است که مؤلف در اینجا متعرض این نتیجه
که بسیار تعرفات ترا از نظر پوشیده متعرض شده که کاهی از دستور العمل فی
الذکر یعنی استعمال الجوهر کرکه و برادهٔ آهن و فلفل و مطبوخ نوبت مید
ما داد در حفظ اطفال از مرض استسقا دهد بابند و شبان اکثر ملال کرده

چه معالجه جنبی در نزد بعضی در استسقای زقی بول است که صفاق را
از جای معین با بادله سوراخ کرده رطوبت محصلیه را بدر کشند و این عمل هم
اناد مریض و اذیت آن چندان فایده ندارد بعلت آنکه اگرچه آب بکلی کشیده شود
و اغراض مرضیه زایل کرده بود مریض چند روز آسوده میشود لکن طبیعت بجا
عادت در نزد کبد رطوبت میکرد شد و دیگر انداز مدت بسیار کمی تجاویف بطون
را پر میسازد و کار بر مریض چون نفس اخیرش تنگ میشود و چون قوت ضعیف
کشته دیگر محمل نول نتوانند شدن و اگر باشد هم حتما دفعه دیگر مرض عود
بازگشت کند و لاجرم مریض را بهلاک رسانند پس بول جز طویل مدت مرض
دو سه ماه زندگی ناخوش العیش بود بلخ ثمری نبخشد مگر وقتیکه مرض استسقا
تازه و قوت باقی و بقیه مزاج نزدیک بصلاح باشد که طبیعت مآمر بعد
از بول طبیعت را باید برای صناعه از نو کبد رطوبات صلبه را از مبدا در
و بقیه رطوبات را با مدرات ملایمه بدر کشد لکن از سیاق کلام مؤلف
چنان معلوم میشود که استسقای غرض نوعی محض نوع زقی است و در لحمیه
استسقای لحمی بیلاد ماذرده نیز غرض نوعی میشود و استسقاء زقی
تر باشد و هم باشد تدارک این غرض از تدارک استسقاء زقی آسان تر باشد
ملکه اکثر آن معالجه بر بواسیر و اغلب این صعب خطرناک و طریق علاج بوجه
احمال آنکه هرگاه از آثار غالبه نوعیه علت خفیه سردی استسقا عرض نوعی نمانده
نسخی نبود و عوارض اوجاع طحال و کبد و اغلب بدان مانند که بکلی از اجمله فرود
آمدن نولهای خیره و غیره کرنیق عرق شبانه باشد تدارک انقاذ با جوهر
تمائیم و انکاه با استعمال المدرات و مقویات معده و کبد کوشیم و هم چنانکه
مدرات در استسقاء زقی که است در لحمی نیز باید داست و هر چیز معتاد در مینا
ماده سی و چهارم جوهر کرکه کرکم و بخود بخود از عطاران میخرند
اکثر قلابیت واسطه نافع وارد و نشاسته و طباشیر و غیره میباشد

باید جوهر کنه کنه را با شیشه که مهر فرنگستان بر او زده باشند کرفته و نکاه داشت
هنگام ضرورت بکار برد **ماده سی و چهارم** مروت و انصاف از ساحت مملکت
بکلی برخاسته و دو نوع عدل شکسته و خیانت امانت کاسته عامه مردم
بر تقلب تعلق میجویند و راه مردم فریبی و دزدی و راهزنی جاسوسی را بتعصب
متصلب میپویند و کار دزد کار بجائی رسیده که فرنکیان که کروهی از آنها
ز تبار مستند و طایفه دهری و طبیعت پرستند بدیانت معروف شده اند و
بانصاف موصوف کشته اند چنانکه مولف میکوید که بکیه کنه عطاری بعضی دوا
اسلام برهمان بازاری اعتبار نباید کرد که آنها عفیضای راه کج عوض کنه
کنه اهل پیچ میفروشند ولکن اکثر اینست که تقلب در اصل باشد چنانکه
در دروغ نامهای فرنگستان طبع میکنند که در بیع جمیع ماکولات و مشروبات
چیزی که بکاست که بد آن آمیخته اند و خالصا نشان میدهند که اهالی ایران در
دفتر و شکر و امثال آن در آمیخته اند پنهانی که نان و ایشان معشوق باشند
بد وانی کرولایت دشمن میفروشند چه اعتبار **ماده سی و پنجم**
بهترین معالجه در جمیع مواظبه است که هنگام امکان مریض را بکوهستانات
فرستند خصوصا بجهائی که از مجرب دیده شده باشد که مریض نوبه هیچ نفس
باسیار نادر است و از این بابت تجارت معموله که اشتغال سلطنت کاری
دارند با دیگر ملوک سلطنت زاد ساکنند برای حفظ خود از نوبه بکوهستانات
روند و در خود میروند که این ممکن و میسر نشود بهترین معالجه برای تنقیه عمل
فرنگیست که ذکر مثقال از آن در آب حل نموده بیاشامند و تا چند روز دو روزی
دو نخود جوهر کنه که بحود ندی فلفل و مطبوخ پوست بید و آواده در خود
بآواده آهن بسیار نافع اند و بنابراین مخصوص بصاحب مضطبان دوری
بعد از هیست مثقال شراب خوب نوشاندن مجرب است و مخصوص در این حالت
حکیم در بعض هر کز این ادعو مریض نباشند و علامت مدتی با بادام خوردن

اشیاء رطوبت و ماهی و پرهیز از حساب نماید **ماده سی ششم** شروع نمود
بیان نمودن معالجات نوبهای مرکبه مختلطه که غیر از آنها نوبه مواظبه منهما
و چنانکه باز نمودیم اکثر سبب فاعل در این بلاد داشت حال هواست و آن
در سبب اکرچه معین است ولی بجای علت منفصل است و بعض میتوان نمود
که اگر در آن مریض هوا میسد اینگونه سبها شهود عینیست و معلوم است که رفع
مسبب برفع سبب باز بسته است ولکن از خود آن هوا و از حوزه آن بلا بیرون
رفتن خود کمترین سبب صحت خواهد بود خصوصا در آنکه نقل بجائی شود که در
اجتماع مختلط اصلا ملحوظ نشده باشد که اگر اینگونه مقام در رفع علت
تام خواهد شد و چون هوای حالات سلطنت زاده بد و حمیات نوبه آمد شد
لهذا مولف بدین معنی نیز اشارتی کرد و اگر مریض رفتن از بوده هوای بد ممکن نباشد
ضرورت اول باید در اصلاح هوای مسکن بسیار کوشیدن و مدخل هوا را
بکلی پوشیدن و باید بقدر امکان محل سکنی بلند بنا و واسع الفضا باشد و هکذا
احتیاج بترویح است با باد زدن هوا بد هوا کنند و اگر هوا را داشت زیاد نباشد
میان دود ساختن هوای اتبار احادیث و در آن میتوان ساختن و اگر نیست زیاد
شد باشد بوده های از نا مستعمل الوده او بخور ملایمه اکر ممکن تنها دباشد بوده هادا
بالکافور و صندل و کلاب و سوکه کرده او بخور بد و از هر گونه طشتها یخ
و سینیهای فواکه معطر باید نهادن و کافور و بنفشه و نیلوفر و سایر عطریات
و کلهای مناسب مزاج باید بخور و پیش از نعد بدل هوا و تبدیل در خود سایه
سر شهر خود بر مقدار باید کذاشت و بدون این کار معالجه ضایع و ناحل
نابلا نکاشت و چون حمای مختلط اکثر تنقیه لازم دارد و با اعتقاد مولف
اینجا مجرب دوا برای تنقیه نمک فرنگی است که مسهلیست سبک و خفیف
العمل و سریع الاثر و چنانکه در ان خاصیت نمک منع عفونتست پس اینگونه
مسهل برای چنین اوقات که اتفاق میافتد و مرکبیم استعمال نمک فرنگی

در حمای مخلط بچند شرط عیب ندارد اول انکه باید بعد از نضج خلط باشد دویم
انکه در مزاج مریض اخلاط غلیظ کم باشد والا در هر دو صورت این مسهل
مجانست که رقیق اخلاط رقیقه را استفراغ کند و غلیظ در بدن باز ماند
ابواب تجاویفها نماید سیم انکه مریض ضعیف الامعا نباشد چهارم انکه اخوفها
مفرط باسهال و زحیر نشود والا ممکن بمجانست که ردی اخلاط رقیقه شده
و حاده را ما معا دفعه در قولون او بی فروسبکد از انکه کاه تعداد دو روز
وسه روز اسهال و زحیر ارد و از اینجاست که استعمال این دوا و وذکا و وبا
بکلی ممنوع است و مولف خلاف ما در دو مان و با باستعمال آن خیارها کرده
و بجان مردم خیارها ذکر نمیم انکه مریض ضعیف القلب نباشد ششم انکه
موجب نوبه غشی نباشد که این دوا بغایت نشوی اخلاط غشی ارد هفتم انکه
در الات نفعی المهاد نباشد که این دوا را نکایت بر اعضا ان نواحی زیاده است
و ما دیدن اوقات که گاهی عمل استعمال کنیم اصلاح مضرتهای ازرا باضافه تقشر
و عناب و کل کاو زبان و کل نیلوفر و کل سرخ و کل نیلوفر و خیار فی
ریشه کاسنی و تخم خرفه و روغن بادام بکجا و با بعضی ازانها بر حسب اقتضا
و ما دو مکوم نوبها اکثر حب سهلی داده ایم که استعمال میکنیم نو ضبیکه خا
باشیم فی با اسهال جمع کنیم و اکر اسهال به تنها منظور باشد حلیه جو طریکاه
بوبیم و اکر تکرار لازم باشد بعی بعض مسهلات مشروبه مبادرت کنیم و اکر
ضعف در بیمار مشاهده شود مشروبات را بمطبوخات مبدل ساخته ایم
و اوداد دادن کلیه بعض از مسهلها دریغ میکنیم تا انکه کار بعام دادن کشیده
بوسانیم و هر قدر بر حالات سه کانه نوبه منضبط تو و ما از مودیت جواز
باشد در دادن کنه کنه جوش پیشرات و هرکز کمتر از شه مخزا استعمال
کنیم مکر انکه علامات حرارت و اعراض مضیبه شدید نباشند و دمار
مود کمر و عنبر محسوس که ردا وقت کمر که ز اده چند روز مجوز ایم و

حکایت

وحکایت شاهی ندیم در دستانی بیان نموده ایم و در مداوای ضعف شرابهای
دوا الخصوصا کر اوده شفال تا سومثقال **ماده سی و ششم**
چون در حمی غشی فرصت نقشیه مقتضی خوف و تشویش هلاکت دارد و تعادت
ندارد که بیمار ضعیف باعث ضعف هلاک شود بر حکیم لازمست که هر وقت و در
هر حالت که بیمار باید بدون تامل چهار نخود جوهر کنه کنه در فاصله
چهار ساعت بمریض بخورانند و اگر دهن و دندانها کلید شده باشد همین
مقدار جوهر کنه کنه را بلد و مضغ نموده دوا ما لد کوچیك كنند و مبادرت
باستعمال جوهر کنه کنه نمایند تا تشویش عمر و مراک بکلی دور از ان مشغول بر
شوند و هر حکیمی که آن دیده که این نوبه غشی مبدل بنوبه بسیط شده و
از تشویش در امده و چون نوبه غشی با او تا مرکب مثل باد و خودالك
کامل بمریض دادن نا خست لکن هرگز فراموش نکنند که مقتضیه تنها اکتفا
تکمیل دادن و حضر نمودن **ماده سی و ششم** نوبهای غشی
که ابتدا با این طرز عارض میشوند اکثر قتیل و خطرناک و اخلاط در انها زیاد
فاسد و ناپاك چنانکه از سبب غالب نباشند و اگر طبیب ملاحظه کند که بدن
بیمار از مکونه اخلاط پاک نماید مرض کشند . و در غایت حدت فرصت نه
دهنده است و اگر بحریك موجب تشویش شده بمحل شدت غشیه مبا قرابادین لازم
مجبور است که هر وقت بیمار در سید خواه در نوبه اول باشد و خواه در نوبه
اول و خواه بعد از ان بدادن جوهر کنه کنه بلا تعطیل تعجیل کند و اگر خرج الواقع
بدنرا از اخلاط و امعا را از اثقال زیاده ممتلی بیند فرصت دادن کنه کنه را
نیست مرخص تقریبی نماید با این معنی که مشاهده . در حالت غشی نوبه اولی
نباشد توقف مبادرت بدادن کلمل و دو بخین امالة فرمانید والبته تا نوبه
دویم از خوردن جوهر کنه کنه غفلت نورزد که این دوا در چنین حالتها
هزار معالجه بجا اردد و هر خبری فواید در مقدار دوا بالا در دو قماد

ملوث نیست و چهار ساعت نیم مثقال که که مشروبًا و معجونًا بکار بردیم نفع بی
اندازه دیده‌ایم و اگر ضعف زیاد و غلبه از سبب اخلاط ضعیف و در تحلیل
فساد باشد با استعمال قلیلی شراب بعوض جوهر کنه کنه افزوده‌ایم و هنوز دست
از استعمال جنا شیر هم... در ذهن معتقدیم و مروا دید باز نداشته‌ایم و کل
خاعتا را اگر پیدا شود کثیر النفع پیدا شده‌ایم و چون خطر غشی ملکه دارد اکثر
ان باشد که مریض بکلی زوال پذیرفته باشد واحد که نوبه غشی ساقی یافته شود
و تب قاطعی حاد حادی باید مثبتا ندیدیم در این جاها موجب اقتضای سنا
قاسفراغ باید کوشید و با اقتضای اغراض مصلحت نظر در خون و سایر
اخلاط باید نمود و چون در دادن مسهلات احتمال انکه مریض و تا بر وقت
نوبه از حالتی نقاهت دیگر زیاد است هرچه نقیه بدون مسهل باشد
بهتر است مگر آنکه ضرورت عیان آید **ماده سی و هفتم** اکثر مردم
از اطبا مستفسر شوند که جوهر کنه کنه ماخوذ از چه و بدلش چیست تفصیل آن
با جنجال است باید دید جواب گوئیم که جوهر کنه کنه اخذ شود از پوست
درخت کنه کنه که موجود بیابد و سبز شود مگر در بلکی دنیا و این جوهر را
بواسطه توشی کوکرد از پوست درخت مزبور اخذ نمایند و قیمتش بدل ان
جوهر پوست مید و جوهر پوست ارزاد درخت است والبته معلوم نیست که هیچ
بدلی هست اصلش را بدل داد و اگر شخصی تجنبا ... کنه کنه را باید مرتبه
بجود صداع ... ذکریش و کذالک و وهن اعضا و توسعه حدقه
بهم رسد و طب ... مهلک نیست و این علامات بعد از چند روز دفع شود
و هنوز مطلب اخوتی بو... که در دست معلوم و شخص نشده است
که قادر است باید دید ... کشته که مخصوص است برای دفع
نوبه خواه نوبه لرز باشد و خواه صداع و درد پیشانی و غیره که نوبه عارض
شوند **ماده سی و هشتم** شاید از اطبا مستفسر باشد مردم را بعضی

اکثر مردم که بعضی اطبا مصنفند از مولف سؤال میکنند و شاید که مردم
از اطبای پرسند و اول امر این است که اطبای ایرانیان با آنکه خودشان
مکرر ملاحظه نموده اند که کنه کنه پوست درخت است مثل دارچینی
و سلیخه و شنیده اند که درخت مزبور در امریکای جنوبی بحوالی خط استوا
و خصوصا در اقلیم مرو ... و در اقلیم آسیا و اوروپا و افریقا پیدا درخت
سبز نمیشود و اگر چه بعضی درختها پیدا میشوند که درست بکنه کنه مماثل
چنانکه تعریفه میان اهل ادویه شناس را این مشکل باشد با این همه چون
یکی از اطبای فرنگ در مجلسی می‌نشیند و مردم که کنه کنه عیان می‌باید فوری
سؤال میکنند که جوهر کنه کنه چه چیز است و این عجیب که این ... است
و شهرت انکه این درخت در جاهای دیگر ... موجود است پس هم ... از آن
مصروف است که ملک بتوانند طوری اخذ جوهر کنه کنه را بیاموزند و از آن
محصل خزینه نمایند چنانکه اکثر ایشان در فکر محصل سیم و زر از علم صنعت
و کیمیا اند و سلاطین نزدیک بیک کرور تومان خواه ... دو دولت فوت
میرود بالجمله کنه کنه پوستیست که اخذ میشود از درخت پیرو ... که قالب
چهار قسم است و بعضی از پیدا شدن و معلمان فرنگ پوست دیگر از
درختهای این بلاد که شبیه بدان است ... مشهور شد و از اینجا معلوم
میشود که کنه کنه اصل هست و کنه کنه دروغ و اقسام چهارگانه
هر چهار اصلند که حامل جوهر این نمک را ولی نمک بعضی از آنها زیاد و
در نمک بعضی کم و بد است و با این همه که تقلب در پوست زیاد میکنند
و این نمک اگر از چنین جاها اخذ میشود در نمک تقلب بیشتر از اصل پوست
مینمایند و هر جا که جز بی از نمک میرود چیز دیگر علاوه میشود و از اینجا
در تجویز و تشخیص خوب و بد آن دقت لازم است و چنین مشهور است که بعضی
از دول فرنگ دعلم الله دولت فلسطین باشد چلیک ... از ... امریکا

ابتا شده و نهالهای درخت کنا کنا در آنجا کذاشته و بادامی فلفل چند
یعنی بجای ابتای هیچ بوده در مکانهای مناسب بهمان درجات عرض که این
درخت در آنجا ها میروید بهمان هیئت در میان انجال کاشته اند که گاه
بدین تقریب درخت مزبور زیاد شود که نسبت بباقی درازامی فلفل بنکی دینا
کم شده و مؤلف هنگام تدریس هم ما نند اینجا اخذ عمل کنه کنه را شان نمود
و کمان من آنکه باین اسامی نباشد چه اینجد بر قول خیلی خوب است و اکر کر فتن
جوهر کنه کنه و بید باین اسامی بود البته برای جوهر بید کار خانه برپا میبایست
و در بعضی از کتب بیرون از میان آنکه در نوشته کنه کنه دو جوهر است هر یک
حامل خاصیتی میکویند و اذا ادبلا بفصلها نصبحا خالصین من جمیع الاجرام
الغریبة اضطر الی اعمال طویلة صعبة و هنوز در طایفه مثل جزیی در قطع
نوبه بعوض کنا کنا پیدا نشده و ای بسا خصایص که در عقاقیر و حشایش
پنهان است و در نوشته کنه کنه اصلا سبقی ملحوظ نیست چنانکه ما یک
دفعه از آن استعمال کرده امثن مشاهده نکرده ایم و بدیهیست که هر دوا
و غذا اغذیه شبریست که هر کاه آدمی بیشتر از آن صرف کند که احداث
مضرت نماید بلکه جمیع فاذهها بیحا و زاد از مقدار شربت متعد صحب
دسند و ما چندین بار تا نیم مثقال در مدت بیست و چهار ساعت از
جوهر کنه کنه استعمال کرده ضرری ندیده ایم و اما اینکه هنوز خواص دود
آن با لطبا مشخص نشده پس چون نیست که از علم معرفت مزاج بی خواسته
تعلیما نکه فرنگیان به حیث ذهول از دلایل عقلیه منع مزاج نموده اند و از
دوی دراویسا آن معاملات پیاده و سست باید بلی در میان اطبا
در علت تشخیص دهند بدان خلاف است و منفعتند ذرا انکرا نیند و امرکب القوی
و هم اجماع دارند
که خاصیات در قطع نوبهای منتظم و مطرد دماغ لایه است و کدساء و نوبها

لکر

اندک ضعیف است **جاده سی و هفتم** بلکه دوای مخصوص نوبه را عمداً
ذکر ننموده ایم چونکه تشویش زیاد در استعمال آن میباشد و وقت کامل مزاج را
لازم است و آن دوا سم الفار است که کاهی چون کنه کنه کمتر اثر نماید استعمال
او مفید است بکیرند سم الفار خالص یک کندم قند نبات کندم تا نیم ساعت
خوب سائیده و مخلوط کرده در کاغذی و مجند دوا و بنویسند سم الفار
مخلوط فیها از این صفوف هنگام لوقم از شش تا هشت کندم در مدت بیست
چهار ساعت میتوان استعمال نمود و زیاد مفید است که سه کندم از او را
با جوهر کنه کنه ترکیب نمایند که قوت کنه کنه را مضاعف نماید و حکیم این دوا را تناولی
از دست دهند و بیمار مریض زیاده از مقدار شربت نکرده و مقصد که منافی
در دست عوام افتاده و اشتباهی در آن شده هما نا استعمال این مقدار
هرگز ضرری نخواهد دید بلکه بر وجود اشتها کشوده بهبودی حاصل کردد
حکیم هرگز فراموش ننماید که یک کندم سم الفار خالص [illegible] مطلب است
جاده سی و هشتم این نویسنده مؤلف کتاب آدمیست خوش ذات و زود ماورد
و زیاد بحال خود و کفته هم ولایت خود مطلق و اکنون نوریک قفقت
سال است که با ایران آمده حرفی که بحال لش آمده از زیاد مجید میکوید نوده
بچهار سال است که بمن خبر داد که من از برای نوبه دوای خبرا جوهر کنه کنه پیدا
کرده ام چون تفریح نمود دانستم که هنوز از اول حال است و چون استعمال
سم الفار اکرچه عبد اد ده عبارت باشد خالی از مضرت نیست بدان جا
نیفتادم و در زنکی چند نوبه آمد دید مش فرح فی نوشته و بجیب خود فرو هشته
تفصیل اسامی اشخاصی را که به سم الفار نوبه ایشان را علاج کرده علاوه
عیال خود خادم که پانزده نفر بود سالی و بیش برآمد دور از امتحان متعلقین
ذوالفنون دیدم ادعا میکنند که بر فنجانه شصت نفر را که نوبهای مختلف
داشته با سم الفار معالجه کرده ام من از شنیدن این حرف دانستم که حوف

از سلیقهٔ اطبای فرانک کو کتب معروف کرده نظر از آنچه در پیش داشتم صرف کردم
لکن میرزا احمد طبیب فراهانی برای تجربه و تحصیل خاصیت سم الفار با بسیاری
و پس از تفتیشهای درست چند نفر را از دوای مرحوم معتاد و متعاد بدادو
موافق مزاج خود آنکه با کرم و مأکول بتدریج بر نوبتهای مرضی خاصه اشیاء کرد
تا خاصیت دوا بفهمد عجبا آنکه از پانزده نفر سه نفر علامت هفت روز از
نوبه مستخلص شدند و دوازده نفر دیگر بحال اول ماندند او از دو معالجه
دیگر و در دادن دوا اعانتی دانسته ملکه ترا جانش تفریق کرده بمن تملق
ایشان را جواب داده با جوهر کنه کنه بدادند ما فات نمودم بالجمله هرگاه شی
چند نمودن سم الفار از نوبه دهانه باقی باشند دلالت عنکبه بر آنکه این
دوای مخصوص نوبه است و حال آنکه نوبهای منتظم خود بخود منقطع بدون
احتیاج به معالجه به دفع میشوند و در نوبهای غیر منتظم استعمال اینگونه سم
خاد کمال ستم و بیداد است و هرگز خود مند خاسته شد اینگونه خیانت
نکند و برای هزار دینار مجانی خسارت نوبند بلکه اگر نوبه از عوارض فروح
از مجیه باشد و طبیب ماهر باید بی و ضرر اینگونه معالجه بلکه مضاهر
میباشد و حال آنکه هرگز آسوده نتوان شد که استعمال سم الفار بعد از
اندک روزگار مظهر مضار نخواهد کرد بلکه مفید نبوده این نعل از مکر
اسکار نخواهد کرد بلکه چون استعمال این دوا را بهیچ وجه پسندیده ندادیم
در ذکر و قبول آن خود را پیش از این رنجه ندادیم و نیاز دادیم **مادهٔ
سی و نهم** برای تقسیم جوهر کنه کنه بغیر از اقسام این نیست که جوهر کنه
کنه را در شیشه مملو ده از آب دو بد که مجتبا تکلیفه و حل نمود دو
میباشد و دو ما از معلمان مبارکه که با دو صحیح و دفعات کامل الغا
هفتاد قسمت نماید که هر قسمی در مجموع باشد و اقدار احداث دادکا علاوه
دیگر سر شن را با لاک مهر کرده و روی شیشه بنویسد که کنه و با اطبای فوج

بسپارند و طبیب هنگام ضرورت یکی از آن کاغذها را بو کیل باشی دهد
که بعد از تفتیش کوزه قبل در آب و آب لیمو حل کرده بمریض بخورانند و کاغذ کهنه
کهنه را با مهر شکسته نگاه دارد که هیئت از چه برای دانستن حساب کهنه مصروفه
و غیر مصروفه تحویل دهد که آنچه مصرف شده کاغذ خالیش پیش وکیل باشی
و آنچه که صرف نشده نزد حکیم باقی است **مادهٔ سی و نهم** چون هیئت
فرنگیان بعلت امتنان بیار غرور هملکه با انتظام امور جمهور بملاحظه صرفه
و غبطه دولت مفطور است لهذا هرچه ضرر آن بدولت و ملت کمتر باشد
پسندیده است اگرچه قدری خسارت و عادتا این باشد از جهت فطرتی بیشه
و هزار دستم مردم را بدبیاری میفروشند برای حفظ مال خود بجان میکوشند
ملزمه ها نکار نمیکنند تا با ملت ملایه کار دهای ملکی نمانند لهذا الحمولی تقسیم کنه کنه
را عیار با دمیل صفد نادر استعمال از افراط و تفریط نشود چون کما شاید نیست
که نوشی در قطع نوبه بو قوت کنه کنه میافزاید بکمقدار از مقدار جوهر کنه کنه
کاسته و آب لیمو بدان باز خواسته و ما هیچگاه کمتر از سه نخود برای
قطع نوبه استعمال نمیکنیم و اگر در وقت دادن دوا اسم مریض و ساعت
دادن دوا را وکیل باشی در دفتر کاغذ بنویسد نسبت بحال اهالی اردو
منفعت نخواهد بود و موید دولت شاهنشاه اسلامیان پناه در ذمه و در فتح
من سوا غذاء دعای دولت را بنیاد سالک نوبهای مختلفه ملاد الخلافه
واقعه شد بتجربه جوهر کنه کنه برحمان بد اسم و دیم که نام بکوئیم الملا
نه پس اسبابم و آدم اینجرد در تحمل و سرباز خاضعا با اهل نظام داده شد
نزدیک بر پنجاه شیشه بود و چنان بد در دفع امثال میکردیم که سرباز را اسم
حب کنه کنه را حب سفید از لیمو بود و غذا و دوائی که غیر از دعای بقای
حضرت شاهنشاهی و جناب جلالت مآب اتابک اعظم اکرم و دیگر در نظر نبود
مادهٔ چهلم چون در بیابان مشاهده کرده بود که نوبه در طهران مستعمل

معالجه میشود و بعکس در هوای شمران بیماران زود تر شفا مییابند لهذا لطف
آنست که بیماران را در این فصل بدانجا نقل کرده مشغول معالجه شوند
و مناسب تر این جا مکان عباسیه واقعه در بالای تجریش است که هم هوا
صاف و عمارت موجود دارد و هم خرجش قلیل است و هیچ لازم نیست که بعد و کرت
از عدم خلعت یا وفات یکی از بیماران ضرر و خسارت وارد آید و البته
بعد از معالجه هر یک از ناجین مشغول دعای دولت ابد مدت خواهند شد

جاده چهلم بحقیقت منفعت این رساله منحصر است بهمین مقاله
و این اسد عاکر بقر بوحسن از اولیای دولت علیه و از حضور مرحمت
ظهور ولی النعم اعظم دام ظله على مفارق الانام خواسته اگر امنای دولت
میشد بمنای او صورت حصول میپذیرفت خلاصی در دست با اهل نظام
کرده که در این چهل سال منشا چنین خلاصی بوده بموجب آنکه استقرار این
کار در بنا و مریضخانه در چنین جای خوش هوا البته سالی صد نفر از ارباب
مزیها و اجزا از ابد بیارد و نفع بوده که در خدمه اتابک و در کوا حضرت
موسس این اساس بیت و مقوم این مقبلون میرسانند و لی چه اسود که این
اسد غافل انمانی میکند که آن بنای استوار سفر بیفر دود کار دیگر خراب کشد
چنانکه اصلا اثری پوشیده بجا نمانده **ماده چهل و یکم** او قاتیکه مرض وبا
در ملادی عمومیت دارد مشاهده میشود که بعد از چند نوبه مریض مبتلا
بوبا گردد از این باب در بعضی اوقات بر حکیم لازم است که وجود معالجه
نوبه نماید تنقیه مخصوص با مسهل بدو جهت مضرات اول اینکه بسهال
دوائی در هوای وبائی اکثر مبدل بوبا گردد دوم اینکه چون بواسطه
استعمال منضجات وقت تلف میشود و احتمال هست که در این هنگام مرض
وبا بروز نماید لهذا در وقت دوا علاج نوبه جایز نیست مگر باستعمال
جوهر گنه گنه یا نقل مکان نمودن بکوهستان چون در این وقت خطر عظیم

عظیم است و مریض یک نایبه از مرارت بوبیت **جاده چهل و یکم** بحقیقت مطلب
این ماده بدیهی الادراک است و تفاوت در معالجه نوبه و مسامحه در ذا دن
گنه گنه زیاد خطرناک و شق مسهلات اگرچه ملایم هم باشند علت
هلاک و اطبای نظام بهیچگاه در وقت ظهور علایم وبا در هوا هرگز
امثال بیادن مسهل نکرده اند و مدارک ترک مسهلات را با حقیقهای لعاب
مشکل نکرده اند پس اگر نوبه سهل و سلیم و بسیط و ساده است مبادرت
بدادن گنه گنه نباید کرد اگرچه بگمان آنکه این گونه نوبه زیاد بر هفت
دوره نیاید و اگر نوبه مرکب یا مختلف و مختلط و یا متردد و غیر مطرد شد
هنگام ظهور گنه گنه نباید داد و هنگام اشتداد حرارت یا امالعات و علا هم
بنای کسر بنیاد فساد اخلاط نباید نهاد و مفرد است که این توضیحات که
بعد از دفن از نوده و بیاد خورده عفونت هوا ممکن نباشد و الا بهتر این معالجه
نقل از آن مکان است و هم این سخن شامل حال همگان است چون در این
وقت خطر بزرگ است و مریض و صحیح در پنجه و شکنجه وبا بیچاره گرفتار
تمام شد آنچه در باب نوبه در نظر داشت و ما چون در مخصوص نگاشتیم
سابرا شرح کلمات او که اشتم سخن از خاتمه انتظام می رود دفتر و در دل
که انشاء الله بعد از اتمام شرح در تمام دفعات وبائیه که مرسه رساله در
رساله جداگانه مینویسیم و بآخر کتاب الحاق نمائیم تا مطالعه کنندگان
را افاده و عوذ ذوقی باشد و از ایزد تبارک و تعالی امید توفیق داریم

فصل ثالث در اسهال الدم در عنوان کتاب گفتیم که در حضور
ولی النعم اعظم حکایت کرده بود که امراضی که بدان سربازان در دار الخلافه
زیاد هلاک و سپرده خاک میشوند سه نوع بیش نیست که هیچیک از آنها
با معالجه تو ظهور متحمل نوشتن نیست اول نوبه بود که نوشت و الحمد لله

فصل ثالث در اسهال الدم

برقانون طبیبان بازاری نمیشود مگر آنچه در حق سم الفار بعمل رسیدست و اکنون
شروع در نگارش مرض دیم نموده تا بر قاعده بازاریان چه خواهد افزود
و خدا داند که اگر خواهم قلم نوردادم و بنای تحقیق نگاردی کذا دم نیز دادم
که باید در بی امراض تنهالی کتابی بزرگ و ماده بعضی از اندازه شیرازه نگادم
کرد در بی فقاده سخنان عجیب و غریب و جان بخش و دلفریب پرداختم و لیکن چه سازم
که در دل مقامات لاابوشان باید هم مقامات مختلف جمع کردن و کلمات متشتته
ا در نزه جمع کردن و این فصل را هم بر مادها تقسیم کرده چنانکه فصل سابق
را بر سه تقسیم کرده ام **ماده اول** اسهال الدم که مرضی از دو سنطاریا
و معرب ذو سنطاریا نامند عبارت است از مرض و بانی که خلق اکثر در ملک
فصل مبتلا بود کرده اند و این علت شناخته میشود بواسطه اجابت میکرد که
در آن نیست مگر قلیلی خون و بلغم که با درد و پیچش دفع شود و نیز تشخیص
داده میشود از وجع ظهر و قولنج و ظهور حمی شدید یا خفیف **جاده اول**
کفتیم که یکی از اسباب مهمه نوبه ملازمات و حمیات نوبتی در بلاد واقعه
در اغوار و دریابار و اطراف و کنار مرداب و ذهاب و برنج زار و اقطار لا ابد
دریا داشت و اکنون مؤلف میفرمایند هم چنانکه مواضع مزبوره از نوباء ابداث
نوبه علت عمومی معدانند از نوباء اسهال خون نیز محل اند ولکن این
سخن بدان پایه معتبر نیست و هرچند در اغوار و نیز در این مرض کاهی بطرزی
و فور حمله و هجوم میکند لکن استیلا و بنا اسهال الدم در بلاد جنوبیه
میباشد و نسبت بحبه که از حیث حیوانات و مالح و معابر و حرمگاه و بیمارستانها
و مزابل عفنه و مجرد این مرض را بیشتر است تا نسبت بحبوبه ما بیه لطالحه
اجا مبرد اما کفتن او و بسیار دیده شده که نتیجه نوبه است پس شبهه است
که بخوا و اراده شده از غلط حق چه بسیار مشاهده کرده که فصل با این

نوبه و دو سنطاریا باهم متفق وارد شده اند و اکثر انکه نوبه با اسهال الدم تقدم
دارد و از اینجا ما لی را نتیجه معلوم کرده و نیز افسر کرد این مرد واصلند و نتیجه
طبیبان را از این دو اصل را بدر و در جای خود مبرهن است که نوبه از آمدن یکی از
کبد و طحال و بالکرونیاس و مقاساد بها در نیز بوجود میآید و امثال قولون و مستقیم عارض
اسهال الدم بوجود میآید و نادر است که این کونه ترابت در همان باید میکرد
غیر عرفا الموکم از امتثال مختلط معیکی منقطع حادث میکرد و علت
علاوه ترابت کرده علت ضد کونه رنج و ضعف میکرد و اما کفتن او و نیز
دیده شده که مارضی عقبا همراه ملکه در نتیجه ان عارض شده پس تحقیق این
سخن تفصیلی لازم دارد که انشاء الله بزودی در بیان آن وارد کلام مفصلی
خواهد شد **ماده سیم** ذو سنطاریا انرا خونی کویند که در روده معاء
سفلی عارض شده و بدان واسطه امعاء غشاء خاطی از ملتهب اذدم و تقرحی
ملائقی و متقرح کشته و لخته لخته پاره از دفع شود چنانکه در بیمرض غلبه
اوقات مواد مدفوعه حامل قطعه از عشاء خاطی معاء سفلی و خون و
بلغم و دیم است در بوجود معاء غلیا اذکار داشاده باز وصف المحلیق کرده اند
و خون در بوجود صفرا اغلوط مواد نیست لهذا مدفوعه با اطلاق آمیخته
مواد مادی اللون نیست پس دفع کشتن صفرا دلیل بر کثرت حدت مرض است و از این
جانب جای نیست که این مرض را اسهال نامند بلا و لکن انسب انستکه انرا
نسبت بموت دهند **جاده سیم** شروع نموده در تسمیه دو سنطاریا
عبارات خود چه الجبار را در تعریف و کشف ماهیات آن اختلاف بسیار است و هر یکی
راه در تبیین حقیقت آن بنا نیست و در کشف ماهیات آن در زمان بقراط که ابو
الطب و امام الاطبا است کویند که دو سنطاریا عبارت است از قروح امعا که همراه
میکند تا آن قرح و جالینوس امام الاطبا کویند دو سنطاریا اسهالیست که
بسبب آن قروح امعا است و دو سنطاریای کبدی از ضعف کبد بهم میرسد و

بن الحق در شرح فصول بقراط گوید که دوسنطاریا اسهال دم است و آن یا معوی
یا کبدی و تفرقه میان این دو هم اشتباه نفسیلی در ابواد تفرقه میان میکند
و شیخ رئیس تنها لفظ حبه اسهال الدم نگاشته و استمرار سال در دوسنطاریا گفته است
و در آن رساله تخالف میکند دوسنطاریا را با آنکه الدوسنطاریا اسهال
طبی ما ینشأ من قروح الامعاء و اما کبدی معنی اسهال کثرت خروج اخلاط
و یا خون مختلط است دیگر را از حد دوسنطاریا بیرون آورده در حد آن
الزحیر جمیع ماذکر و اجزاؤه و یکون فی المعاء المستقیم بالجمله نزد شیخ رئیس
اسهال الخون کثیر الاصناف است که کبدی و معوی او را دوسنطاریا نامند و کاهی
و کاهی هم مبام کبدی و مبام معوی خوانند و دیگر جماعت زحیر که در روده مستقیم است
بدفع موذی که بعض را برای دفع مواد اضطرار برخاستن و کند و بیرون نیاید
از آن مکرر قدر کمی از رطوبت مخاطیه لزجه مخالط بخون و این اصطلاح منقول من
اطبا یونان است از یونان و فرنس و کلا یونی و عرب و اما متاخرین مسیحی این
بی تفرقه میان دوسنطاریا و اسهال نگذاشته اند و سبب ابوان هر دو را
در معناء قولون پیدا شمرده اند و انکار دوسنطاریا از آنان عدل بل کرده اند
منحصر بعضی زحیر کرده اند اگرچه بعضی با اسهال طبی نسبت کرده اند چنانکه
از اطباء فرنگ طبی سوفاج نام گوید که دوسنطاریا اسهال است طبی از
مخاط صرف یا خون الود که همراهست با درد و چنان میپندارد که از درد از
انقباض و تشنج روده ها بر خواسته و طبیب دیگر عاوی و ریک نام گوید که دو
سنطاریا اثری است که بر روده های غلاظ میرسد و اخلاط
فساد و فراهر و تشنج منبعث آید و طبیب مسیحا نام از انگلیس گوید که دو سنطاریا
حرکا مبتست تشنج که سرمیرسد از بلغم و سبب از اخلاط خورنده سوزنده که از
اغشیه مخاطیه روده ها غلاظ میرسد و مریض را بحیاد بیرون رفتن نمیآید و
دیگر دیگری از فرنگیها سلی نام گوید که دوسنطاریا التهاب غشاء مخاطی روده ها

غلیظ است و طبیب دیگر روسن نام گوید که دوسنطاریا التهاب مخاطی
که با غشیه مخاطی روده های غلاظ میرسد و همراهست با آن درد سخت و انقباض
بیرون دو پی و سوزش در شرح دردکو دستگاه قولون و همچنان ثقل و سنگینی
و حرارت در روده مستقیم و مواد یکه بیرون می آید مثل بومخاطی و یا چرك
و یا خون الود است پس چون این همه دانستی پس بدان که رای ما در وقوع اسهال
خواه بالطبع باشد یعنی با قتضاء طبیعت و خواه مشارکی یعنی با دخال مسهلات
آنست که حالت مزبوره تابع است مباشر قولون که چون از آن معاء مزبوره
در آن کیفیتی پیدا شود که بسبب کیفیت مزبوره اخلاط از اعماق بدن بسوی قولون
منجذب گشته بدفع طبیعت بیرون از راه مستقیم منصب میشود پس هرگونه
اسهال که در بدن اتفاق می افتد و عادت قولون در آن معتبر و منفرد خواهد بود
و چون معلوم است که حالت مزبوره تنها در نفس قولون اتفاق افتد و شاید که آن
سای لحشاء مانند معده و کبد و امعاء دقاق سه گانه و مراره و ماسکو ماس
ماساریقا و اعور سرایت کرده باشد و شاید باقتضای آن ما ثر در جمیع بدن
اتفاق افتد پس طبیب باید غایت تفکر و تدبر در تحقیق موضع آفت و محل سرایت
بکار برد و ما این جمله را از هر کدام عضو سرایت و سرایت بدید آید چون خون
و یا خون الود است دوسنطاریا گوییم و اگر خون همراه نباشد باعتبار اختلاف علت
اسماء کثیره از خلقه و ذرب و هیضه و زلق الامعاء نام میبرید و حقیقت است
در انقسام دوسنطاریا کافیست اگرچه بعض آفت در کبد و سای لحشاء باشد
و چون خون دلالت بر قروح و ماثر امعاء دارد لاجرم در دوسنطاریا حسبیت
باشد و اما اگر سرایت از روده مستقیم باشد پس او را زحیر نامیم و مضایقه ندارم
که دوسنطاریای زحیری هم نام نهیم و از تبدیل اسم هیچ مضایقت ندارم
خوف در اینجاست که هیچ یک از این همه امراض متحمله را بیک حد فرا دهیم
و تفصیل در آن ذیل حال آنکه هر کس داند که دوسنطاریای کبدی را مثل دو سنطاریا

معوی معالجه کردن خطاء صرف و بلا خوف مباشد از تلف نفس است واما اینکه گفته‌اند
ابتداء این مرض پرده مخاطی امعاء سفلی مخرش مواز خون ملتهب میشود و بود دق مقروح
میکردد تا آخر کلام پس این حرف هم وجهی مطرح نیست واما اینکه گفته‌اند حادث
میشود و پاره‌های پرده تا خط در مدفوع بیرون میآید حتی بعضی پاره کرده‌اند
که در تمام کبدی از کبد پاره‌ها منقطع منفصل شده بطریق امعا بیرون میآیند
و بعضی در این قول بوده قطعات مزبوره از خون منجمد خیال کرده‌اند که از کبد
مترشح شده در دودها صحیح و منجمد شده مندفع میشود و بکوای کبار اطبا
در بیرون آمدن اجزاء کبد با اسهال زیاد اصرار دارد حق بمشاهده در بعض
سرطان در جرم ان اصرار دارد و چون ما ذخیره را مشاهده دادیم مستقیم دانستیم
با مسئله تا ثابت میتوانیم کردن که اکثر در مقعد امستقیم در محل اتفاق میباشد که آن
فرو آمدن مواد تکمل مانع آید و باشد متحمل بدان میکردد و هر روز چندین
بار بیمار بیرون رود و سواء طلایه چرک و خون چیزی دفع نشود در بنا کا
سل و ورم زوال پذیرد و مواد زیاده از مقدار در مدفوع نازن میباید واما
کفش او که جای معینای مرض را اسهال نامند بلکه او که والد انست که را
نسبت میپوشد دهند پس افراد میهیج نیست بر اینکه زحیر از جنس اسهال نیست
بلکه در لفظ اسهال زیادتی مقدار مدفوع مندرج نیست و در زحیر کثیرت
مقدار ان معرف لاجرم میان این دو نوعی تقابل باشد و از اینجهت هیچکدام این ما
زحیر در ذیل اسهال بیان نکرده‌اند والحق من خاتم جمیع اطبا بر این متفقند
ماده چهارم باید بدین علامات حادث و نقاهت مرض اسهال نداده و ذات است
که حلقت الحمد پانچ داده روز طول کشد و مدت نقاهت مزمن بمن میباشد
که کاهی قلیل است و کاهی بماه انجامد **حاده چهارم** هنوز مفقود و روش
از این بیان برما عیان نیست چه تقابلی میان حادث و نقاهت مرض هیچ خبر
و هیچ زمان نیست والحق جز نیند روشن میشود آنست که مراد ش تفرقه میان

حادث و ازمان آنست چه این مرض مانند سایر التهابات بود و کونه استحاد
و مزمن چنانکه عنقریب کلامی مشروح درین باب خواهیم داشتن **ماده پنجم**
بدانکه علامات مقدمه این اکثر کسالت و خستگی و درد اعضاء و عروض قی
در هر از منق و غطل و صداع کاهی هم دارد و عدم اشتها و قشعریره و قی
و دل و قولنج در خواجی نافست که همراه ان میباشد اسهال دا میرسد
جاده پنجم شروع کرده در بیان مبدا و عروض علامات مند ره بعرض
و لکن چون در بیان اسباب صحیه و ممحمه مستقلا ان فرو گذار شده
ماخود تفصیلی در ان خصوص داده لهذا عاده کبست عروض مرض و افاده سبب
و حدت و انتها و اما را ذان میکنیم اما اسباب صحیه ان پس زیاد است و تحسین
باید ذکر کنیم که بصحت سو مزاج از اسباب مهمه این مرض نیست چنانکه ضعیف
می پندارند که این مرض اطفال و بلغم از لحاظ ابتلا مرتبه اتفاق میباشد بلکه بودن
کوچک و زن و مرد خواه در مزاج تمام متفق باشند باعث منفق در عروض
این مرض بر آیند بلی علت مزبوره مرکب از زیاد عارض میشود که جانب تابع
و نظافت خود را فرو گذار کرده باد و در کار و سامان زندگانی بر آن مثل اداره ما
آنکه از اول خلقت بنیه ان ضعیف و نامعتدل و در دها او کثیر التاثیر
و سریع الانحراف باشد و سایر اسباب دوغ ما بین اشکال نار ابیش از دیگران عارض
شود بجهت محبت او که امکنه معیشت انها بواسطه دخول در تحوکی تغیر مبتلا
و صرفا غذا و افاده سبب صور و ترمز و بیل ما بیل باشد خصوص در ما نکه خلد
و دخول در زیال توکی بود و باشد تولد و تولی و صنعت مزمنه ان و تغیر حالت
اعتیاد و بر بدن و در بخ استعداد در اینان موجب حلول خون باشد بخلاف نبش باران
کهن که بطول دمی عرق در ام کند ذات و فضول بخیلا و شور بایم دسامند و صحیا
هیچ ضیلی را از مهمات ان قرار عنوان داد که در جمیع فضول و فرو دادن معمولی گرست
لکن حلول فصل بایه در در لایات ما بیش از سایر فضول مشهود است و بود

اسباب مهیه هوای بارد و رطوبت و از مأکل گوشت حیوانات بودن حبه‌ها نیز
گاو و گاومیش و گوشتهای شکاری و عامه حبوبات و بعضی آنکه امید و علت
در فصل خریف دست دهد بکو میمه قصد مرض مزبور بیشتر اتفاق میافتد و استیلاء
امراض و بایج باید خاصه در اشکوبان که بواسطه اشکو مباشرت مجردین خواتین
فاسده و صنایع و اغذیه بازاری که بالوعه‌های شب مانده را تجار کهنه صودر منتهی
و بمردم و خصوصاً فقرا در بازاران مجبور امند و در داشت حالتی دارند که سعی
جابجا باشد امکان ابتلا به سیاری فرادی دخواب در جاهای بد بدون بالا
پوش و یکی دیگر از اسباب کثرت حملة این مرض که فرود بعضی منتم و محقیقت تجارت
مرض مستقل میتوان نهاد بکار بودن ناقها مهست که از ادرها خانه
و کندمهای غمناک پوسیده و پوسیده بر فرو نند و با آنکه بعض لحام و چوب
و کجا ههای بد بدان ما نقا بیا میزند چنانکه در عهد کوانی نوضیح میرسد
و لجون خانوادان و کسانیکه از نظافت ماده بواسطه باشند افراط در خوراک
کنند این مرض دارد چنانکه در سابق اشاد نمی کردیم عبارات حبه‌های کبد
حیوانات را میتوان از اسباب مستقل پنداشتن و اکر هنا فقد بمیان آید
از منهمات نگاشتن چنانکه کرده عروض این مرض بر کسانیکه در درد بکی صالح و خطا
و مشدان جنگ در فلک کنند بر معنی کوامه دهد و در کتب اهل اروپا مسطور
که در سرطان بیشتر متوجهین کشتیهای جنگی و بیمارستانها و شرح کنند
عادتی میشود و از منهمات بعینه است پوشیدن رختهای نمناک و کرد شدن
الحراف در میان اهوای سرد در حالت زدات هوا چنانکه طبیب ماهر
کوید که در یکی از جنگها که میان قشون عثمانی و قشون انگلیس اتفاق افتاد
بود یکبار شب بارش بود و در بیشتر لشکری انگلیس را فرو کرفت چنانکه دخول اکثر
افرادا حسابند و در روزها انسب هر کسی که خود را از رطوبت نگاه داشته
به سرطان مبتلا شد و اما کسانیکه خود را از آن نگاه داشتند امد سیحی

ازعارضه

عارضه ضربه فرو بودند مگر آنکه بیمارهای مزبور امیرش کرده باشند بعد از آن
باید دانست که بعضی از اطبا مرض مزبور را امیری و ابجوه منضاعده از افراطات
اهار ابوای مرض مزبور سبب مستقل کرده اند و بعضی سرایت را بکلی منع نموده اند
و حق آنکه اجزوه مزبوره اگر علت مستقل نباشد البته بزرگترین اسباب منتم محسوب توان
داشت و یکی از منهمات بودن انتقال پیوست از حوادث به بود و عکس آن
خصوصاً با جسم عرق آلود و یکی از اسباب استیلای این فصل خریف کردن تغیرات
جویه و تبدلات هوائیه فواید بود و یکی از اسباب این مرض کردن استعمال مسهلات
خصوصاً مسهلات قویه و در زمانیکه این مرض وقوع داشته باشد و چنانکه
دانستی که در بحث این مرض استاد کبیره هست که نظر به اختلاف انها اختلافات
زیاد در اغراض و علامات بهم میرسد و بند بیرایت و بند قبه بعضی معراهد
و البته دو سرطان با آنکه عبارت کن السکبد اتفاق میافتد یا دو سرطان یا و معده
ساده یا معوی معدی و یا غیر در هیچ مورد سرایت میباشد اگرچه در اغراض
شریک باشند و از اینجا که معالجه دو سرطان یا و کبدی با عبران همه جانب تفاوت
دارد و مادر با این مطلب عدالکانه جاده را از برای جمیع حالات و دلالات و
علامات انخواهیم اورد و در اینجا کوئیم که حادث دو سرطان با بود و کوند
باشد یکی آنکه مباداه بر شخص حمله و هجوم کند و این اغلب بر ما فی اتفاق میافتد
که مرض مزبور استیلا و بانی داشته باشد دوم آنکه علامات منذره
بمقدمه ان فرازا امد پیش بحسب شخص بغذا الحمل شود انکاه لعاب دهن تلخ
و طعم بهن و یا بغرض کودر و دل بهم خوردن کردن و کاهی فواق سبکدبار
اتفاق افتد انکاه که کم نفخ در حالات شکم بهم میرسد و نفخ د فواخ در شکم
بیچید و نفخ و صدد دران پدید اید و عاینه که میل دو دو ز بیشتر کار اعتیاد
طبیعت بقرار شود کاهی زیاده بر اعتیاد و کاهی کمتر از معتاد و در دهر نوبت
خروج ثقل باد در وسوزش و بحصیقت دشوار شود انکاه حوادث در شکم

وخصوصاً بکودکان و قولون و مستقیم پدید آید و سبب تشخیص او فرق کرده
خشکی و سوزش در جملهٔ اعضا بهم میرسد انگاه بیرون آمدن مواد منقلبه دشوار
گردد و سوزش و درد حلقهٔ شرج زیاد گردد و پس از خروج ثقل که گاهی لینت
و سبوسیه بهم رسانیده باشد چند قطره بلغم و یا خون بیرون آید پس مرض با عراض
خود سالها با تسکین مستمر باد لکن ظاهر شود **ماده ششم** باید دانست
که این مرض خود را ظاهر سازد بقولنج مخصوص معاء سفلی که در نواحی معاء بود
و قولون صاعد و نازل بهم رسد با فراغ متوالی و نفخ و پیچ و اجابت مکرر هیچ نیکه
بعضی اوقات در مدت بیست و چهار ساعت پنجاه مرتبه اجابت غایط و مواد
مد شدید نیست مگر قلیل از خون و بلغم و از عوارض این مرض گاهی تحرق
عطش مفرط و خشونت جلد و زبان و ضعف نبض و قلت ادرار و ظهور قلق و اضطراب
و سهر است که بعد از هشت یا چهار روز تسکین وجع یا ضعف و هذیان با سهال
سبزاوی یا بعرق نموده مرض مبدل بشفا گردد و گاهی هم شود که بعض حالات
بهم رسانیده هلاک شود **حادثه ششم** دانستنی که این
مرض یعنی اسهال بالاستقلال از آفت قولون بهم میرسد و نادر است که تنها از
امعاء مقصود باشد چه اکثر آفت زوال [illegible] آید و تعیین محل [illegible]
میان حسنه و محل [illegible] طبیب [illegible] است چه درد و دم والتهاب و درد در
احتقان موضع [illegible] بآفت قولون باد در زمان باد در حینه لاجرم
معلوم باشد الالم و [illegible] دوسنطاریا ضعف کند بهم رسد که طبیب [illegible]
وجع در موضع کند نماید و چون دوسنطاریا نوع کبدی که [illegible]
خواهد بود چون امعاء خاصه دقیق و قولون [illegible] در آن نواحی [illegible]
درد و [illegible] که البته در این زمان ازغلط در تشخیص بجهت لحاظ
بهم [illegible] باشد چنانکه جالینوس [illegible] دوسنطاریا
دو چار شدند و اطباء [illegible] میان کبدی و معوی آن تشخیص نداده

شروع در معالجه بیمار نمودند و بخطاء اسکار ا هلاک نفس بیمار نمودند
و من کویم دفع تعریف بیمار و بیشتر [illegible] که از دوسنطاریا
کبدی تا بحدی [illegible] طبیبانه است [illegible] فنون [illegible]
و چون کار دید [illegible] استمداد [illegible] آمد که دلایل تفرقه ما بین این دو
نوع دوسنطاریا شرح دهیم تا مطالعه کنند کار از عود داری باشد و [illegible]
بجند وجه است اول آنکه در دوسنطاریای کبدی درد اندرون نمیباشد
مگر گاهی و کم بخلاف معوی که همیشه باد درد صعب است بموجب [illegible]
دوم آنکه خون در کبدی باد و امیابد و در معوی بیکمرتبه سیم در کبدی
بدن بزودی ضعف و نوالکرد و در معوی پس از افراط در زمان چهارم
آنکه مدفوع در کبدی خاصه در شوان [illegible] باشد پنجم آنکه مدفوع
در دوسنطاریای کبدی بعد از [illegible] و در میان کم باشد ششم آنکه خون
در کبدی اکثر از [illegible] آید و بعض دلایل تفرقه نیز سوای اینها ذکر
کرده اند و لیکن با نیفدر کفایت کردیم بعد از این گوییم که کفتن اوکه [illegible]
بقولنج مخصوص معاء سفلی که در نواحی معاء اعور و قولون صاعد و نازل
بهم رسد بضعیح [illegible] که امعاء علیا و سایر احشاء در آن مشارکت [illegible]
باشد و این از غرایب اقوال است و با این همه اعراض که از برای دوسنطاریا
مشمار کرده اند همه اعراض زحیر است که از آفت مستقیم خیزد اما گفتن او که در
مدت بیست و چهار ساعت پنجاه مرتبه اجابت غایط پس مبادی آنست چه
در دوسنطاریا یا اهای حاد زحیر و طلب قضای حاجت در لحاظ غایت [illegible]
چنانکه من خود بدفعات مشکل کرده در مدت یک ساعت پنج بار نشستن زیاده
واین قرار در همه ساعات شبانه روز منتظم بود چنانکه بر بیست و چهار
صد و بیست بار بیرون رفتن مضبوط شد و در کتاب بروسنه در سانسون
نقل شده است که تا شد در بیست و چهار ساعت دویست باد طبیعت [illegible]

کار کند و از طبیب ماهر نحریر منقولست که او در مدت دوازده ساعت و قریب
بار کار کردن را مشاهده نموده بالجمله این مرض را مانند سایر امراض حاده اوقات
چهارگانه معتبرست که زمان ابتدا و زمان تزاید و زمان وقوف و زمان
انحطاط باشد و سیر مرض با اختلاف اوقات مختلف میشود و در وقتی
که حدت و شدت با اختلاف اوایل نقطه ایست تا مرکز قولون سرایت مخالف
باشد و ما در مشاهده و تشخیص بعض الحیز این مرض این قدر سعی آورده‌ایم که
میتوانیم حقیقتا از همه حالات و دلالات بطرز اجمالا بدون احتیاج با
واسطه آن را شرح کنیم و اقاویل معقوله را اثبات و اباطیل مجهوله را جرح
کنیم لکن چون مقام شرح کلام دیگریست بدقایق کلمات قوم سخن را نقل نموده
باشد و تعیین حق و باطل حواله بطراز دیگر کتاب باشد و محققین این مرض را
بر حسب ظهور عرض بر پنج قسم نهاده‌اند اول دوسنطاریای التهابیست
و آن در سه درجه ملحوظ شده است خفیف و ثقیل و وسط و ما در اینجا بکن
عوارض خفیف و ثقیل میپردازیم که حد وسط از این میان عیان میشود پس
دوسنطاریای خفیفه آن باشد که پس از عروض عوارض مذکوره بطرزی که بیان
کردیم امعاء بالادفعه کرد نفخ و قراقر زیاد میشود و در دور کردشگاه قولون
و مستقیم شدت کند و بر سوزش و پیچش افزاید و قضاء حاجت در شبانه
روز قریب از هشت مجلس تا بیست مجلس بالا برود اتفاق افتد و گاهی الی اذان
بر شماره افزاید که در بول احداث ضرر کند و آنچه بیرون میاید مخاط مادی
ثقل باشد امثال بماده مخاطی بر کرد و گاهی خالص و گاهی خون آلود و گاهی
چرک آلود و هرکدام باشد بدبوی و متعفن خواهد بود و در این قسم بیشتر
تب همراه میباشد و اگر باشد تب نایب سبک و غیر محسوس میشود و هرگز در
مریض قلق و اضطراب و سردی اطراف ملحوظ نگردد اگر چه نبض ضعیف باشد
و اگر خطائی در تدبیر واقع نگردد این مرض باعانت صناعت و وجود حکیم دانا

هشتم

هشتم بکلی زایل و حالت نقاهت در مریض حاصل آید و اما در حد وسط و ثقیل
یعنی دوسنطاریای التهابی ثقیل پس مرضیست صعب و خطرناک اکثر الوقوع در
موسم الاهلال چنانکه اکثر استیلا و یابد کند و کار بر سرایت و تعدیه کشد
و در این وقت سوای از خدمات در تمام مکاسل ورزند و توحش از مریضها
نموده‌اند و بفکر فرار افتند که عرضه بر ایشان شائع شود و مثل مرا دهند
مبتلا شود چه غلط کرده‌ها میبین علت در ایام محض خواهد و لشکرها اشرف
در بیشتر ایشان بلکه خانه و هلاک شده‌اند و آن چنان باشد که اعراض مرضیه
مفصله را بانده مدت یعنی بچند ساعت با غلط در حد بالا در شده زجیر شدید
شود تا که در اطراف ناف و آن نواحی در غایت الم شود و سیما در کوه مرد
بیا فروند و نجو عام و تکسر تمام اطراف شخص را فرو گیرد و در سخن حالتها
در جمیع نقاط جسم پدید شود که مانند آن حرکت فرقودن کرد خصوصا در
زانسیف و عظلی و گردشگاه قولون و مستقیم که بر سبیل انطباق رسد و شدید
حوانف و عطش چنان بالا گیرد که گویی جسم بحالت احراق رسد زبان
سوخ و ماده آن زبری پر بود و حنای کرد و بر پیچ دندانها و در و لثها
و غلغمه و بیخ زبان مراکم شده چنان و دندان سیاه کرد و باشد که در
هنگام قوافل متوالی و در مرج هم مریض را گویا آن کرد و قلق و اضطراب
را افزون گردد چنانکه لحظه بطرزی خود داری نکند و خواب بالتمام زایل کردد
و ترحج و تهوع متوالی و متوانی شود و آنچه بیرون آید ساعته بحالتی دیگر باشد
گاهی مسطح گاهی مخاطی گاهی صدید گاهی اخلاط بلغمی و گاهی صفراوی و سوداوی
در دو شرح سبز و سفید و خونابه و مجاری و شرح چنان متالم باشد که
گویا هیچ نیابد و شرح بدانجا فرو میرند و باشد که مریض نا عنها بشرایط
اند نشستند و هیچ مدفوع بیرون نیاید و همه چنان شوان باشد که در دو مهبل
مستقیم از انقباض انقالیت و عضلات از دو دم در در عضلانی مزالیا ایکونه

حار است و باشد که ثقل هم مزاکم باشد و لکن ورم و بارد از فرو آمدن اغذا
مانع و حایل باشد و در این وقت غشا که بعض اطبا غشا کانه جنبکاونده فوقه
غشاء محاطی امعاء انگارند در هم در نوع پیدا میشود و گاهی این غشاء همراه نوع
شود که شبیه مایی باشد که گوشت در آن شسته باشد و بعضی از اطبا فوقه
گویند که گاهی مقدار دمد نوع زیاد میشود چنانکه در بیست و چهار ساعت
چهل رطل مدعو نوع بیرون نامید و لکن این حالت از مرضی که در مقدار زیاد شده و اعراض
ان هستیم مرکب ناشی شود و حکما این حالت را از التهاب امعا علیا و یا معده
و یا دیگر احشا یا آنکه زانده نیز از مرضی که افراز شفا از مستقیم دفع میشود
و یا از افرازات مترشحات خود لوثی مادل امتحنه میشود چه در این وقت حکما ورم
و ناسور در جرم قولون صاعد و یا قولون مستعرض باشد و از آن نزول مواد بالا
تر از ورم و سده بسته چنانکه مولف کتاب از این باب بودن این مرض
از نوع امراض احشا بسته نه استسقاء لحمیه حکم کرده و باشد که در وقت زیاد
مستفرغات مقدار آن باز بسته باستعمال مسهلات باشد چنانکه مریض
هر چه از مشروب شاید بکار رود انقدر نوع بیرون آید و اکثر آنکه استفراغ
مواد بول باز بسته نباشد و بیرون آید و در بیست و چهار ساعت چهل
رطل از مواد بکاهد که در ظل مشروب ساخته نباشد و این عرض اکثر در جرم
کبد و انصاف افتد و بعض از فوق و فلالی و در بول کالح را تعالید و انحلال
جرم و باد زبان اگر حال جرم کبد عیان میشود که اکثر تراکم ماده دلالت
بر کثرت انصباب صفراوی کبد بر فضا و خام و متصاعدا بجزو منها باید و اما
در بوش بول گاهی زیاد و اغلب کم و گاهی دشوار و بسته میشود و بیرون
که بیجان از نوم دست دهد اگرچه سبب اوله هم حادث شده باشد و هم
از اینجا است که در سنطاد یا ضد خاد مثانه و مهلبل بجواد و
متورم میشود و اما حال نبض در این هنگام بر اختلاف تام بهم میرساند

کاهی ممتلی و عظیم مینماید و در ماتی در کسوت صغیر و ضعیف میآید و لا انقش
بادی بر مقعد طبیعی نکند بر حرارت غریزیه منحل طولانی اصلیه ضعیف شود
و ابتدای خفقان از استیلای حاسی و سودن سوزن در بدن دوش شود
انگاه پوست خشک و زرد و لاغری کرده جامد نعب باقی از شدت لاغری جوهر پژمرده
و گاهی این همه حالت صاحب مشد و مزه و عفن فراز آید و بعد بحقیقت
که احوال حولنا در این وقت بر بیش باز آید و مشاهده حالها و سقوح دو دور
شکم دنبال ایم و باشد که در این وقت ماده تو در تم و تلهب در نواحی صفاق اتفاق
آمد پس خافت و لاغری و هزال و در بعض چیزها درد کار بوا و التهاب اندک
بر کرده و بدن پوست میشود و وی استخوان کشیده و امثله که مانده زود زود بحرود
ملکه که از خان نظر آید که مریض مکسانه استسقاکاه در در سر و ان بیجاده هجوم
کند و هجوم آن ابتدا با دو اد باشد نتیجه از ضعف حرارت و طنین و قلق و ضعف شده
در جمیع اعضا و اکثر آنکه ملکات عقلیه بجا و خود اندر محفوظ باشد و گاه
از شدت حمی اغما و اختلال قوی مزدست دهد و اگر سوء تدبیر آن طبیب
باستعمال ادویات عیان آید بساد محرم و از آن که شدت زاید و چهار جراید که
نیابد و از اطباء فرنگ شده و نزدیک بمشاهده این حالت مشاهده ادا کند
و مادام مکرر مشاهده از حال اتفاق افتاد و مخصوصه درد مرض
خادم که مولف در اتفاق هر دو لا و در ذو نوم باطل استعمال کرده یکی از اطبا
از دفع مرض و نزول ضعف مرض را مبتلا و سیاست سهو کرده که از
طب شیاف دود تباه انداخته و اگر خواهند اسم ان هر دو در حاشیه میکادم
و شدت مرض و سنطاد یا گاهی بعینه باشد که تو در جمیع طبقات امعا ملکه
سامی التحام اتفاق افتد و نتیجه ان فلغونی امعا و التصاق افتد و باشد که
کار قرنیت طبقات امعا کشد و مریض را دمها باکشد و از بعض اطبا
بیرون آمدن یاد چهار از امعا اینکه غایرتا و بعض مریض مقدار

منقولست و این ادعا پیش دیگران مقبول و نزد ما نا مقبول باشد و این خیال
از عدم تفرقه میان غشاء عصبی و غشاء کاذب برخورده و گمان کنند که عضو
عصبی مفرج و منقسم و متفرق شود و انسان پس از آن منتعش باشد و ظاهر
از مصرح المبادی ما نیز مشاهده این حادثه کرده ایم در بو مرضی آمدن خون
از درد دهان حاصل بوده اند چنانکه در نوع الادراج گویند آنچه نوحه آن
اینست و ما مشاهده نموده ایم در اسهالات شدید که رنگ او سرخ بود و بوده اند
اینکه چیزی دوده مانند مقدار شبر از شرج بیرون آمد و سه روز بعد از آن خانه
مانده و در آمدن سیاه گشته هفتاد روز و نیز از این بیماری خلاص یافته
دیدیم و سه چهار نفر هلاک رسیدند و غالباً جسم مذکور طبقه داخلیه
معاء مستقیم باشد اینست آنچه ظن این ظاهر است و ما را یقین است که غشاء
مذکور از متولدات غیر طبیعیه است که از استحاله اخلاط و غلظ طبیعت متولد
شود و هر چند تفتت و چیزی آمدن مستقیم جایز نیست ولی واقع است و مشاهده
لکن عیش بعد از آن غیر مقبول است و از متولدات غیر طبیعی است آنچه در زخم
در نجا وجود ضد کند باین عبارت در کتب قوم ان فیما من اصحاب التجربه اسهالهم
وجع شدید و خرج منهم بعقب ذلك قطعات من المعدة انتهى و لطه و اطلاق ودم
از اقسام بیشکا مه یعنی اول المبادی سرطانیه صفراوی گویند که در اعراض
و دلایل با اول شرکت و در خشونت و ملسک و سکون نزدیک باشد
ولکن فرار از مواد صفراوی به در اینجا اتفاق مباشد و مقدار مدد فرج بیشتر
از دو سرطانیه دموی باشد و اما طریق سیم یعنی سرطانیه ضعیف
که گاهی در عقب لحوم‌های سابق و گاهی اولا اتفاق افتاده ما بعد
از حالت و شدت و قوت بزرگتر و کرنه مزید و بسیار مدد قرح اطراف
و نعی شبها و لحم و در کان ایجاد کرده کار سرعت ضرر به مرات رسانند و این هم
که چون و قوه کند استیلای عام کند خودرا و با نام کند و طریق چهارم

در سرطان دماغی کاذب است که مریض بالزجر کرها دارد و چون عسر اخراج نشیند حرکت
دفع نشود و ما این طرز را استقلالاً مشاهده ندیده ایم ولکن در عوارض و بالجمله
تن همچون علی مثلاً مشاهده نموده ایم که چند ساعت این حالت داشتند و انگار
قدم برداشتند و همچنان دیگر گذاشتند طریق پنجم در سرطان دماغی
که از آنهم گاهی در عقب بطن‌های گذشته و گاهی اولاً حادث گشته و گاهی با مرض
همراهی کند و علامت آن تشنج در شما فرو رود بیش از چهار پنج بار غشی
و چون علاج آن دیر و ادویه اسهالیه در آن معلوم الاثر است از آن جهت
بعضی از اطبا از اسهال بواسیری خوانند و غالب آن اکثر صحیح با اسهال حاد مغشوش
خصوصاً و چنانکه معالجه مقبول پیش نیاید و از آنچه تقریر رفت کیفیت عروض
و سیر مرض مشخص کرده و اما ما ملاحظه آن نیز چنانکه هم در شادی کوچک
دفعه مدت آن مثل ما با امراض حاده باز نسبت معلوم است که جمیع مراتب
مرض حاد در بین علت بر مراتب مخصوص و معانی شده پس بحران حادثه للحادث
در حوالی چهارم و حاد جدی آن در حوالی هفتم و حاد آن در یازدهم و انتها
تا چهاردهم و هکذا الا آخر نسبت للحاد و اما اما ان بن باختلاف مراتب حد
مختلف باشد و سن و نوع و مزاج بعینه و فصل و بلد و حسن علاج زاد را ابداً از
دخل کلی است هم چنانکه در محل بعینه گفته است چنانکه محقق از آخر کتاب او
و آنچه در بلاد که مبتلا به خطر است آنچه در کتب سلف است و طبیعت را
لا زمست که در پیش کوچکی بحث خودرا از مواد تشبیه منفق دارد تا اختلاط
نیفتد و حکم خودرا از قوام و ذبحه و لون و همراهی اغشیه کاذبه کند پس هرگاه
لون بواز خون آلوده و با چرک آلوده و با چرک سا و ذبحه آن بد بو باشد
شامل اعراض حکم بر بدی آن باز کند و هرگاه که در مریض در آخر مرض موافق
اتفاق افتد و درد و وزنی بکلی زایل شود و دست و پا سرد و نبض انحطاط
پذیرد حکم بر عسر بوده و فرح موت غالب همچنانکه این حکم را بعد از اختبار

دهن خود درد گلو و خلاع و عسر ازدراد و ابتلاع صبوان کرد واما حرکت بدن را
معتدل باید ولون ماده تیره نباید مگر مجال طبع باید و عطش کم شود و ناچه
بدن لجوج کرا بد و ماده مدفوع قوام کرد و مجالس نفس نیز هم کم شود و دهنت
ببندد و بد بدابد تند مگی مانواتی را باور کند و بعضی را گمان آنکه دو سطا
داخل در کودکان بیشتر از جوانان و در ایشان صغیر از زنان و در ایشان
خطرناک تر از پیران باشد و لما کو نیم که دو سطاریای شخصی را حالت ترکیب
و لا دنیا مگر این علت عام و از امراض وافره کرد بدتر از ان تفاوت
گاهی در کودکان کشنده است و گاهی در پیران و گاهی در جوانان و فقد در زنان
خطرناک است و وقت دیگر در مردان و پیدا این همه بیان که اکثر از ایشان
بیش خود مندان عیانست هر گاه در شفیع مواد ابنه از کلام مؤلف نقصان
آید علت قصیر تر اهی ذاتش روشن باشد **ماده هفتم** تفصیل
علامات مرض تیرا دیست که بیان میشود اختلاف زود و هیچ بعضی گاهی ضعیف
و گاهی چند نیست که بعضی مبادی و بی آرام کرد و اشتداد درجع بطون و
ضعطان و عروض قراقر متوالی یا انتفاخ بطن و لا دود یا منفسود مگر
هنگام اجابت و گاهی هم زایل است چنانکه مریض بقدر یک ساعت در مستراح
بجیال اینکه اجابت خواهد شد مکث نماید و حال آنکه هیچ دفع نمیشود
دیدا آنکه این زود و هیچ هیچ که رحمه الله مرض عام نمیشود بلکه مدنها باقی میماند
و عود الایام بحالت غالب میکرد و دو ابتنت چنانچه قبل معلوم کرد
ماده مدفوعه امتحنه با خون و بلغم و قطعه از قشر داخل امعا است و باد را
این ماده شبیه بخونابه میباشد و معقاد خون که دفع میشود گاهی تنها
بطور دیگر مراجعه شدن سیلان دم غشی نماید که این حالت از دو سطاریا
دموی نامیده اند و اکثر اوقات دم مدفوعه قلیل و امتحنه با بلغم و
مانند محضوص و مانند دهن باز دچون این مدفوع ابوده شد مزمن با جمله

دیوند مانند آنکه سرکه دیخته باشد جوش نماید **ماده هفتم** شوح این
حلبه را باز نمودیم چنانکه با العیان جاده سابق احتیاج بشرح کلامی از معنا
این ماده نخواهد بود مگر آنکه تکرار میکنیم او را طرز پیدا دم دو سطاریا
که عبادتست از پیام کاذب باشد نظر بکلیفی او چنانکه مریض یکساعت در مستراح
بجیال اینکه اجابت خواهد شد مکث نماید و حال آنکه هیچ دفع نمیشود و زیاد
از این اعاده اعاده آنست که این حالت گاهی زایل نمیشود چنانکه یکبار
روز بلکه بیشتر اقتضای ذاتی باشد و دفعی نباشد و میگوییم نظر بکلیفی او قطعه
از قشر داخل که جوهر قشر مزبور را از متولدات غیر طبیعیه که طبیعت در انجا
متواتر و با بسط معاء شده تولید میکند چنانکه در اکثر امراض حری و حلقی
اتفاق میافتد و پیدا آمدن غشاء کاذب در دو مجری و خناق شاهد حال ما
وازانست که معنی از الجناء فی زبان الهنا بحات را از مجرد غشاء کاذب نام نهاد
واما کفتن او و مادرا این ماده شبیه بخونابه میباشد پس میگوییم که اسهال
خونابه اگرچه نسبت بمرض زحیر کمتر است و لکن فی حد ذاته مرض کثیر الوقوع
الشیوع است چنانکه بعضی اوقات ما حلال اکباد انیم مرض استیلای و باید و از
امراض وافده عامه حادث شود واما کفتن او و مقدار خونیکه دفع میشود گاهی
زیاد است بطور یکه مریض از شدت سیلان دم غشی نماید الخ پس مراد از این خون
آنست که ممزوج با ماده مدفوعه است نه خونابه کم آمدن با انعقاد دم باد دارد
و لکن این سخن باز از ذکر عجب است چه آمدن خون با مدفوعات اگر هر گز در
مرض امعا اگرچه امعا عاما باشد اتفاق میافتد بلکه این کونه دم سوای
کبد از هیچیک از اعضا سایر اعضای منضور نشود و همان کثرت انفراغ خون مکرر از
دلایل و اعراض قیام کبد است چنانکه جالینوس در مقدمه میان نوعی
بعضی دو سطاریای کبدی و دو سطاریای معائی کوید که آمدن خون در کبد
سبب باید باد و او راست و دو معوی کم و بیک منوال و مقدار است **ماده هشتم**

٥٤

چون صحت حاصل کرده بود ذوبه هیچ کم نشده مرض خفت یافته صفرای زرد
وسبز دفع شود و زیاده دیده شده که بعد از دفع مرض تریاد مانند ثفل مختلط بسیار
سخت دفع کنند و از این حالت مریض متعجب ماند که با وجود اطلاق و اجابت
مکرره و بی غذائی این قدر ثفل در امعا باقی بوده پس این بحث مکرر نکند
قبل ذکر کرده‌ایم که مرض در سنطاریا بحث مکرر بحث مزاج و طبیعت و انفساد
ملغم از امعاء سفلی **جاده هشتم** در جمیع انواع اسهال که مفرط
باشد یا معوی یا مجرد باشد [illegible] مواد ثقیله که گاهی امتحنه ملجون و حرکت و بیابد
اخلاط و گاهی پیش از اینها و گاهی بعد از اینها دفع میشود اما زحیر [illegible] کاملان
گاهی بر خلاف انتخالات باشد با این معنی که در آن هم گاهی مواد ثقیله یابو [illegible]
و بکیفیت حاد و حاد دفع میشود و گاهی مادهٔ مختلط باشد که بدون اعانت
وسایط صناعت احتیاج کرده و چون درین مقام بدون استعمال وسایط
طبیعت شروع در دفع اثقال نماید از علامات معتبره شمرده میشود که دلیل
قوت طبیعت و زوال مرض و قرب نقاهت باشد و چون زحیر چنانکه ذات نفع
گاهی در دعی و گاهی [illegible] و در محیط لازم دارد چون در دم تحلیل رود و مواد
ثقیله ثقیله [illegible] که مدتها محتبس بوده بیرون آمدن کرده مریض و طبیب هم
که در علم و عمل بدان ماند از بیحالی تعجب کند و حالت [illegible] شکنجه
انکار کرد بعضی احوالات حادثه و مزمنه که ضعف و سقوط بنیه ظاهر [illegible] کنند
گاهی مواد ثقیله به صورت طبیعیه دو بار یا سه بار کار کند و غش [illegible] المزاج
و حلول موت سبقات آید و هذه [illegible] مقام [illegible] کلام و تعقیب ملازم
لازم دارد **ماده نهم** اگر اوقات هنگام مرض نقاهت از غذا [illegible] خورده
میشود بدون هضم و استحاله دفع کرده که ذلق الامعاء نامند و چون این
عوارض [illegible] شدت رسیده مریض از عدم تغذیه بهلاکت رسد **جاده
نهم** کلام [illegible] سنطاریا مصطلح مؤلف که

که زحیر باشد و عقب آن هم مواد غذائیه بدون استحاله دفع شود و هر که ذلق الامعا
از اعراض دو سنطاریا و زحیر باشد بلکه تغذیه به غیر مناسب به سبب اعراض مرضیه
و خلق خاصه اضطراب مریض درد عظیم و در هر حال لون و منفعیم مبادرت [illegible]
تحمل مشاق مواد در حموضه اثقال مستطیله و منعقده و در دی الکیفیه اطلاق
میشود و اما ذلق الامعاء عبارت از خروج طعام است در صورت اصلیه پس
ان مرض بیست حد اکالة و منفعیم و [illegible] یکی انکه ذلق معده [illegible] کوبند و علامت
آن باشد که غذا بهمان صورت اصلیه بدون انهضام جزئی بیرون اید بعضی بسبب
آفت و بثورات سطح معده عضو مرحوم از تمام عمل خود که تغییر دادن غذا است
در صورت خفیفه و فرو بردن آوردن هم ما کولات بکسوت کیلوس شیر مانند
مانده در غذا [illegible] تصرف نکند و دوم ذلق الامعاء مطلق است که مواد
غذائیه بصورت کیلوس شیر بیرون آید که امعا بسبب آفت در آن تصرف ننموده
نماید و اغلبه باز کفتیم بر هم کان عیان باشد **ماده دهم** چون حد
و سوت مرض بکست گاهی شفاء کامل حاصل شود و بسا اکثر شفاء ناقص است
که باقی دفع مرض نشود ملکه ذوده هیچ هنگام اجابت باقی درد زیر بطن و علامتها
دیگر موجود میباشد و از جمله علامات دیگر است تنفخ یا واستسقاء و هزال بدن
جاده دهم انتهاء مرض چند گونه است یکی عود صحت است و آن اکثر
و آن گاهی با اعانت صناعت و گاهی با فعال طبیعی باشد و قسم آخر یا بعد دفع
دیا بحران و بحران گاهی با عرق است و گاهی با اسهال اخلاط در دیده [illegible]
[illegible] هم گاه بحران ما در ادرار بول مشهود گشته و در بعض گاهی مرض کلی
زوال نپذیرد و هیچ وقت [illegible] از اعراض ظاهره او لیه این مرض است انداک و مریضند
باقی میمانند که ما اشتاء ایام نقاهت مرض و با تمام زوال نپذیرند و باشد
که مرض بوجود مرض دیگر منتقل شود که آن گاهی حمای دقه و ذبول کلی باشد
و گاهی مرض مفاصل و آفت صفاق و گاهی استسقاء [illegible] و استسقاء لحمی و باذق و یا

بادهان باز میمانند و بدبختیست که اشتغال اینگونه مرض با مراجعی که معالجان تو
بلیه و طبیعت میخواهند بغایت ردی و منتج خطر و هلاکت است **ماده یازدهم**
در شرح مرض با عوارض آن بوده زمان میان اینکه این مرض موافق شرح و عوارض خود
منقسم به سه نوع کرده‌اند نوع اول ذوسنطاریای خفیف است که مرض از ابتدا
تا انقضای آن خفیف و زود و پیچ قلیل و تحرک علایم عارضی در دهشت و باقی چهار دفع
روز منقضی نشده کردد نوع دوم ذوسنطاریای التهابیست که علامات
مذکوره با زود و پیچ شدت باشد و تحت ناقص کشته نقاهت مرض بطول انجامد
و بسیار دیده شده در نتیجه این مرض علاج بر طبیعت که عبارت از غلاف بحث
الاذن باشد متورم کردیده است نوع سوم ذوسنطاریای عفونیست که
ظاهر میسازد خود را با علامات مطبقه مانند کسالت و وهن اعضا و
دوار و خشونت لسان با بارده سیاه که در دندان را نیز فرا گیرد و دفع
براز سیاه عفن و صغر و تواتر نبض و عروض فواق و هذیان و بود تم ...
براز و طبیعی و این قسم ذوسنطاریا اکثر منتهی بمرک شود **ماده دوازدهم**
سبب مرض و ابتدای عروض و وجود طرز و ظهور مرض پس از مرض موافق مطلوب
و عرض مرض شد و اعاده افاده باشد و اما تورم غدد ... در نتیجه این
علت پس هنوز سلف ابتدا متعاقب ... روش نیست و منکر اتفاق هم نیستیم
و اما کیفیت او که ظاهر میسازد خود را با علامات مطبقه پس این سخن تمام شرح کرد
از علوم نو قضیه ما بین مطبقه و محرقه و محبیت اکثر علایم محرقه در آن
طرز مشهود میباشد و اکثر اشتباه این عارضه از خطاء طبیب و انجمال
محض طبیعت حاصل میشود و هم گاهی اتفاق افتد که یکی از ذوسنطاریا
مانند یکی منتقل میشود و هم باشد که همراهی هم عارض شوند و باشد که در ...
جمیع حیوانات خاره را اسهال بجز انفحاض شده ... و شدت و ...
... ماده علت ذوسنطاریا را احداث نماید **ماده سیزدهم** در ...

ابرهن

این مرض است و از جمله اطفا مرکب شدن او است با امراض کبدی که کبد متورم گشته
و ورم نشسته برقان ظاهر گردد و نیز ترکیب میشود با نوبه و باد سرخ و وبا
و بسیار دیده شده که دایه طفل مبتلای مرض نوبه بوده آن طفل را نیز ذوسنطاریا
عارض گشته از این ثابت داند که مرض نوبه را داده شیر دادن او به طفل چاره
نیست بواسطه آنکه هم شیر او غلیظ و فاسد میشود و هم محل خوف است که طفل
مبتلا به ذوسنطاریا گردد **ماده چهاردهم** در بیان روش باز نمودیم
که این مرض حادث میشود از اعتلال و اختلال افعال قولون و این امر کاهی
مخصوص جرم معاء مذکور باشد و کاهی بسبب از سایر امعا و احشا تجاوز
رسد و هم باز نمودیم که مرض مزبور بسا اشد که امراض دیگر مصاحب باشد
بعضی در یک موضوع خواهم آیند اما کیفیت او در ترکیبات این مرض و همچنان که بعد
از او از جمله انتظام مرکب شدن او است با امراض کبدی که کبد متورم گشته و هم
نشسته برقان ظاهر گردد و نیز ترکیب میشود با نوبه و باد سرخ و وبا و
این مقالات همه از نشناختن اصطلاحات بی خبر چه تصریح کرده اند اطبای
یونان و سریان و کلدان و قبطان و ایران بر آنکه مرض مرکب امراض مختلفه
را گویند که استحقاق یک نام ... پس هر گاه چهار مرض در یک نفر
مشخص کردد آن را مرض مرکب نخوانند مثل اجتماع تب و اسهال که صاحب او را
خداوند مرض مفرد خوانند و اما قلغوتی پس اگر چه منظر مرض مفرد میباید پیش
اطبا مرض مرکب باشد چه سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب در اینجا
مجتمع است و اما کیفیت او و بسیار دیده شده که دایه طفل مبتلای مرض نوبه
بوده آن طفل را نیز ذوسنطاریا عارض گشته تا آخر پس این سخن را از سخن را
تازه یاد کرده و هنوز این مجموعه پیش او عمام ... و سیاه ملکه ... مرض
طفل که داول این کتاب شرح آن دادیم دایه طفل ... مبتلا بنوبه بوده
و من مؤلف هر دو را با چشم خود دیدیم چون طفل بچه فرنگ بود ... علاج

طفل نفرقی نخواستم و بر ولی طفل نعم که مرا درین باب مجال از مداخله معاف دارید این قدر
میگویم که دایه را تغییر دهید چون از دو نفر دیگر که با عاشه هم عبدالواحد املا
حرفی درین باب نشنیدم ملکه نظرشان را در عدم تغییر شیر دیدند بعید
از آنکه تغییر داده بودند باز پس از دو روز تخمین دایه را باز آورده دند
چون این حرف در پنهان بود مادر بچه ابراز برای خود قرار داده و لجشیر زن
مریض بطفل خود داد و خطر اده ملکه مخصوص شد از آن اسهال بنا بر این
علاج ابداید **ماده سیزدهم** در تغییر مرض و انتهای او است چون مرض
خفیف نامشتر باشد در هشت یا چهارده روز شفا حاصل شود و اگر شدید
بوده دیر شده که مریض از شدت ضعف گذشته است پس از دو روز هلاک گشته
و شفای این مرض بحران مذکوره قبل حاصل گردد و خود مرض نادما نابل
نبوده است بدین نهج که چون مریض در نقاهت ناپرهیزی کرده باز و دیگر
مراورا عارض و عود شود مرض عود غالب و نادرا دیده شده که نقاهت
مرض بسیار طول کشیده و جلد بدن مانند سبوس خشک خشک کشته باشد
بدن فرو رفته و بجای ضعف بدن و امعاء مستعد مینماید مریض را
و تعرضیکه علی الاتصال او را و بیا لابد که بدان واسطه هزال بدن عارض
و شبیه بسلولین گردد و از نتایج او انتفاخ رجلین و استعداد به
سهال و ذلق الامعاء و سوء الهضم و نادرا یبوست ذاتی است و با اسهال
و یبوست که بنوبه عارض شوند یعنی گاهی اسهال و گاهی یبوست عارض گردد
ماده سیزدهم در فصول گذشته و اصول و نوشته کمی از کم و کیف
ابتدا و عروض و سیر و انتهای مرض نگاشته ایم چنانکه خود را از شرح اینقدر
طرح این فارغ انگاشته ایم و آنچه در نظر است باز نمودن نشکل آن عمده
و انتهای این مرض در خطر است چنانکه در جای خود مقرر است و نیکوان بخلکه
اهل الطبایع و مثل الشرایع و منکر فواعل بجاد و اسباب علوی و نفوس

مجرده

مجرده و عقول قادسه و طبایع اربعه و نفوس خامسه اند و با آنکه جزو میتی
و دنیا را مکور لجرثام تحرک میجهند و بخواستی و فوق که بدن اب را باز بسته
عجلانی نرمی بحبسند منکر اثر کواکب اند و مانع اطمطالب و از اینجا در وقوع
بحران امراض قایل بحسب و انقا شد همچنانکه در امر بخش عالم و فراهم آمدن
اجزاء و مغراط تمام سالانه این طرفینه و مال این شفا شد و اما کسانیکه ابنا
در مشاهده مبادی عالیه نظر دقیق است و سوای ذات طبیعت دیگری طریق سلوک
حقیقی است فواعل مجاد برا و سایط کار و روابط امداد انکار ند و فوج طریقا
نادیده منحصر و این مطلب را بدیهی النظر دانند و ابوقراط امام الحکما و اطباء
را مظاهر نفوس مجرده و قرار در کل امور خلیفه کواکب و رابطه اتصال سفلی
و علوی شمارد و چنانکه را مدت ملک و دور قمر نزدیک میر بعیسی و هفت
روز و ثلثیست پس رسیدن آن مقابل نقطه طلوع مرض ضرورت در روز
چهاردهم باشد و بدیهیست که حال نقطه مزبوره در حالت مقابله بکلی
بخلاف حال طلوع مرض است لاجرم حالت مرض نا اصال بخلاف آنا شفا یابد
گردن و از آن روی بحران امراض حاده در چهاردهم آید و چون نصف چهاردهم
یعنی هفتم نصف دور مقابله است بحران امراض که بحد حاد ند در هفتم یا نهم
و از اینجا روشن میشود که بحران امراض حاده الحاد باید که در روز چهارم آید
و این قاعده باز بسته نظر بمحاوره ابکنها از نظایر مرضیه و اوفاقیه
فراهم شده و آمدن ایام بحران را بوعلی بسوی بقراط در کتاب فصول بقراط
باز نموده و معنی آنست که التهاب قولون و مستقیم یعنی مغرض و سنطالنباء
معی و همچنان الالتهاب کبد یعنی ورم کبدی از امراض حاده اند لاجرم پنج درجه
که دهند از امراض حاده است در اسهال ملحق باشد و بحران حاده الحاد
در چهارم آید و بحران حاده شده در هفتم باید و بحران حاد مطلق در چهاردهم
باید و اشد که تحرکات طبیعت و اعانت مساعدت تقدم و تاخر در آن مشهود شود

چنانکه اخلاط کاهی زیاد شد و نیز سریع النفوذ باشند و بیشتر از بعضی
در سیم و ششم بحران میشناسید پس با ضعف قوت طبیعت بحران جید کرده
مریض را از ورطه هلاک بر کشند و با ضعف طبیعت بهلاکت و خطر کشند لیکن
اکثر در صورت تقدم بحران ششم کشنده باشد بخلاف بحران سیم که اکثر بحران
مضبوط نباشد در دوسنطاریا و شخصی اکثر عواقب آنرا دیده و در علم و فواید
هر دو ملحوظ شده پس گفتن او چون مرض حاد باشد در هشتم یا چهارم
شفا حاصل شود جزئیا صادق و کلیا کاذب باشد و اما گفتن او اگر شده
بوده دیده شده که مریض از شدت ضعف در شش یا هشت روز هلاک گشته
پس چون نیست چنانکه صحیحا از ابن سحق در ترتیب رساله مولف ذوفنون نامه
چه دوسنطاریا شد و نیز اگر سوداوی و صفراوی و دم مختلط کند در ششم
باشد و اگر بلغمی باشد و تراکم و غلظت و عصیان مواد کند در هشتم باشد
و سایر مقالات ابن سینا در حال هر ساکر چه از ادعا مراد کلید و عبارت آن لیکن

ماده چهاردهم باید دانست ما بین دوسنطاریا و بواسیر دموی تشخیص
داد و این تشخیص مخصوص است از تعریف مرض و از جهت خون بغایت صحیح
بواسیر و از قلت بلغم پیچش و از صفرا آنکه بالاطلاق دفع میشود و نیز تشخیص
داده شود از پدید شدن تکسد بواسیر که در اینجا اشتباه با چه بغایت نیکو
برای عوام و نیز مشتبه شود با اسهال چون ممکن نیست که با اسهال زود
و پیچ نیز همراه بود و لا ذود و پیچ اکثر اوقات قلیل است و عارض شود لیکن
در بعضی اجابت در صفرا نیز قلیل پیچ موجود میباشد و گاهی از اکل سموم از
قبیل سم الفار و املاح سمی و سبز زنگ و عصاره دیوند و تخم حنظل و غیره
اسهالها عارض شود که علامات او شبیه است بعلامات دوسنطاریا و
تشخیص داده میشود از جهات و مقدمات آن

ماده چهاردهم
میخواهد تفرقه نماید میان دوسنطاریا و آنچه از امراض بآن مشابه است نزد اوجله

اما بواسیر را ذکر داشت و حقیقت آنست که تفرقه میان بواسیر و دوسنطاریا
خاصه زحیری زیاد آسان است و آنچه دشوار میان آن و دوسنطاریا باستواء
سرطان مستقیم و قولون است که تفرقه بغایت دشوار است چه مدفوع
هر دو چرک آلود و بدبو و پیچ و زور در هر یک و با مدفوع مدفوع است
و اما گفتن او و گاهی نیز مشتبه میشود با اسهال پس مرادش از آن اسهال
که تابع حمیات عفنه و مثل آن از اسهال بحرانی نامیم و این خود یکی از حمیات
سست است که از اول کلامش در تحدید دوسنطاریا دیج افراد و منع
اعتبار فیستنا است و اما گفتن او و گاهی از اکل سموم از قبیل سم الفار و املاح
سمی یعنی زنجار و سبز زنگ و عصاره دیوند و تخم حنظل و غیره اسهالها عارض
شود که علامات او شبیه است بعلامات دوسنطاریا و تشخیص داده میشود
از جهات و مقدمات پس اینجا جای حرف است چه اینکه اسهالی که عارض
میشود از خوردن سموم و مسهلات قویه سمیه همانند آن دوسنطاریا باشد
و یکی از اسباب احداث دوسنطاریا همین اشیاهست بلکه جمیع مسهلات
اینجور اثرات توانند کردن قویه اینها بوده و زیاد و خفیف و سبب اینها
بادمان و اعتیاد و در کتب مفردات عموما خواه مولفات یونانی باشد و خواه
فرنگی تخم حنظل را مخصوصا یکی از اسباب عظیم این مرض شمارند و گویند
تحقیق متوجه شده است برای مضرت و سبب از اطباء فرنگ و من چنان
دانم که سببیت مسهلات قوی دوسنطاریا را چنان ظاهر و نمایان است که ابدا
انکار نمیتوان کرد زیرا از آن است که اطبا را اتفاق است بر آنکه
استعمال مسهلات پر زور هنگام وقوع دوسنطاریا خلاف و منع است

ماده پانزدهم مستعد بودن مرض اشخاص ردی البنیه که مبتلا
بسوء الهضم میباشند و اغلب اشخاصیکه نوبه ایشان بطول انجامد
مبتلای بدین مرض شوند و در بلاد حاره مانند هند و ملتان و شیراز

واما اینها عروض این مرض بعضی از بلاد بادده است و هم چنین در بلاد مخصوص
و سفاین و محبسها واردو و سربازخانها این مرض زیاد بروز نماید و از ساکنین امکنه باعث شود

ماده یازدهم ما هم بنای بدین تفصیل اشاری کرده بیان نموده ایم
که حدوث این مرض در جمیع اقالیم و بلدان بجمیع اصناف و جمیع امزجه و جمیع
اسنان و جمیع ازمان بیک سان است و اکر چه حال در وسط ادبای شخصی ملحوظ
شود از امزجه اشخاص ذوی البنیه و ضعیف الامعا بعروض این مرض نزدیک
ترند و اطفال از سایرین مستعد ترند و هر کاه عموم و وفور این مرض اتفاق
کند ذا نند که فصل پاییز و بلاد حاره بدین علت مهیا و مایلتر ترند
و هم چنین جاها بکه هواوان محصور و عفن و مصعد ابخره و ادخنه اند
در اعداد عظیم الاثر ند **ماده دوازدهم** در بعضی اشخاص دیده شود
که این مرض بواسطه جلوس در یک مکان و خوابیدن در یک منزل و در فتن یک
منال و بواسطه اسباب خسته از یکی بدیکری سرایت نماید و عروض آن [شبیه]
بجدری و سرخچه و محرقه و مطبقه است که در مدت عمر یکمرتبه بر شخص عارض
شود و چون کسی یکمرتبه مبتلای باین مرض کردید دیکر کرفتار بدان [نشود]

ماده سیزدهم شروع نمود در بیان عدوی بودن و سرایت کردن
مرض مزبور و بحقیقت اطبای سلف و خلف را در این سخن اختلاف عظیم است
و هر کروهی را در این سخن از عهد قدیم بیاناتی است علما و متقدمین [مثل]
ابقراط چنانکه از بعضی ابیات ظاهر است اورا از امراض وافده خوانند و بعضی
میدانند و جالینوس هم بطریق ابقراط رفته و او را از امراض [وافده] غیر مسری کفته
و از اطبا و متقدمین ما هم اکثر مشاهیر این رای را پیروی نموده اند و چون کار [به کسیکه]
افرنج رسیده بعضی از ایشان در همه حال قائلند و بعضی عدم سرایت را در بعضی
با قوانین مطابق و بعضی تقسیم و تجویز را با تجربه مطابق پنداشته اند و [انحصر]
میدانم اول کسیکه از امراض معدیه بودن دوسنطاریا صریح باز نموده از

اطبای فرنک بونجل نامی بوده که در ماده غای خودش سرایت از اذسرهای بسربازی
دیکر بعد یک بعض دیده و کوید که این سرایت اتفاقی مباشد از بو کردن بو نهای
مواد فضلیه که از علیل و ملوح آن متصاعد میشود و هم چنان مشاهده کرده
از پوشیدن رختها و خوابیدن بر رختخوابها و امکان کوید که محو این مرض در
سرایت مانند حصبه وابله و طاعون باشد مکر آنکه بعد ها این مرض تجدید شد
و طبیب عاصر زیبرها هم مسری بودنرا قبول کرده و لکن باختلاف احوال مختلف
دانسته و هم چنان طبیب مشهور بقیل این را مشاهده دیده و سرایترا منوط
بمصاحبت شدید و امتداد آنرا دانسته و کفته که در ضمنیکه من طبیب بیمارخانه
نسبتی بودم مریض از بیمارخانه معروف بیمارخانه خدا بدانجا آمد که این مرض داشت
و بسبب آن دوسنطاریا بجمیع مریضهای مریضخانه سرایت نمود و عجیب آنکه طبیب لاطود
نام کوید که شخصی از اهل لودلیان با کمال صحت و سلامت بنیه وارد باغی شد
که در آن نواحی بود و در باغ دو نفر طفل باین مرض مبتلا بودند و انفکیک نکردند
که فی الفور ناخوشی با اصل آنها سرایت نمود و بجنب فراشا دیجم این وا بود
و در اسنان بادوضعف بعد از تو تفصیلها کفته و اما طایفه دیکر از اطبای
پیر وای اطبای ایران و یونان از اخبار در سرایت آن انکار کرده اند و از
جمله آنها سطول که در انکار اصرار کرده کوید چکونه کمان میتوان نمود که
دوسنطاریا سرایت کننده است و حال آنکه ما سالها با جم غفیر طبیب و ساعد
و پرستار و خدمتکار در معالجه این مرض با بیماران اصحنه و محمل نیمها
بدانها کشته و هیچکونه امرش بنفری از ما بدان دو چار نکشته و شوملل
و انوی نیز کوید که بعضی و خیال است که دوسنطاریا مشغول بمداوای
بیماران و ندیدم آنکه سرایت کند این مرض از یکی بدیکری بسبب نشستن
خواست و امرش و سایرش هر چند بکذاشتن یک لکن برای نشستن دو نفر
نباشد و اما کفتن او و عروض آن شبیه بجدری و سرخچه و محرقه و مطبقه

باشد پس این سخن نیز بیانی روشن خواهد لکن چون مثالهاء غالب شرح حقیقت از آن
حد قسم نیست از تعرض آن تند میکندیم و گوئیم که هیچ وقت مطبقه و محرقه
از امراض عدوی محسوب نمیتوانند باشند و این سخنان از عدم تعرفه میان مرض
فاقد عام و مرض عدوی تمام برخواسته چه مناسبت دارد مرضی که از اقتضای
مبدلات جویه و تشکلات ساده به اقتضای آن غالبا که بر جمع کثیر عارض شود
و ده نفر را که در یک خانه هستند و یا اکثر اهل آن را بر بستر بیماری بخواباند
با مرضی که ماده خاصه داشته باشد ساری که وقت چسبیدن بدن یکی به احدای
نظیر مرض شخص اولی کند و تمیز میان این دو نوع مرض نزد طبیب نهایت
آسان باشد ولکن بر عوام پوشیده مانده خاصه وقتیکه میبینند ده نفر
یکخانه بیک بیماری مبتلا شدند و ندانند که اسهال و اکثر مهمان با هم سرایت
بوده اند حصیل سال و مثل اکثره نیم که غیر از سبب متمم است تعلق آنکه
با اشامان و نواحی بلد رسوخ محیط است میخواهند یکنوع مرض اثرات نمایند و میان
این دو گونه بیماری فرقهاء بیشمار باشد و اما آنکه هرگاه کسی عطیفه و باد و
سنطاریا مبتلا شود دیگری با مرض دو چار نمیشود پس صحیح است که پیش اهل
اختیار بدان سخن هیچ اعتبار نمیشود ۲ **ماده هفدهم** چون کسی استعداد
بدین مرض داشته باشد بواسطه چاپیدن و خوابیدن در هواء حار و مرطوب
و افراط در اغذیه غیر مناسب و کثیف و در اکل خربزه و هندوانه ابراد
مرض شود مخصوص از تاثیر برودت بر بطن و از قلت لباس پس لباس
در فصل پائیز و زمستان کفایت بگرم داشتن بدن و بطن بر هان
نموده و برودت هوا موثر بدن ایشان گشته مرض بر غیر بوده مستولی
گردد و از این با بنست که حال در فرنگستان لباس مثل اوله غیر از آنکه
شبینه بدم بر نشود بوده موقوف کرده و لباس خاص دادکرم با ایشان مبتلا هند
تا از تاثیر هوا بر بدن محفوظشان دارد و معلوم است چون استعداد

و تحصیل

و تحصیل موجود نباشد بمحض از جهات مذکوره قبل مرض بعین بروز نخواهد کرد
ماده هفدهم اسباب معینه و متممه و مستقل کوفه این مرض شرح
داده امد و هم کیفیت ابتداء عروض آن بیان نموده امد و مولف هم از این باب
ما نداده کتاب مختصر نامه بود و هم اکنون میخواهد با اعاده اسباب متممه را
شرح دهد و انچه تا آن پیش اشارتی نکرده بود حکایت رسیدن برودت
ببطن که علت دو سنطاریا میشود و لکن انچه از کتب اطباء ایران مستفاد
میشود رسیدن برودت با اطراف بیشتر احداث این عارضه میکند یا شکم
بلا شیخ و دیگر معادت پیشه کاران رسیدن برودت بر اعقعاده فاعل نوعی از
زحیر دانند که او زحیر کوفه خوانند بعلت آنکه برودت شرج را منقبض ساخته
و در رفته مستقیم را منقبض نماید و بیمار را بجای اندازد که در اینجا غلبت
که میخواهد بیرون آید و بر خیزد و توجه اغاذد و چیزی دفع نشود و آن چیز بر
ملکیات حار و دو غیرهای گرم بمعروده دفع نشود بالجمله از مشایخ بیبن کسی را
ندانم که اصابت در برابر شکم موجب دو سنطاریا گوید لکن سرمادکی و
جابجی خاصه در هنگام مبدلات جویه علت متمم این مرض باشد و چون مقرر است
که در وقت وجود امراض عام مبدلات جو و تغیرات هوا علت تام نباشد و البته
در شخص استعدادی میخواهد و الا لازم میاید که در امثال اکونه وقایع
جمیع مردمکیار بمحلکی چپاد شوند از امجمت بر آن مغر اشارت نمود لکن و فصل
استعداد ضبط تشخیص از دو جا قاعده متفق نیست و البته استعداد شخصی در عرضی
مرض نابود و دو متممات کافی نیست چه اشخاص چند هم فصول شفا صار ی بعد
برین مرض مبتلا شوند ولکن وجود مرض بقتضی نقاضاء فصول باشد
ماده هیجدهم ما بالکه امدا از انبر مرض موافق حدت و عمومیت خود در وجود
مرض و با مختلف میباشد چون نادراً دیده شده کسانیکه مبتلا و بدین
مرض بودند جمیعاً شفا یافته اند و گاهی هم دیده شده که اکثری تلف گشته

و نشو بثور ابیض در دهن رضیع و شیرخوار زیادتر از سایر اسنان است و سرعت
در امر جبه دهنه و صاحبان سوء البنیه و اشخاص مستعد به آن و وجود دهان
و از جمله علامات جیده است اجابت و اطلاق بفاصله و قلت دود و پیچ
و دفع بول نا اسفرار و ظهور عرق و عروض خواب بدون اضطراب و نمود دمامیل
در اطراف بدن و از علامات ردیه است ضعف مزاج و انتفاخ بدن و تحیّر
به قهایت و وجود شدید مکدّر و ظهور قلق و اضطراب و هذیان و فواق
و ضعف الصوت و بطوء نبض ناتوانی آن و سواد ماده زبان و خشونت آن
با حبس البول و تشنج اطراف بدن و سوء الهضم و ذلق الامعاء و تشنج اطراف
و نیز از علامات ردیه طول زمان نقاهت و این تشنج اطراف در اطفال
چندان بیمی ندارد و بعد از آنکه شدت ظاهر و فانی کردد

جادهٔ هجدهم شروع کرده بر بیان اندازه دوسنطاریا که طبیب در آن مرض
باید بچه حکم نماید و چه دلیل را در علامات دلیل کند و کدام علامت
را دلیل نیکو شمارد و از آنست که میکوید اندازه این مرض و مغالطه
دلایل آن که حکم طبیب بر ذات وجودت عاقبت تشخیص آن باز بسته است
مختلف باشد چنانکه چند نفر بیکجا دوسنطاریا گرفته و همگی مستخلص شده اند
و هم اتفاق افتاده که اکثر هلاک شده حصه کمتر شفا یافته اند پس باید در حکم
با تیقظ و تبصر باشد و اما انچه در بیان دادن اندازه کوید که نشو بثور مرض
مرقوم در سن شیرخوارگی و پیری زیادتر از سایر اسنان است پس این سخن
در حکم طبیب به بیان اندازه بکار نیاید و تحقیقت دوسنطاریای [illegible]
اغلب تخفیف کرده چنانکه سابق اشاره بدان کرده ایم چه در دوسنطاریا
شخصی مرض اطفال سنکین تر از مرض شبان و مرض ایشان سنکین تر از پیران
و لکن در دوسنطاریای فاقد عام قاعده مضبوط نیست در مرض مرقوم
در طرز مرسوم گاهی در اطفال کشنده و در شبان سلامت است و گاهی

بعکس

بعکس این و گاهی مقابل آن با برابر و هم چنان در مردان و زنان پس حکم در
باندازه انهان جادهٔ ششم فصل ثانی طبیب را ممکن باشد و تفصیل موجب
تطویل و تعطیل خواهد بودن **جادهٔ نوزدهم** تدبیر و علاج مرض هنگام
حدثان اولا لازم است که در حین حدث مرض از لحوم و ادویه حارّه و اغذیه
حادّه پرهیز نموده و آبگوشت جوجه و شوربای اسفناج و کشنیز بخورانند
و از برای نوشیدن لعاب بذر قطونا با صمغ عربی یا بهدانه بنوشند
و ذکر شربها اولی آنست که قدری سوخته نان با آب انداخته بیاشامند
و چون خوفی از ضعف مریض نبوده و حمی ملایم و خفیف باشد بودن مریض
حمام و نشاندن او در آب گرم نیکو و معین بر مداوا و علاج است زیرا که
بدین واسطه درد پیچ خفت یابد چون این مداوا چندان مؤثر نیست لهذا
انداختن کماد حارّه بالفعل بر بطن و نشستن [illegible] آب گرم منفعت کلی بخشد

جادهٔ نوزدهم مقرّر است که فرنگیان را در معالجه امراض حادّه
دستوری باشد و این سخن چنان معین است که در آن هیچگونه شبهه نباشد
و معلوم است که این کار بسببی از اسباب مستند است و من چنان دانم که
منشاء این عمل و علت این دغل [illegible] اینان است مجبور و مقلد اینان است
از [illegible] چه [illegible] بکلی منکرند و با آنکه اختلاف امراض
امراض و تفاوت [illegible] را بهرجا و هر مقام میجویند باز در استعمال
ادویه بخواص تجربیه که از آنها در بلاد شما [illegible] مشاهده کرده اند و بلاد
ما اعتدال اقالیم نیز مبنی معالجه بر آن اساس نهند و انگشت بر دهان قیاس
نهند لاجرم خطا کنند و با قضاء حجت باز عطا برند و معمول داشت
که دوسنطاریا از امراض حادّه است پس هیچگاه در معالجه آن اینهمه تجربیات
اینان اعتماد نشاید کرد و من بحول الله و دولت شاهنشاه از اطبای ایران
کسانی هستند که در معالجه امراض خطرناک [illegible] روشن [illegible]

و تشویش زائد شد و هوشیار باشد اما پریشان قرار شحیان قرینی و مرطعا فربه شاید
نفس عصبی در راستین و هرگاه فرنگیان متوطن اینجا بادرین کونه علل را علاج
بد نیست از قواعد شان ماخوذ والبته طوری بغایت پسند است چنانکه مشهور
شرح آن اعادکم وطرح آن بادکم شاهد صدق و گواه راست بر راستی مقال
اینکه این مرد باهم فرق در علاج مرض وسنطاریا اول نه بر هندی اجا
انکوست چوجیه داش کشنیز واسفناج کرده و این هیچ چیز دوا نباشد بعلت
انکه همه جا معین است واز کلمات سابقه ما هم روشن است که اینه مرض از امراض
حاده بقول مطلق است که در عشران پنج درجه مناسج باشد و در درجه اول
آن که حاده الحاد باشد تغذیه هیچ چیز دوا نباشد که غذای آن گرسنگی است و آب
و اندک مکذان نادر وسه دراحیاء است و بعد از انکه مکر خبیه فاسده گذشت
و بار مرض خود از نوع حاد مطلق باشد نظر طبیب در اینجا متعبد سبب در لحظه
نگاه داشتن محل مرض است و دانستیم که موضع آفت با لکلات محمل است که جمیع
امعا باشد و محل را اینجا البته طولانی و مستقیم باشد و حکما مرهم غذا بر الهاب
اد بنا امعا مبتنی حاسه علت که مثل شوربای اسفناج و کشنیز نفاخ و باد
انگیز باشد و با چون آبجوجه مفتح افواه عروق باز کننده مخاطی دود معا
باشد که استعمال آن هیچ چیز دوا نبود چه اولیها بر فتح و در دو پیچ مدد و حق
بر اقواد ماده زحیر خواهد کرد اطبای ایران اینها تمکان با این کونه حادث نکنند
وان شاء الله تدبیرات انها بر این نظیر قوانین مذکور خواهد شد واما گفتن او از
و ای نوشیدن لعاب بزر قطونا تا تمیز عرض باهم با انهم نبوشند بیش این مقاله
ندانم از اجا ایشان یاد کرده و لکن موضع استعمال را فراموش کرده چه نظر طبیب
در داو اول وحله ثان و محل ملت برالزاق و منع و دفع و تبعید سبب و ماده
و این لعابات بجهت لحاظ از خواص طبع و مانعات تبعیر مواد موجبه مرض اند پس
خردمند چگونه به امثال این سخنان شروع کند تا بحلحیه رسد بلی ما هم باب

کار ما اقدام حکیم ملکه این فنان قانون استاد ما است که دکتوران هر آزادی در وقت
ودوا ایشان سلوک کرده لکن بعد از دفع مواد و تبعید اسباب و اشتغال مرض
از طرف حاد که نظر طبیب در اینجا مختص استفراغ و اراحه عضو مقصود باشد و اما
گفتن او در شربت انار اولی آنست که قدری سوخته نان بابا اندافته بیاشامند
پس چو مقبت که در هیچ یک از کتب اطبای ایران و یونان و فرنگ نظر نشده
و شاید منظور از نوشتن این کتاب و تهذیب ابواب مقصود ملتفتین همین معنی بوده باشد
که نوشته شان جمله قواعدات و فایده بیان مرض حضرت ایشان محکوم کشف آن و قضیه
آن به عفونت و انقلاب و شعبین و اضطراب واما گفتن او و خون خوفی از ضعف
مریض نبوده و حمی ملایم و خفیف باشد بدن مریض حمام و نشاندن آن در آب
گرم نیکو و معین به مداوا و معالجت تا اخر پس این هم مانند سایر مقالات این
ماده خلاف این حاده است چه تا وجود تب که اکثر عضوی است نزدیکی حمام روا
که هر چند تقلیل اعضا و تحلیل ادوار و پیچ میکاهد و لکن به عفونت می افزاید نعم
استحمام موضعی نادر بابان مرض نفع منصوح است با این معنی که در هوای
ملایم که اندر آنجا مریض استعمال عادتی نشود ابزن درست کردن و علیل را
در آن ابزن قائم نشانند در جذب و تحلیل اعضای مواد و تفتیح مسام شده
علیا نفع اشکال کند و این هم را از اهل ایران دیده و بسبب ملاحظه فواید او را
پسندیده و چون بر کشته و خود گفته محققین اشتباه مقام و اعوجاج قیاس
زنان دیده و پنهان کرده اند واما گفتن او ولهذا اندامش تماد حار بالفعل
در قطن و نشستن بروی آن کرم منفعت کلی بخشد پس این دو تدبیر هم از بلاد
اهل ایران است و لکن چون موضع استعمال عیان و بیان نشود موجب دبا
والحق اینها همه بعد از دفع شد و نکوئی حلقه التهاب فایده دهد واما
پیش از آن جز چندان فایده نداده مکن بروی آن نشستن در وخیره که
که از تنبیح تبرج بعلت هوای باد حادث شده باشد که باد ها در علاج ان

در میان ادوجه

کوند زحیر بعضها بکلی بخشیده بلکه بکلی سبب دفع مرض گردیده **ماده بیستم** در علاج
این مرض مخصوصه در طهران بوا این فدوی این قسم مداوا مکرراً بتجربه رسیده
که استعمال یک ماده بخود کلمل در شب و دادن شش تا هشت مثقال روغن
بیدانجیر در صبح همان شب نافع است چون در اکثری دیده شده که فردای شب دویم
بول مدفوعه امیخته با صفراء گشته و حالت دودوپیچ انکار بهم رسانده است
و دفعه مونوبیکر دودوپیچ قلیل گردید سه چهار یوم متوالیا استعمال سه الی
چهار مثقال روغن کرچک نیکو و مفید است و چون دودوپیچ باقی باشد ترغ
اخوی منبج مذکور کلمل دهند و در حالیکه دودوپیچ زیاده شدید بود بدل
افیون کلمل مخلوط نموده بکار برند بطریقی بکه ندا افیون یک گندم کلمل یک
نخود مخلوط و ممزوج کرده بمریض بخورانند و از استعمال افیون بر شهادتی منفعت
دیده شده و در اطفال یک گندم کلمل با دو مثقال روغن کرچک کفایت
خواهد کرد **ماده بیستم** اکنون چنان در خود سزاوار می‌بینیم که
چشم از قرصنات معالجات مؤلف بپوشیم و در عرض بندگان خاصه خود و ندوم
مخصوص استاد بزرگوار که بیست و چهار سال در بیمارستان میدان خانون
دوشن کاری بودیم بکوشیم تا خداوندان حل و عقد وارباب دولت این
دو طریقه دایم نسبت دهند و این دو سلیقه را فراهم کنند ما وانصاف دهند
که حکومت دور از کار با اهل هنر هیچ کوشد و کوشاد و رط عادت ساخته
من کر عاداید زجال النبوی تا باید بمجلس درس
فلان نشینم تا امیخته بخون حکم لقمان بخورانم بدانکه تا اطوریق علاج در
اصلاح مزاج در نفوس این اعوجاج بتفاوت در حالت مرض متفاوت باشد
پس چون مریض وارد شهر شود بعد از تشخیص مرض سعی در تحقیق اسباب و تفرقه
استراحت عضو آفت امر میکنیم و گویا زانسر که نظر اولی طبیب کدنداپیر
امراض بر صلاح حال هواست و مفرّ است که هر که مرض نافذ و دوا است خال

جو بعضی که نسیم محیط بوشهر در دایات آن دخیل باشد و این تدبیر بیرون رفتن است
از بوده آن هوا و حوزه آن ملک واگر ممکن نباشد نشاندن مریض را در حجره
پاکیزه که هوای آن خارجی و در امراض حاده معتدل مایل بگرمی باشد مگر آنکه سرگین
از امراض سینه در صبیان باشد که آنوقت در جنب حرارت از اعتدال باید برن
کران باشد که هوای سرد مطلقا مضر آلات تنفس است و نیز از اختیار دمستگی
و منزل جا اصلاح هوا آن عبا سباب مرض از منع فواکه و اغماد و شغال و از
خوش عطر و بخیر با ملایمات از مود و ملاحظه بیمار جوبان هوا و ها
و طبیعه فرش و در خور مناسب مرض و بعید جمیع نا ملایمات از اصوات و امثال
و ابخره و ادخنه مریض را بطریقی که لایق و طرحی موافق باید خوابانید متکاوزی
سری اکثر ملبد باید و کاهی احتیاج شود به ملبدی ذی بالهای چند آنکه در بعض
امراض با بعضا از دو باد و امثال آن اوبران میکنند و منزاصد که مریض را در خانه
خواهم بحیث نشستن نگاه میدارند نگاه پیستان بجوبان بکجی و کم و زیاد
همچه در خور باشد باید خوابانند نگاه شروع در دند بر جند و بر باید کرد و در حق
مرغا و این غذا کو سنگی استوار است که مدت آن لا اقل دو ذی قاخان دو یوم
چهار دم است و این دوا در این مرض بجوع امتلاغ است که بعضها بتی شیخ خود دن
نکند و نجان ابلاغ کاهی مریض را از دوا های بیج دنا کواد وصاحب استفراغ
فراغ دهد و من خود بار ها و سنطاد با ها در اکثر زیاد خاد ملحوظ میشد
بجهة فاسبه و ابدخانع تدارک کرده ام و مریض را بیرون از دو ظه تفاله کرده ام
و اگر این تدبیر عظیم بسر الکفاید سوء جع الناثیر کفایت نکند و لحاس سکیخی
در ده گذاره های بابین شود و آثار احتباس مواد در آن نواحی نمایان گردد
دو بیمین تدبیر استعمال اما لدهاست و لکن در این مرض همه نظر مقصود بی اشتعال
لعا ماپانست خاصه در زحیر که مقصود نگار نده دسنا له از دو سنطاد بانا
بسته بهان است واگر جایجه اما له کفایت نکند بود ز دوم با سیم اقدام باید

مثل از لعابیات ملینه مانند لعاب بهدانه خطمی و خیارچنبر سپستان با قند سفید
از روغن بادام کنیم و هرجا که مسهل لازم باشد و در ذوسنطاریا از نضج ماده نیز
نخست بگلقند از کلکل معجون ایشم و بفاصلهٔ ساعتی چند فلوس نیم میبنوشانیم و بعد
بهمراه مسهل زا باب بالغ میکنیم و چون دوای غذا دادن کنیم باز نظر بمادهٔ اشراک حب
خواهد بود که چون فلوس از کار خود بپردازد و دیگر توقع کار کردن نماند شود
از لعاب برنج با شیر بادام معجون ایشم و روز دیگر با عادهٔ منضج مزلق نذوقیم
بجای آدیم و تنقیه بعادت دیروزی کنیم و عصرانه هم از لعاب بادهنه و روغن
بادام دهیم روز دیگر در اعراض و مرتبه تامل کنیم و هرچه از منضج و مسهل
در کار باشد با ملاحظه ازالت در هرجا صلاح بینیم بر سلاطین بخلاج خواهیم
و در بین روزها الی بحر لعاب دهنوا از دبه خطمی چیزی دیگر دوا ندهیم و پس
از خوراندن مسهل اول شاید بعض دیدان و صدمات با کثافات و ضمادات
نفاد کنیم و گمان باشد که باده و فلوس هیچ مرض از حدت بخبث نگذارد و تحقیق
در اعراض حاصل نشود مجملا کار دوا نگردد باشد در شناید با خط ناک مرض
و اگر مرض نتیجه نیاید و اگر زحیر بودن مرض یقین باشد در مرض حاد نیز
و در فلوس و در دعاهای خفیف و بادام حب نار دارد و لا نفع روغن کرچک مثل
کنیم و استعمال کلکل را پیش از مسهل در بین مرض بجوف شایسته دانیم پس اگر
مرض تحلیل رابل شد بعد بر نفاخ دیگر لعابات شربت خار و تنقیه بر ناخوره
آدرد و غیر بادام و حریره بادام شربت میکنیم و کم کم بالامر دهیم و اگر در مرض
خفت پدید آمد لکن بتمام صحت نرسید دست از دوا کوتاه معود از اشربه و حبوب
و سفوف دست نکشیم و باشد بتجربه رسانیده باستعمال بعض محذوران حادث
نمائیم و این گاهی باشد که ابتدا از روزم و سر شیم و بعض را علاجی خالی از بیم
نبینیم والا نعوذ بالله که تن ناک دستخوان آن کننده بی فرصت شد و اولین حادث
باستعمال شیافها نمود باشد و بعضی از اطبا آن از علم مزدان حوادث بالنعام

حب فایض و سفوف لهو بعمل آئیم و مقدار شربتا ابن سفوف از سه نخود تا شش نخود
و بعضی آن را بی استعمال کردن روا نباشد و اما کلکل هرچند تا دو بنده چنین فتوی
پس نفعی از آن است و منکر در بدن نباشد مشهود شده ولکن باید مورث
خطر و ضیع هلاک کشته ما لجمله طبیب در امثال این مرض نیز باد منضبط باید بودن
و مقدار وقت اخلاط مرض که بجز آن استعداد نیک بادر مرض نکند و اختلاط را دفع
کرده و لعاب ضمغ و اسفرزه قطونا و تخمها مستعمل میکنیم و بذر قطونا را دو وقت
قلب بجای اسهال و بجای حدت اخلاط نفع عظیم است و صمغ عربی را کار یسر
نیز فایده میکنند که حدت مواد و منافع اسهال بجالی خود در هر حال اعتبار نماید
جسم باید دانست که ما بعض اوقات در ذوسنطاریا و زحیر صلحا مشغولیم نقصد
و ذکر اینها اختی خاصه ضعفا در زمانیکه ذوسنطاریا بعقب محرقه بحرانی
باشد و باد و سنطاریای کبدی از سوء مزاج جدّی حار که با اتفاق مدد
حادث ذوسنطاریا از نور دم امعاء بهم ترشح شده و بقیه در اخراج خون کفایت
نماید و با این همه در اخراج خون و اسهال مواد قوت بقیه و حسن حال حبا
دیده معتبر باشد والبته ضعف صدمه کند باشد و طبیب نا مستوی باید مقدار
امراض را باد و سایل ضعیف کند نماید حکم جانبی که زود آن سبب ضعف طبیعت
و استیلای علت بقیه که باید هیچ چیز کسالت نکند و باستعمال منعملات
از شوکه مواد بکاهد و عذا پر حریره ابنه هم چنانکه باید نیاوان شکاشتن
که تعودان آکر بعد دانستن باشد اکنون آنکه هرچه بطی نفع الحریره و ساط
شفا نیابد آن نمودن در کار مینماید اول آنکه مقدار شربت روغن کرچک را
کم تعیین کرده واز شش مثقال و هشت مثقال از بدو تنگاید و سوی
بر هن نباید دو یم سه چهار روز متوالی استعمال روغن کرچک چهار مثقال
بجوف متوالی مسهل استعمال کردن است اگرچه اسهال چندان بجا نیاید ولکن
عوبات اخلاط کرده بوغا بلغم صفرا آید هالبته روغن بادام را که در مزاج معتدل

و نزد طبیع معمول و در دفع از دوسنطاریا عجایب یافت که بعضی دوای مخصوص شمرده اند
دواسطه شفای تمها از آنکه اشتراله هیچ وجه منتفی نبود غرض که جهل نباشد و اما
کفتن او و در حالتیکه دو روز و پنج زیاد شده باشد بود که بجا آمدن تحلیل مخلوط
بوده بکار برند پس بر شفای این سخن خیلی جاری است چه شده روز و پنج
اکر کثرت عطش و تشدید و تبرد شب را لازم دارد و البته استعمال نباید کردن
و خطا و ضرر است که اطبای ایام ملکیه شیخ هم نیز جرأت نکرده اند که
شیخ چند جا و انها را تعبیر نموده که با استعمال آنها عموی قوی را هلاک کرده اند
بالجمله استعمال آنها با وجود شدت تب هیچ وجه اکرچه بضماد و طلا
و شیاف و حقنه هم باشد نشاید **ماده بیست ویکم** چون بعضی از اطبای ایران
تعریف زیادی از استعمال دوغ آهن تاب در مرض دوسنطاریا مینمایند
مخصوص در دوسنطاریا تا آنکه اطراف شرایین هم میرسد لهذا این مقاله را
ایجاد نمودیم که اکر کسی بخواهد با این مداوا علاج نماید بطریقیکه استعمال
آن جایز است رفتار کند و در صورتیکه از این مداوا منفعتی دیده نشد
موافق دستور العمل مسطوره قبل عمل نماید که انشاء الله تعالی نافع خواهد کردید
ماده بیست ویکم اطبای ایران ابدا دلالت بر هذیان و هذا ایضا از قسمی
است که از امراض طاعون نوع انسان در زوال حال مریض یافته و اختلاف اقسام
آن با اعتبارات مختلف لا تعد و لا تحصی است و اعتبار دو که در اینجا اعاده آن و امر
مینماید آن باشد که کوئیم که امراض بر دو قسم باشد قسمی آنکه بی اعانت صناعت
زوال پذیرد و قسمی آنکه بدون صناعت کفاده ممکن بود و قسم دوم نیز دو قسم
منقسم میشود یکی آنکه تدبیرات در اغلب شفای آنها کفایت میکنند و دوم آنکه
بطریق تدبیر زیاد محتاج باشد و مانحن فیه اکر دوسنطاریا بی زکام کنیم
که بدون احتیاج بصناعت طبیه دفع شود البته از هزار یکی و از بسیار اندکی
باشد و در آن هم علم الله تا بلکه توفیق خدا در میان آید که پوشیده از آن نجات

خلاف بسیار اوار نکند و حرکت و سکون نداشته بوده قانون عمل نماید و اما
آنچه بصناعت احتیاج دارد لکن بحفظ قانون حفظ صحت چون آنهم نسبت بر آنچه
دستور داده ام مرض خواهد تقلیل یابد پس طبیب ابدا حکم بر جا دفت کند و استعمال
دوغ آهن تاب را در دوسنطاریای مطلق که اکر حالات رفا کند و کسی از آنجنس
مصیف رسانیدن البته صنف بخیرت حاصل اید حکم با استعمال دوغ آهن تاب نماید
و اکر کسی این کار کند البته طبیب نباشد بلکه دو قسم از اقسام دوسنطاریای حاده
متصور است که تا آن کار دوام اخطاط مرض در زوال و دوم در دفع سرخی و بقای
حرارت و ضعف قوت بیمار و استعمال دوغ آهن تاب روا باشد چنانکه فی الواقع
بیمار را خاصه کسانی را که مبتلای معده است و روش طبیعتشان با دوغ باشد خاصه آن
دهند و در آن بحث و از تسلط رای آنان دهند پس بجا روا باشد که این را در علاج
بجای قاعده کیرند و مرض را حکم حفظ یکی از دو قاعده نمایند و بعضی از اطبای
ایران تدابیر کنند اکر فی الواقع اول بلا اول در دوسنطاریا استعمال دوغ بجا
دانند و البته این کونه طبیب احتیاج بمداوا دارد که اکر از بیمار دام معقول بیش
از آن طبیب البته قوی محل خواهد بودن و این حکایت شبیه بحکایت محمد بن شاه
ایقوا یافت که مردی بود حسود و زبان آور و دهر هند و از بی سامانی نوا و وطن
مالوف کرده مدت پانزده سال پیدا نبود که وادی که ای بود که چون از عمال
عراق بار دربار بیجان باز آمد بعضی از طبابت مسکنت ناکاه کفارش بر آورد و ما
افتاد عمامه قیمه دو دستی و جبه و در بر و شال بر سر و سبیاد کرده که
حد ذبح و دنو حبل در زد کار مرهم اول و ماد چون انکو نیز سبک و بلند از او صاحب
و پشتبانند و از طبابت بیش اطلاع باشد از قضا یکی از سعادت و فرو لایت شش
دو روز بوده که مریض دوسنطاریای حاده بیمار بوده و چون علاج طبیب
خسته نیاد بوده و از تدابیر اطبای شهر ما فایده بخشید مرهم خاطر
کسان بیمار و دود او را دلیل آمد کار و سبیل لطف نمود در کار او نسخه را

با این اشارت نزد مریض فرستادند و دو تن از معارف شهر نزد طبیب فرنگی
در شهر بود از حالات مریض بگفتند و استدعای عیادت کردند و مبلغی بوی هم
هدیه ایثار نمودند تا طبیب مستعد شد تا با همراهان هر دو کبر قدم رنجه داشته
به بالین بیمار آمد و چون از اجزاء قوانین تشخیص و پرسش احوال و سن و سال و مزاج
و طبع و عادت و صناعت مریض فارغ شد دوا نمود اما از هشتاد با اسهال مثقال
مثل دیگر دو بار بجهت کرده کسان بیمار این معالجه ناقص ظهور را از جمله مراد
دانسته در اجراء حکم سر قدم ساختند و چند تن بعضی هم بکوی به جا بجا آوردن
دوا تاختند بالجمله اتفاق سوزناک از بکم آن بیچاره رنجیده و دود از نهاد
جانش بلکه از دودمانش برانگیختند و دو که ملتهب و آن مفقود رعیل
اضطراب گرفت و انقلاب دست داد و اسهال از ماده دوای خون و غالب دو روز
آمد و بیمار داعی فرو کو فتاد به طبیب برانگیختند و خبر کردند تا تمام
عمل و دو مجلس اسهال دو دوم عمل حکم داد تا در بحکم قضا از اتفاق مضی اسهال
دوم دفع شد و غالب کبد و برانگیخت و روشن رنگ گسیخته شد چون این خبر را
به طبیب دادند دست تأسف بزانو زد و با فسوس و دریغ گفت هزار
حیف بقیه انقطاع تاب نداشت که من تجربه خود تمام کنم که در نظرم آن بود
بعد از این دوا اسهال دیگر از دو دفع بویم و طبیعت گرمی و سردی بطور معین مرض
تمام آنگاه معلوم کنم فایده این مثل آنکه هرگاه کسی را دوا نکو منتهی
مبادرت بلا دون دفع اعتنا نکند البته طبیعت انقطاع تاب نکند که چیزی
از مشاهده ضرر بکوشند و بعد دیگر علاج کنند **ماده بیست و یکم** بعضی
از اطبای فرنگستان از استعمال ایکا کوانا خواه خالص از عقاقیر نام منفعتم
و خواه از مرکب شده آن با افیون در مرض ذو سنطاریا منفعت دیده و تعریف
نمایند و از این باب بوی چند ذو سنطاریا را معالجه کرده اند چون از این
مبلغ را از استعمال آن مجرب حاصل شده لهذا همین ماده کرده ام از املاء خود نموده

اکتفا شد **ماده بیست و دوم** سالها بی‌محابا بطرائق مختلفه در علاج ذو سنطاریا
و تدارک این علت از متقدمین و متأخرین در باب معالجه تألیف شده و از هر باب
تفصیلی مشهور عجب آنکه فرنگیان در معالجه آن بر شیخ بوده‌اند و از سبب اینها
مبتدا و چنان پنداشتند که اکثر ایشان از دو سنطاریا نامند همان است که شیخ
دلیلی بر او از دو سنطاریا نامیده و ندانستند که دو سنطاریای ایشان شیخ
زحیر است و دو سنطاریا با اصطلاح شیخ چند نوع اسهال را مشتمل است
گو بینکه معالجه کرده است شیخ دو سنطاریا را با ادویه معروفه و مسهله و مقویه
و مدبول ثم شیخ در جزو سنطاریای مصطلح خود جمله این کارها کرده و
دو سنطاریای فرنگان همان زحیر است که شیخ حادا را طبق مفرقها بعضی مغربا
و مطبوخ خیار شنبر و خیار شنبر و شربت بنفشه و حب خیار شنبر علاج
نموده خاصه جائی که سبب مستقل بوده باشد و ذرور و حب این مجوزین فصد
نیز کرده و بعد ذکر آنها احتیاط زحیر هم بر ذیل معالجات مبتدا و اول از روغن آن
کاد جنبه و از فرنگیان یک تن نام طبیب همیشه با دوا ها مقوی و قابض
علاج این علت کرده و با این امراض ضعیف شده و او را دوای بیماری را معالجه
ذو سنطاریا داشت که قدم بر قدم او فرو رفته و با استعمال امثال کافور و طباشیر
و حلیب جمیع کثیر را کشته اند و طبیب ما هر بعید تمام اکلیلی علاج دو سنطا
ریا را با فصد و شربت‌های محلل و منضج و مسهل منوده و صبکفت کرا
علما از احرار و اخلاط و امتحان آنها نمودن و دو آنها در جمیع قضا
بهم رسند و تجربه بنگارد از ایشان استعمال مسهلات قوی کرده و امراض کا
را املاک بر کو دانده اند و اسهل طبیب معالجه او را با مقیات نموده و
چنان پنداشته که جمیع امراض بطن خواه حاد باشند و خواه مزمن از امتلاء
صفراوی ناشی شوند و هیچ دوا نه و ندارد از آن مقیات نرسد عجب آنکه
ضرر انرا مشاهده کرده بر فعل خود عمل منموده‌اند اگر از چند تن یکی

جا فرشد بعضی علاج طبیب منسوب میداشتند و هرچه منجر از تقلیل مرض میشد
میداشتند ولی از مدتی باین سوی باین معنی ملتفت نشده از استعمال آن بعضی
منع کرده اند و بوده است که مریض زیاد بر مستعملین منع مینمایند و فرا ملیکو
که از خطاء اطبا داستعمال مفیدات اکثر بیماران و مبتلایان درد شقاق با تلف
شدند و عجب آنکه بر خطا داخل شدند و یکی از آنان که باستعمال مسهلات
و نزد جناب دامغانی بوده و یکوا این عمل دو سه باد میشد
عجب نیز از مسهل بود دیگر مطبوخ بر هندی میداده واما معالجه
با افیون چون شهادت میدهد بو محتاج آن جمع که از مهم اطباء فرنگ واول
کسیکه با نا اقدام کرده صبغ عام است که مصطفی از تریاک ترکیب کرده لادد
صبغ عام نامید و باز نمود که از استعمال آن درد و شقاق با منفعت تمام
دید واطباء متاخر از او بو جلالت شان آمید و شهادت دهند چنانکه
طبیبی او بی نام گوید که من بنفس خودم هفتصد نفر درد شقاق را از لادد نوم
صبغ عام دادم که یکی از آنها تلف نشد و بطور مشهود در رساله در منافع افیون
نوشته واز بهترین دواها درد شقاق باز نموده گوید که هرگاه افیون را
در اول مرض استعمال شود حکما البته باید برد ولا اقل اعراض کم کند تا دفعهٔ
دیگر تدارک شود و شوحال فرانسوی گوید که تریاق آن نباید که درد درد شقاق
توقف شدت درد و غلیان مع یکو اعراض استعمال تریاک کنند که نیست
تر آن آسرلت محتاج و شفا هسته له طبو و دسو انیفصتر شاهد نیست
که گوید در پنجاه نفر مریض باول مرض تریاک دادم چون جمله اعراض فرو
و درد در مدت دو شبانه روز همه ایشان شفا یافتند و دو ائی که طبیب مرحوم
باز نموده آنست که یک گندم تریاک را در چهار قیراط که مانکو شربتی داده
باشند حل کنند و هر یک ساعت نصف قیراط بنوشانند که در یکوز سه
گندم تریاک صرف شود و هم چنین اما اذا لعاب برزک دو نست سازند

بیشتر نفط از لادد نوم صبغ عام در آن بچه اماله کنند و گاهی این را با مطبوخ
پوست خشخاش بدل نمایند این است منتهی العلاج فرنگیان و لبعضی از متاخرین
این کرده ملتفت ضرر تریاک بوده آن حدث التهاب شده واو از ضرر آن علت
استعمال کرده و بعضی از اما نیز اسکاتوانا که عرق الذهب باشد و مولفهم اسکات
کرد و ترکیب کرده استعمال میکنند و بهترین عجائن آن ترکیب که بتجربه رسیده
درست و در بعضی امراض امعا استعمال میتوان کرد این نسخه است اسکاتوانا
هشت گندم کلمل ده گندم جوهر تریاک یک گندم صمغ بقدر کفاف سه حب
بزرگ کرده بفاصله دو ساعت دو ساعت بکار برند **ماده بیست وسوم**
چون از معالجات مزبوره دفع مرض کشته و مریض شفا حاصل شد باید ملاحظه نمود
که مریض مدتها نخورد و از اغذیه اشیاء سریع الهضم اجتناب فرمایند از مثل حج
دیر حلاو و کباب جوجه و امثال اینها میل فرمایند و در این حالت از استعمال
شراب بخصوص شراب قرمز خوب منفعت کلی دیده شده و بعد از دفع مرض باید
پرهیز را بعد دیده شکنند ملاکه مثل اکل میوه جات واغذیه بطی الهضم
اجتناب فرمایند زیرا که اگر خوردن میوه جات مرض برودی عود نماید
و در صورتیکه قوت مریض قلیل و بیم هزال بدن و قوی باشد با استعمال
این دوا مبادرت نمایند نسخه بگیرند پوست کنه سه الحجار مثقال
بعد دو جوشانند تا نصف شود بعد صاف نموده بقدر دو مثقال پوست
پوست دارچین اضافه کرده چهار نوبت در مدت بیست و چهار ساعت
میل نمایند **ماده بیست وسیم** تدبیر ایام نقاهت باید ترکیب
باشد از دو قاعده حفظ صحت واز الهٔ مرض ولکن در ایام نقاهت قانون
حفظ صحت بتقیط کامل بجای باید آورند و هیچ لاغری را از لوازم آن نباید
گفت که اغلب خنکی در اینجا بزرگ مایه شکستگی اوست و بعد ریح ان غذای
معروف زمان مرض دو نوبت غذای مالوف صحت باید داد و قلیلی بجا

امید مشغول نباید کرد و ما در ایام نقاهت دو سه نظاره باید دو دهان اها
از اشتهای مناسب مثل اتی تمانی و دودشک و امار و امر نقد میکنیم و در میان
اشتها گوشت جوجه و کدو نیز میدهیم و لهذا در اوایل از خوردن گوشت منع مینمائیم
و ترشی اشتها را کم و چاشنی زاید بکار میبریم و شاید اکثر معاده اینجانبان نو بلوغ
بجو پزکنیم و خود نخود جز ذره‌ای تخم مرغ نیم برشت خوردن خلاف اجازه مسافهت نباشد
و بد میکوید منده تجانا لا ابا ما بدیه رفت ما از طبیعت اعانت نباشد و کجا دجوجه
با انار دان و سماق در بابان ما نواف و هم در حالت ضعف و بیحالی هم جنانکه
صیداد دوا باشد اما کفتن او و در بحالت از استعمال شراب خصوصا شراب قرمز
خوب منفعت کلی دیده شده پس مرادش از آن ایام نقاهت است و بد بهیت
که نقاهت دو سه نظاره باید است که ضعف و ناتوانی محو شده باشد و هر چند شراب درد
چنان و ... که اعضا ضعیف و خسته اند خوب نداد و ولکن چون نقاهت امراض
در دار الخلافه اکثر اوقات طولانی و منتهی بعضی امراض دیگر است از این جهت
بجو بز مناعت مضایقه نباشد نرد در هر جا و هر وقت **ماده بیست و چهارم**
در هفتو تنکر بعد از ذکر ... استسقا مزمن با استرخا اعضا با نخ ماند استسقا
این نسخه مجرب است بگیرند جوهر فولاد بیست نخود زاده کو چوله شش گندم
با الفانیه شفت حب ساخته در مدت ده روز سه حب صبح و سه حب شام
بلع کنند و گاهی خوردن نان گندم تو بال در صبح و شام مفید آمد و چون
سوء القنیه نابع دیم از هزال قوی و بدن بوده و در نسبت ممکن تغییر مکان
و نقل مریض بکوهستانات مخصوص بلاد و امکنه که ادراهیکه دارد کرده بجا
بدون استعمال دوا شفا حاصل کردد و نیز توقف در امکنه مریض که تو شبر نادد
الوقوع با جبار قلیل است این مرض کاملا مفید است و هم اجتناب از ... اول و
اسهل العلاج است **ماده بیست و پنجم** اگر خود سر با اقتضای طبیعت مرض
بدون سبب دیگر و گاهی بخطاء طبیب دو سه نظاره با اسهالات مزمن مبتلی شود

واهمد که اینگونه اسهال هم از اول عروض طرف مزمن منفعه شود و اسهال مزمن
مجهات متفاوت فهاو ... ایام دستانه چنانکه عده مجالس اسهال هم مختلف است
بعضی بیک شبانه روز سه چهار بار بیرون روند و بعضی دیگر از ده و پانزده میکنند
در بعضی ماده متفرقه کثیر المقدار و در بعضی دیگر کم باشد و در قوام و لون
و طبع هم مختلف باشد اکثر خصوصا در ایام اول ماده متفرقه سخت عفن و زرد
گون باشد گاهی آمیخته با بلغم و گاهی آمیخته با صفرا و گاهی ماده صرف صفرا باشد
و در این وقت حالت دوران بلکه بعضی اوقات شورش و درد لا ینقطع از ناف
آمده چنانکه گاه در بعضی نعوذ انجامد و باشد که از امثال الا اخلاط لون های مختلف
در رنگ ... و بعضی امعا های کوناکون بد بیاید و باشد بعد مجلس بطن بعد بیاید
بعضی کم کم و بلند بیج دوی در نقصان ... و گاهی مدتها در از بیک حالت
باقی ماند و از هفته و ماه گذشته بسال انجامد و در این قسم اسهال نواب مجرب
نامیدن را مستحق اید و در اصطلاح الحال اسهالهای مختلف به هم رسانند اسهال
خلط اسهال ثقل اسهال بلغمی اسهال ... اسهال صفراوی اسهال ... و در لون الا معا
و ذرب و اسهال الصدید و اسهال ... و اسهال سوداوی و اسهال شحمی و اسهال ذوبانی
و امثال آن و ما هر گاه بحث در علاج اسهال مزمن چنانکه باید کرد اینهم محتاج به
تطویل باشیم لکن در اسهالات که طول زمان در آید در اول عروض مزمن معالج
بطریق اسهال حاد کفایت کند و گاهی احتیاج نیز افتد ... هم بید امیشود
و در اسهالات مزمنه قدیم نظر طبیب بر استراحت عضو و تقویت امعا حاجت
باشد اسهالات تو لید از اکثر اغذیه منع کند و دو و دیر آهر گاه از سبب
و دع غذا باشد حسب اشتها کم که کفایت نماید باین نسخه که کم یکمثقال
حصة العلم یکمثقال کچ نبات یکمثقال تو بال یکمثقال مرداسنگ یکمثقال
طباشیر یک دو مثقال صمغ عربی دو مثقال با لعاب بهدانه حب کنند و هر چهار
حب کم که وجست ... هم ... مسنونه باشد و در اسهالات مزمن

نمود
نمایم استعمال ادویه مقویه مجرب باشد چنانکه مولف زیاده فولاد و کوچوله مجرب
و ما خبث الحدید و دوده و کلنار و مازو استعمال مینمایم و بعضی کات هندی
و پوست انار و سنجرانا همین بکار برند **ماده بیست و نهم** چون در نفخه این
مرض و ما اصیل باورم غدد پوطلبی باکله و قروح خبیثه ظهور رسد جمیع
بکتاب جراحی نموده و موافق عقیده این جان نثار و دستور العمل مسطوره
در انجا عمل نمایند **جاده بیست و پنجم** این حمله کم در این ماده بیان نمودیم
هیچ گاه تو دماعیان نشده و هر گاه بسلطان قیاس سنجیم معادل نوعان
عمدا نیم عجیه نام باید غدد صناجیه در این مرض اشتعال نماید و بادمل در
بدن بیرون اید مگر انکه در کتب قوم مسطورات و مادام عواضع معقود
مشهود و مسطور کم در پایان دو سطام های حادا از زمان اختلاط مرض و
مریض در ضعف و هزال بشوراب در سطح جوف دهان و اطراف زبان و کلو
و سایر اعضاء امثال امان انسحادکو در نظر فی که فرو بودن لقمه ملکیه اشاسیه
اشهرهم بر مریض دشوار کرد دچون بعض ما بوضع و قلیلم از قانون شیخ
شرف و حب جوهر داشته حلقوم و این مرض نخست در منفیم و انکاه در اینها بالا
آمده در قولون منهم شود و گاهی سرایت چنان بعد آنها در اید که سطح داخل
امعا را مجلکی مجروح دیده و ما جراحات بشورات غشاء مخاطی معده زاهم اندرد
پیچیده تا منتهی وی و سطح دهان را بیرنکیسان بیوحرقمایی و از زیاده دیان
و کناده دهان بر این معنی استدلال کردن توان و چون معوا آشت کرد در
ظهور شود در معده و لحوم غدد دیند و غدد دها کم در هم غذای انضمو و اهضم
متورم شوند و در مینموده مبتوایم نوده غدد صماحبه را موافق حبا کن
کنیم و لکن این حادثه مخصوصیه علاجی ندارد که طبیب بحال او انسد
و باکتاب جراحی مولف را فراکشایند و استعلاج نماید و چیزی بیابد و در ثبت
خلاء نماید در جا از زوال ان ورم بر زوال بثورات منوط باشد و اقطاع شود

بانقلاع

بانقلاع مرض منوط باشد که اصل را کذاشتن و بفرع آویختن جز نتیجه
نه دهد میخواهم در مجرب مزاد متعلق به وسطاد با بدین قدر کفایت کنم که
بعض ازین جای شکایت باشد و شاید بحول الله رساله در بن میبادی نکاریم
و در ان مقاله هر چه سزاوار این مرض باشد وا دادیم **فصل ثالث** در مرض
مطبقه مخی که در عطلا امراء و انبیا و علاج آن **فصل سیم** در تهذیب فصل ثانی
انجا که عنوان نامه اغاز نمودیم هنگام طاز نمودیم که این در حضرت ولی النعم
الاشرف الاعجد الافخم ولی النعم سلطه الصدق و اعظم حیادت کرده بود که سیه مرض
در دار الخلافه اهلاک سرباز و املاک نوکر پادشاه میکند و مزاد دین ماده
حاده منفصله بافاده در پیش است که اطبای نظام از ان اکاه باید بودن
و بیان روش و مقتضای سرباز را پرورش نمودن تا این همه نفوس هلاک
نشوند و حوزه و نسل ضایع نکردد و ما شرح نظر در در مرض و علاج انها
نمودیم و درجمیع نقطه را دیده نکته بین در منهاج ان کشودیم بعضی را شرح داد
کفتیم و جلی درصحیح ذات فضیلتیم تا ملالت نیارد و اکنون شروع در نکارش
مرض سیم کرده فایده بینیم حکونه ان عهده بر اید و در ان بحث و نکارده
دارد **ماده اول** محرم و مطبقه عبارت از مرضی است حاد و مسری
که در مدت عمر یکنوبت شخص را اصلا عارض شود مانند حبه و امثال آن
و از علامات اوست تب شدید و صداع و دوران حسکه و اختلال الحواس
ظاهره و باطنی که این علامات بعد از چند روز بواسطه ظهور بحران ذبح و
شفا حاصل کرده و با عدم عروض بحران یا ناقص بودن ان منتهی هلاک
شود **جاده اول** هر چند دخود پرده و صاحب فن با
چون شروع در نحو چیزی نمایند از عهد و رسم بیا زاید تا حقیقت ان
ملحوظ کردد و کفتکو در ان از راه مبصر باشد و این همه سخن که مولف در حد
مطبقه رستم نمود از مناسبت آن سرنخو کشف نکرده چه اکر این حدود

کان من دم حرف است ذاکر خود کلام مفصلیست ما لفعل حرف است چه این مرد
هنوز میان امراض واقع است امید که امراض عدیده شرح نکرده هم چنانکه در میان
مطبقه و محرقه نکرده و فی الواقع اکر فرقه بسیاری بسعی وضع آمد میرفتن از نظم
دفا نوشتند و نسبت بدیکران لازم کردند و نوشتند بلی بوعلی از نوکیسه کان
و کم ما یکان فریک ذالحمان آن بود که مرض طفوس که منع از مطبقه و محرقه
از امراض مرکبه مخففه است از امراض حاده است وکثرت ابتلای مردم را نیز
از علاج بودن کمان داشته و عبد احسن اند که کاهی بعلت انجیر و اقیوم
کرم نسیم مثلا در یک شهر و یک اقلیم چنان انتقال کنند که ما عدا د معتد
بتعدیه علاجی در هزار نفس مرض عام مانند بعضی بیماری واحد ایجاد کنند
و این انجمله امراض در کتاب ابید بیماری ابقراط مفصل است و مخالف این را نوید
خردمند بجای دیکر منقول است و چون طبیب ماهر و سبین در معالجه
طفوسی که بوقت رجعت لشکر فرنک از دیار روس عیان لشکر فرانسه شغاف
افتاده و بغایت صعب و خطرناک شیوع یافته با چندین تن معاودت
و بیمار خدمتکار بدل جهد کرد چندانکه ما دمشقا [illegible] ازمه را و اغلب
مردکان را در لحد کرد و بکها از جمله مبتلای طفوس شد عدم سرایت آن بعض
خردمندان بعضی آمد در آن سن اطبای فرنک را این رسم و این آمد
و ما حکونه قبول میکنیم علاج بودن مطبقه که هنوز نزد ایشان طاعون محقق
نیست و که قبول کند سخن بی بها را کسی که احمق نیست و من خود مثنا آمیزم
کسو را که سه بار بمطبقه دو چار کشته و سه سال پیش مبتلا در سر باز
ماند و با نوبت چهار شده و اما کفتن او که این علامات بعد از چهار روز
بواسطه ظهور بحران دفع و شفا حاصل کرده و با بعدم عروض بحران با ما فعی
بودن آن منتهی بهلاکت شود پس در این سخن هم را سخن است لازم نیست
که اکر بحران در مطبقه نباید کار بحران چنان کند چه میشود مرض بر نود

بلکه همه این رسوم در مرض دو سطاد با موجود است در زیاده بر آن جمله مبهم
الدمی چه از آن مشهور است سایر اکر حد درست خواهی باید نخست از مطلب الکافی
یا بی الحیاه را در تحصیل ثمره این بود که بنا شد که یکی از اخلاط طاعون
و دیکر یا اصلیون نامند معتقد طایفه اول آنکه هر مرضی که در بدن حادث
شود البته اختلال حال اخلاط و تجاوز آن از حد اعتدال و میل آنها از سوء
مزاج بر آن مرض باعث شود و دائم که اختلال حال اخلاط را بعلاج خود مشروحا
دیده و مبادی و تصور آنها را سانح میشوند و اما طایفه دویم پیش کویند
که وقوع امراض و شیوع امراض با اعتدال اعضا موقوف باشد و التهاب و تهیج
نیز هم کان در هر جا معروف و هر طایفه در اثبات کفته خود با انطایفه دیکر
تعصب ورزند چنانکه مباحثات و مسئله ها دارند که کفته اند یکی هیچ نیز نزد
و ما کویم که هر فرقه را در مرتبه فعال حال یک اقوال است چه حدوث
علل کاهی از این کاهی از آن کاهی از اشباح و کاهی از ادراج است و هم
حدوث هر یک از ابتهام اند یکی را لازم دارد و ما این مطلب جلیل را
بروش دلیل در مقام خود باز کفته ایم و با اجمال و تفصیل در ایجاز و طراز

بعضهم

چون این همه بدانستی در خصوص مطبقه میان اهل و طایفه خلاف است بعضی
و در دو مرض و حمی و شیخ و [illegible] و اکثر اطبای فرنک کویند که مرض مرقوم از عفونت
خون و بیرون آمدن از سایر تعدیه و خرج و جالینوس کوید که سخونت
خون صفرا این عفونا را باعث کفته و ما خود این مسئله را بعضی از متاخرین
اطبای ایران زمین کویند که از تورم و التهاب معده از آن نواحی ایجاد آمد
بعضی از یاد دفتی عروق کتابه حوالی این همه شفا و اضح بود مطبقه
نیز از این میان بوهم کسی متحقق باشد و همین نیز باشد در دفتا ذکر کرده باشیم
واما کفتن او که محرقه و مطبقه عبارتست از مرضیست حاد و مسری که در همه
عمر یکبار شخص واحد را عارض بود و مانند جدری و امثال این نیز سخن نیست

کرطعان

باغات صناعت بکلی زوال پذیرد **ماده دوم** بدانکه اطبای فرنگستان ماده
محرقه و مطبقه را جنس واحد دانند و اطلاق لفظ تحمیت شدت و ضعف آنست
چنانچه اکر علامات متعلقه بدماغ از قبیل حمی و صداع و حصبه و امثالها
خوانو و قلق و اضطراب و غیرهم شدید بود آنرا محرقه نامند و اکر علامات
مذکوره خفیف باشند مطبقه خوانند **جاده دوم** از فحول اطبای
یونان و سریان و ایران اتفاق منعقد است بر آنکه مطبقه عبارتست از عفونت
خون در داخل عروق و محرقه عبارتست از تعفن صفرا در داخل عروق
نواحی قلب و گاهی هم از عفونت بلغم مالح یعنی بلغم آمیخته بصفرا در نواحی
مرقوم ناشی شود و جالینوس وجود مطبقه را در عفونت خون انکار دارد و
و محرقه را خلاف رای تازه مثل انداز شمارد یعنی رای او خلاف کتب مؤلف
کتاب باشد چه مؤلف مطبقه و محرقه هر دو را از عفونت و فساد خون دانسته و جا
لینوس آن هر دو را متفرقه اندکی تلخی و از عفونت صفرا کوید لاجرم میان
این دو سخن تقابل روشن باشد و بر ما در مقام خود قبول مستحق شرح داده ایم
که جالینوس را خلاف با بقراط در اسم ثبت نزد درستم چه او تفرقه میکند در
در علامات و علاجات میان مطبقه و محرقه و هر چند این امراض ما بر دو هم
که از فرنگیان مطبقه و محرقه را از یک جنس شمارند و علامات تفرقه
کذارند لکن علاج اتحاد داده اند و مرض بیک روش و بدو روش باشد چنانکه
مؤلف کوید که هر دو یکی و تفاوت بدرجات است و فرق میان این دو در علامات
خفت و شدت اعراض باشد چه محرقه را حدت و حرارت و التهاب و از مطبقه
بیشتر پوست و این سخن از متأخرین اطبای فرنگ مدتیست که در جهان
و لکن تقریر خود شان دلیل نقض آنست و ما در اینجا تحقیق معتقد جا
لینوس میآوریم انکاه محاذ شیخ الرئیس را که بعض ما توضیح مسلم است شرح دهیم
و پس از آن هوای اطبای فرنگ را بیان سازیم انکاه باطل را رد کنیم

و معمول را منفرد و عقد را جرح نمائیم پس کوئیم چنانکه شیخ بقراط کوید که مطبقه
عبارتست از عفونت خون در داخل درون عروق و محرقه عفونت صفراست
در عروق نواحی قلب و این سخن مقبول بیشتر یونانیان مقبول و مذهب
جمهور فحول بوده چون جالینوس پدید آمد در این سخن جدال کرد و نکفت بد
بلکه کوید چنین و چنین بطرح کرد که خون عفن صفرا باشد پس بیان عفونت خون
مقصود نباید و اطبا خاصه مترجمین کتب یونان از این سخن بشبهت افتاده بودند
بعضی بر جالینوس انکار کردند و لکن نیز بعضی را اعتقاد نبود و ردند و زادی که
بر انکار افزوده و عوض رای دلیل نموده بود سخن بقراط در ساعت عفونت
چه شد که خون صفرا باید با استحاله دیگر باشد مثل انقلاب آب لی استحاله
لا محاله صورت بکیرد مکر در زمانی و سخن در حالت خون است بعبارت دیگر زمان
دیگر انکه خون چون عفونت کلی کرفت یعنی احتراق پذیرفت لاجرم رقیق آن صفرا
و کثیف آن سودا باشد پس کفتن که عفونت دم نیست مکر حمای صفراوی
البته کزاف باشد بالجمله کزاف کویان هوای نفس از دامن جالینوس او بحث اند
و بر سخن شیخ انکار نمودند و لکن اهل خود سخن بوزند و کفتن روشن پیدا بود
و خویشتن سخره دانشمندان نسازند و امروز مذهب شیخ منصوص است و
کسوت رای جمهور است و فرنگیان که خواستند [illegible] جدا کنند و امثال
امزجه و اخلاط و ارکان [illegible] نمایند و از دم صفرا که مذهب منسوخ داده
طبع طبیعت پرستان نیز ادرسوخ داده دم زنند و بر ارباب معقول منقول از
ارباب رای و اصحاب عقول نکنم زنند لهو بهم بشند تازه میرون از قانون
انداخته فرنگیان را در ان سالی و دفع قسطاس را در ان وزن نبای آن بی
محسوسات و ماخذان بتجالات مترتبات لاجرم در مقامات بلند و بر فهاد
فرو ماندند از انکه جز محسوس نه بینند و نداند در این مسئله غایت نکو
انکه ما چون خون عفن شود صفرا کردد نداریم و با انکه در دلیل خلطی که شود

باشد در بلغم و حمیات حاده مزمنی باشد صاحب بحرانات مطبقه و محرقه انچه
مبدا انها مانند دران مندرج نشد و ما این جمله را نامیم مگر انکه مدار این امراض
پس از تشریح دم باز کردن جثه های مردگان خون را خلاف سایر امراض
دقیق و فاسد و متعفن در تمامی شریانها و در بطینات دل و در بعضی بالمزج
و مختلط بهم متعفن دیدیم و منعقد دران ملاحظه میکنیم و همگان دیده اند
که در دم سایر امراض خون بکلی در آورده فراهم اید و چون حال اینگونه
مطبقه و محرقه مرض واحد و تفاوت را با ختلاف درجه باز نسبته گوییم
چنانکه سایر امراض هم صاحب بحرانات و در همه یکروز معین بحرانات باشند
چون این جمله بدان سو باید بعضی تشبیه که این کشف فرنگیان چنانکه
از کتب مفصله ایشان مستنبط میشود بمیزان درست سنجیده نیست علت
انکه در محرقه و حمیات حاده با اختلاف مشاهده چون بحران را ب منکشند
یکی را از بحرانات کبیر بعضی پنجم و بعضی ششم تا نهم قرار داده نهند حمای عفنه
خبیثه نام کذارده اند که همانرا فرانسه طیفوس خوانند و این جمله اعراض
و تب محرقه است که کاهی اول مقید عارض میشود و اغلب و اکثر مطبقه
بدان منتقل شود چنانکه منتقل میشود امراض مختلفه الحقیقه بهمدیگر چه
پوشیده نماند که مطبقه از غلیان خون اضافی اید و چون فساد خون شدت
اشتداد پذیرد چنانکه دقیق و غلیظ از هم بکلی افتراق کرده بعضی انکه محال
احتراق رسند و از صورت دم و تب بگردد دفعة کسوت صفرا و تب پوشد
مر بود محرقه باشد و عبارتم خود مفهوم در این سخن بی را تامل
کنند و باحیای فرض انکار چون این جمله را بانصاف فرو نگرند عقلا
معلمان بزرگ فرنگ را نباید غالب نامیدن مگر تو لایحه دیدند و امید
که هیچ اذکی مرا بر یکبار دهید دلیل غلط کوئی نسازند که منقعیان سقط
و شعبده نا دانند **ماده سیم** این مرض را فرانسه طیفوس گویند بعضی

حمی عفونی و فساد در دم و دلیل حکمای فرنگستان بر اینکه ماده محرقه
و مطبقه از یک ماده میباشد اینست که میگویند بسیار دیده شد شخصی
مبتلای مطبقه بوده پرستاران و متعلقان او بواسطه مجالست و معاشرت
با او و سرایت مرض یکی محرقه و دیگری مطبقه گرفتار شده و اگر ماده
این دو مختلف میبودند هر اینه از سرایت یک ماده دو مرض مختلف عارض
نمیشد چنانکه از تخم گندم هم گندم و هم جو نمی اید درو نمیشد بل از اختلاف
ضعف و قوت حال معلوم میشود که از گندم لاغر گندم چاق و لاغر هر دو
سبز شوند **ماده سیم** پس از امعان نظر در اصل گذشته و فصل بالا
نوشته بنده از انچه ذکر محتاج شرح باشد و با درستی عقول و
جرح که همه مقالات این تقریر را بنیاد منسوخ و تکذیب معاهده از خم
اما انکه مطبقه از یک بنیاد بد و تسلیم سرایت کرده و یکی را مطبقه و دو
را محرقه دو چار ساخته لاجرم ماده این دو مرض متحد باشند پس این
سخن اندکی تفرض میخواهد تا وجه احسن مقصود روشن کردد مختصر انکه
سرایت مطبقه و محرقه مرید هیچ است و مزید وهم اماده که موجب تلف
باشد پیدا نیست پس چگونه از مقدمه ذاتیه البطلان اخذ نتیجه توان
دوم تفرض تسلیم سرایت با ستعداد دو مرض خلط الفطاد چه شود که ماده
علاوه که در امراض مسریه بیان ماده ذکر را اطبا از سفیهم منفصل تسلیم
منفصل پیدا نشده اند و همان اعلت مستقل علت نکاشته اند مقتضای استعداد
مزاج و نایس و با گذشته در یکی عونیک صفرا کند و او را عفونت شادت
و در دیگری خون بوده و او را فاسد کند و او را مبتلای محرقه کرد
در دیگری مبتلای مطبقه اید و با انکه خود هر دو با اول مرتبه مطبقه که بند
یکی بحسب استعداد دو محرقه انتقال کند و دوی تا اخر مرض همان
طور را نکاه دارد و این سخن خداوند انصاف را درک مرتبه بداهت باشد

واما استدلال بآنکه از یک جنس تخم درختان مختلف میروید واز دانه کندم
کندم وجو نیز بدید نمی آید نیست غایت مدارک ایشان و همیشه با امثال این
سخنان خرم دلند وشادان و نمی دانند که فرض قبول رایت مثل با ممثل
مطابقت ندارد بلکه مثل در اینجا چنان است که کوئیم ظهور نطفه و محرقه
از امتزاج مطبقه بدان ماند که اینهی میخ خشک وخالی مرده هیم که در آن زمین
هیچ حبه تخمی نیفتاده باشد واینهی بدان قرار نرسیده چون دلو نب آب بخاک
خشک در آمیزد واز اثر آفتاب امتزاج دست دهد لاجرم از آن خاک با خلاف
استعداد نباتات گوناگون دروید وباشد که از خار هیچ گیاهی نروید ودود
جوارکو که با اختلاف دروید زانها فرض ارد ذلک مبلغهم من العلم کویند
وهم کسی دانند که در رایت استعداد نیز دکر این شرط است و مشاهده شده اند
کسانیکه با صاحبان امراض حاد و نیز مثل طاعون وجوی وافرنجه فرادکونه
معاشرت بلکه مباشرت کرده اند واصلا افی بدیشان نرسیده وگویا
مؤلف خود نیکو داند مگر آنکه حالا اقرار نموده اند که اصحاب تجربه در تفتیش
هوای اطاق مبتلایان مطبقه مجهار کو سیده اند ومانده که از تخم عدوی
توانند فراهم فضاء مشاهده نکرده اند چون مادا چکونه دفا باشد که اینجا
تخم عدوی اثبات کنیم انکاه ما رایت با عماد مواد دوم مخالف کرده
اسباب وعلامات ودلالات واشارات وتعبیرات وعلامات غایب
نفسا دوادر استدلال نمائیم سبحان الله خفته در مطبقه خالق ومنشاء
وسائل دردد محرقه صرف کشنده وهاد وافی هردو مرض در همه جا با
همه یکی مقابل و بیش اینطایفه بکه فرهمانل الحاصل چشم بکشاد و بکو
جاء الحق وزهق الباطل **ماده چهارم** دلیل اینکه امراض از فساد وو
دم میباشد اینست که چون بعضی از مرض محرقه با مطبقه هلاک کردید خود
تشریح هیچ تغییری در او دیده نشود مگر فساد دم ورقت وسواد آن که در شریان

ودر یکدیگر نوع در یک میباشد وهم چنین عروق واغشیه دماغی که مبتلی
از دم فاسد در فوت اند بخلاف سایر امراض که بعد از رایت جمیع دم شرایین اعضا
واغشیه دماغی مجذوب او وده کردیده جمیع شرایین خالی از دم میشوند و این
دلیل کلی است بر اینکه امراض از فساد دم عارض کشند ودر هیچ عضو مخصوص
دیگری تغییری دیده نشود وهم از این دلیل وسبب فهمیده میشود که چرا کاهی
دماغ شدید وحصبه ولحشر خون مرده در تخت جلد وبا استعمال القدم
در امراض نطفوی میشوند **ماده چهارم** مؤلف کلام در مجموع
مقام کویا الجناء نظام را بجای دمیم عظام نهاده که بلا اخرام انبکو بنا و
خرام نهاده با خود مارا جواب نداده که افسانه میکند ادد واکر این سخن
فاش خواهی وشبه او مباشی بهتر پیوا انکاریش نمایند بوم منصف انسکار
کنم ندانم تاچه شکارکنم خدای داند نفعی نرمی جنیم وبا حسیفی و خفیفی
تقدمه باید دانست که تقلید در علوم طبیعیه خاصه طبیه نا
شنید بلا است چنانکه ابوعبیدیاد وتعالی برین شیوع ناملایم چند
نادملام فرموده و بکفتن هذا ما وجدنا علیه اباءنا سرزنشها کشیده و
تغییرها نموده ومامیدانیم که بقراط وجالینوس از فرقه یونان و حکمای
خواص انسانها نبوده اند سخن طاعنج بر ترجیبنده قادح نباشد هرچه از
فرقه فرنک وبا همین طایفه در اکثر اوصاف هم توارد وهم سنک بوده اند
دعلم بلاد دانشمند ومانیز دارند وما هیچ وقت امثال جالینوس را از اهل
حکمت ونامور تر نیابا شمرده ایم کیفی که در طبایع ومعارف بکشته اند
میتوان اعتماد کرد وعقلا از او اعتقاد میتوان ساخت حکیم بزرکوار قدیم
ادوار خود بوده دانش که از ارسطاطالیس کردد نظر ما برای شیخ رئیس
پس اکر جانب ترجیح رای جالینوس و بقراط دهیم نه آنست که استخوان افتادن و نو سید
را بوده شمرده ایم وبابا طله دررسالة اصل حق نام بوده ایم بلکه بنای عمل

بعنوان کردن خواص واطاعت امر فرمان فرمای مطلق نیست که خدا العلم من انواع
الرجال فرموده و هر جا حظ شوغ بر نیستوان کوش فرا دهیم و در بن مقام کردا سخی
صدق دای شیخ را فرا مینمایم در کفهای فرنگیان مبالات نمیکنیم محض
اتباع خواص والا باد ها غلط این کرده دنبه ایم و تصحیح ناده ایم اکنون
میکوئیم که کفتن این که التهاب مطبقه و محرقه نمیشد مکر فساد خون در میان
اذا، فرنگیان مشرح ضعیف و مسلکی ناهموار و سستی است چه مشاهیر فرنگ
امروز از طایفه صلیبوز اند که فساد خلط را هیچ معتقد نمیشد و جمیع امراض را
نسبت بتغیر و تهیج والتهاب اعضا، صلبه میدانند و بخصوصه نام مطبقه و محرقه
را التهاب حاد ذاتی معده و معای حقیقی میکنادند واستدلال میکنند که هر که در
تشریح دم هر جا جثه مردگان مطبقه و محرقه را باز کرده ایم غشاء مخاطی معده
و امعاء علیا را ملتهب و متغیر دیده ایم پس محرقه و مطبقه نمیشد مکر التهاب
حاد ذاتی این اعضا چنانکه سرسام ورم والتهاب دماغ و ذات الجوانب و ذات الرئه
التهاب ریه و ذات الجنب التهاب حجاب مستبطن اضلاع است اینک بعری از معاصرین
معاد فرا این کرده بعبارت مجمل ترجمه میکنیم تا صدق مدعا بر همگان روشن
شود و کلام مدقق نزد همگنان متعین آید بدو سبب که از مشاهیر اطباء
فرنسه و متاخرین و مهندس نخبات نزدیک چنانکه نسبت ما از معاصرین
محسوب میتوان داشت در مولفات خود هر جا از حمی محرقه و مطبقه بتعبیر التهاب
معدی و معوی کرده و او اعتماد و مزمن و دائم منقطع تقسیم نموده و حاد دائم را
درجات کثیره قرار داده و اولین درجه را التهاب معدی معوی حاد متوسط
الاشتداد نام بوده پس کوید که این را سابقین حمای غلیانیه و سوخوس مطبقه
کویند و درجه دویم را التهاب معدی معوی فولوفند نام نهاده و در عوارض انکه
از درجه نخستین شدید تر و مصاحب انرا با اسهال صفراوی تفریق کرده
و سیم را مثل دویم و همراه اسهال مخاطی قرار شده و درجه چهارم را

التهاب

التهاب معدی معوی کبیر الاشتداد خوانده و کفته که دیگران انزاحما و ضعف و تب
عفن خوانند و اعراض آن را بغایت شدید نشان داده و درجه پنجم را التهاب
معدی و معوی کبیر الاشتداد که با اعراض التهاب دماغ یعنی دلایل سرسام ظاهر شود
و کفته که این را دیگران حمای خبیثه و عصبیه و غیر منتظم کویند انکاه تفریع نمود
که در اینجا التهاب دماغ عبارت از التهاب معدی است و باشد که زوال التهاب معده
در ازاله التهاب دماغ کافی باشد و درجه ششم را التهاب معدی معوی صفراوی
نام نهاده و درجه هفتم را التهاب معده معوی مجاری نام کذاشته کوید
که اکثر با شرح مصبه و سو هضم و قرحه همراه باشد و کوید که این را دیگران
طیفوس کویند و معظم مهره اطبا همین حمی را در سه مرتبه تفهیم کرده اند و ما را
لازم است که اعراض مرتبه کانه هم چنان که او کوید بشرح بیاوریم انکاه
بجانب مطلب که انیم که در افراد اعراض مرتبه درادی از مفردات ادعای ما قوا
نهاده اعراض درجه اول سکینی و فساد سراسیف پایان عضو و تجزی و دندها
کوچک و تشکی خلاف کوشکی یعنی منها مبتل باشیاء سیال و تحلل و حمی معا
بر سوی خاد و عادت میل بر طعام خصوصا از جنس لحوم و در سوم و دمها
سبک پشت سر آن کومی بدن زیاد و بنادل این هر دو بمشاوبت املاء
نهائی نبض و خوف وانده و ادهاش اطراف خاصه دستها و سنکینی سر و درد
زانوها و پریشانی خال خواب و درود مانی اعراض ان بیم خوردن دل و دبا
تشنکی و کوچی بدن و بطلان شهوت و درد دست و پا شادن واندها و هنکام
واکراه حرکت و صدای کوشها پیچش و نفخ شکم و کاهی

اعراض ۲

اسهال مواد عفن و بدبو در باخون سبنه و سقف و کوچی شود نازه و خشکی
نهنت وصف و خواص نبض و اسهال مجلکی با ثوابی اعراض درجه اول و دوم
فراهم اید واما اعراض دماغی در اینجا چون حساده و دهنه دنه و سنگینی
دکه و فدد خواص خاصه بصره سنکینی کوش وکوفتکی زبان وخوابها خوابناک

بدون خواب و مراد از آن بعض هذیانات پیش چشم و اشتغال خاطر بدان و اما
درد سر که ادام درد و سوزش و کرختی اندرون و خاصه درد شکم و آن نواحی
توقف دست نهادن بدان و ظهور ضعف اعضا و تشنج عضلات و جنبش
ادماد در هذیان و اضطراب و در [illegible] سیستم و [illegible] بد مبتلا اند در وقت
خاصه در نواحی سینه و پشت و بالای بازوها و ذراعها آثار [illegible]
[illegible] نزدیک نمایند [illegible] سرخ و قرمزی کرده و بود [illegible] و نیم ذال
بر بود آنگاه شرح قلوص که از آن باشد که به پایان [illegible] دردودی ساقها
[illegible] رسد و خون مرده [illegible] آمده آید و نضج کرده و هم این حالت که
[illegible] هیچ [illegible] شوند و گاهی ضعف اعراض و این [illegible] مقادن
باشند و این است ظواهر مرضیه که فراهم آمدن [illegible] ذات طبقوس خوانیم
و گاهی بعض و قرمزی کونیم و چون دم و شکم فرزندان بدان باز کنند بالیاخ
شناسند که این هر از التهاب غشاء نخاعی و سالک هضمیه و در دماغ و نخاع
و هم باشد که این التهاب جنسی از اعراض ایشان التهاب و سالک هوائی و در دیوف
ما اعراض سابق اندر لاحق آید و [illegible] نفس و سعی کونها و بیرون آمدن مواد
[illegible] خون الود [illegible] و گاهی شرکت کند التهاب غشاء مستبطن اضلاع
بدایتها و انوقت اعراض بیشتر و سنگین نماید و بجهت [illegible] اعراض
طیفوس منتظم نباشد و [illegible] که از برای آن طرزی منتظم قرار
دهند و آن خود آشکار است که ظواهر مرضیه اختلاف پذیرد باختلاف
بودن هجوم مرض در نخی و نه در نخی و بودن سلطان التهاب در نواحی
دماغ و سالک هضمیه و انضمام التهاب دیگر و با التهاب مستبطن اضلاع
بدایتها و در زمان باز کردن دم طیفوسیان و تشریح نمودن جثه مردگان
آن هیئته غشاء سالک هضمیه و سحایا بعضا [illegible] ملتهب باشند
و ماخوذ آثار التهاب در دیگر عضو مشاهده کرده ام و بدان در عجبا معلوم

و اکثر ذبل التهاب معکرمعی مراد داریم که هیئته التهاب آن نواحی بر التهاب
دیگر از دماغ و اغشیه دماغ و دیگر و ظهور استیلا و تقدم دارد و این
مرض کم است که تعرف بعضی شخصی باشد بلکه اغلب و تا آید و بطریق عدوی
منتقل شود و در مجمعها بزرگ ازدحام و اذا اند و فهاو و دعام شکست
لشکرها و بست کشتیها هم اتفاق افتد و آن در بلاد شمالیه و اقالیم
معتدله بیشتر باشد بلکه در بلاد جنوبیه هیچگاه مشاهد نشده و هلاک
آن هولناک است و اما صفات تشریحیه یعنی آثاری که بعد از باز کردن
جثه مردگان بر چشم تعرفی مشهود و محسوس نیست سرخی رنگ غشاء مخاطی
سالک هضمیه است و انتفاخ کلفتی و قرح آن و اغلب آنکه عقد ها نیز باد
هم که با اجزاء ملتهب سالک بر آیند ملتهب شوند معنی است آثاری که
در دم باز یافته ایم و سرخی رنگ متفاوت باشد از سرخی گلگون تا بنفش
کشد و این سرخی گاهی منقط و گاهی مخطط و گاهی بهم چسبیده و امیخته
باشد و گاهی اتفاق افتد که فضای بزرگی از غشاء غدد هضمیه که سعه
آن چند قدم باشد فرو گیرد و کلفت آن هم مختلف باشد و اغلب آنهم به
قرح بمنتها و معاء دقیق بطرف ثلم اعوری باشد چنانکه مقام قرح بود
گاهی مثلا تنج شود و التهاب گاهی بطول رسد که در مرض طوالیها باشد
و کم است که این قرح در معده ملحوظ شده و هر یک از وسعت و عمق
و معدا آن هم مختلف باشد و گاهی چنان افتد که معده و امعا سوراخ
شوند با نفست کلام برو سیر که ما با نقشه نقل آن نودیم و چون کلمات
و مقالات مهره متاخرین اطبای فرنگ بدین تفرقات قریب است از طول
حذر کردیم و هم از اینجا کیفیت کفتن مولف و این کلام است برابر که این مرض
از فساد دم عارض گشته و در هیچ عضو مخصوص دیگری تغیری دیده نشود
چه جمیع مخففین متفقند بر آنکه هر چه آثاری در بدن ظاهر شود حکما

التهاب در یکی از اعضا پدید آید سهل است هیچکدام رفع ندیدن محقق
نمیشود که بیشتر لازم داشته باشد و آثار التهاب معده و امعاء
دهم اینها بعد از تشریح دهم ملحوظ نشود حتی در غلیظ [illegible] و جرم حصبه
و ابله و ابله سیوندی و ذات الجنب و ذات الریه و امثال اینها مانند که هر [illegible]
شدید با اینها لازم نبوده دردهم نمود که آثار التهاب معتد و معی ملحوظ نشده

ماده پنجم چون رشاد و علامات این مرض موجب انزعاج عام [illegible] از
حکما و اطبا معلوم است لهذا تفصیل آن را لازم ندانسته و با اختصار در اکتفا
نمودیم و تشخیص آن از نوبه [illegible] قبل [illegible] کنده تحمّل کشته و به معالجات [illegible] تفصیل
ذکر خواهیم نمود **ماده پنجم** ماده اول کتاب [illegible] ماده ششم
فصل تفصیل علامات و اعراض مراتب سه گانه مطبقه را تشریح خواهیم
ایم و در ماده چهارم این فصل مذکور است صفحه که اکنون گذشت
در اعراض مطبقه نقل از [illegible] کردیم که [illegible] کشف مراد در شفقه شاد
مینماید و لی حقیقت مرض کما هو هو محقق نشود تا اسباب و علل و
اوضاع و موادان روشن نباید و چون باید مساعدان به ملاحظه باید
کرد پیش از این معالجات را نداشتم و شرح و فصل را بعوا دانسته خواهیم کرد

ماده ششم اکثر اوقات مقدمات این مرض عرض کسالت و
دهن اعضا و عدم اشتهاء و هم و غم مفرط و دو وحشت اشتباه هولناک
در خواب و اضطراب میباشد و چند نوبت بعد از ظهور این مقدمات
قشعریره مکرر و ناخوش عارض و بعد از آن حمی مشتعل گردد **ماده**
ششم گفته ایم که هر مرضی را سببی باشد منقسم بچند قسم و بالحقیقت
که هرگاه این مرض عدوی باشد انتقال ماده عدوی بشخص مستعد
سبب انفعال سلیم گشته باستقلال الخ العود مرض خواهد کرد و هنوز
هیچکس اینکونه بودن مطبقه بلکه مجموعه هم منتقض شده و اسباب صحیه

این

اسبات
این دو وقت زیاد است و چنانچه در مرض و سنطار یا گفته ایم و اغلب در جنوب
از معتدل این مرض نمیشد بعضی این مرده و در هر سن بهر مزاج و هر صنفی از ذکور
و اناث اتفاق افتد و اگر ترجیحی از اینها در میان باشد البته مزاج دموی و سن
شباب باشد و بعد از آن هر از حال بر اوات و بود که یا اسباب صحیه حوادث
هواست خاصه زمانیکه بر طوبت امتحه باشد و پس از آن کرت عرضه بدن است
بر آفتاب و استعمالات حاره خاصه که پر از بخره و یا حمام بخاری باشد و از
معتدلات مضره باشد هوای گرم دسته و مصعد بخارات دیگر مثل مریضها
دادن و هنای بزرگ و زندانها و کشتیها و شهرهای تا پاک خصوصا بر مکان
محاصره و نوقف در مجمعها و بزرگ و بودن بیک نقل دهنا و الغاء و ذاکه و ادنیا
و افراط در استعمال معترات و خصوصا عرقها و هم چنان افراط در ماکولات
مشروبه و اغذیه شدید و شور و ادویه حار و هم چنین اغذیه دیر هضم و بد
گوارد هم محرک این مرض میتوانند بود و بر کشتن بعضی از این جلد بیا لمس خا...
و فکر این برکشتن بنا گاه و بیکبار باشد و کاهی احداث میکند این دو
مرض را اسباب دون مواد مثل سیلان اینها معتاد باشد مانند بخاری محدود و ...
و هم چنان احتباس خون حیض و یا بواسیر و امثال آن در باضات شدید بلا ...
فکری و بیداری و تب دوز کاری و عوارض نفسانیه موجب اند و هنا کی و
و شوم سادی و این جمله میتوانند که متمم هم واقع شوند و آنچه از اینها ...
المنابع تجربات عظیم است کثرت تعاطی ادویه مسهله و مقیئه و بعضی مسهلات
و سمومات و ادویه محرق و تند بو و آنها که در حالت عرق کی بدن
و بعد از عطش مفرط و غیظ شدید و آنچه که معتنع ملتفتند از احتیاج حقنه
مفنه و یا از ابدان مبتلایان این مرض خصوصا در انکاه که در جاهای تنگ
فراهم آمده باشند و بساز افتد که گفتیم که این دو مرض با اکثر التهابات حاده
همراه باشد و میتوان اینها را اسباب این مرض قرار داد و هم احداث میکند

این دو مرض را سوختن معده و نیز از بدن و حرکات ها و درد‌ها و بیرون آمدن مفاصل
مظلم و کشیدن اوتار و شکستن بعض استخوانها می‌بود و هم چنان علل بدیها پس
از این قبیل زیاده درست بنمایانیم که سبب مستقل مطبقه عفونت خونست که انها
معده و امعاء علیها از آن مزاید و بجهت نزد اعاظم باهم مثلا دمند و اینها
هم مصیبات و مقنارات علیشه چون خون بعضی از اسباب سابقه در علت
بحرکت آمد اگر بعلت همان حرکت و فوران احداث تب نمود بدون اینکه عفونتی
در آن پدید آمده باشد آن تب را سونوخس نامند که بعمان ما معنی غلیان است
واگر کار از عفونت درگذشت و مجد عفونت رسید آن تب را مطبقه نامند
و بدین جهت که هر دو از خون عفن بلا واسطه طبیعت اند یکی مستکمله و از خون
صالح با قتضای اسباب مبلغ عفن میشود پس اگر روز بروز مقدار متعفن
کمتر از متحلل شود آن را مطبقه متناقصه خوانند واگر آن هر دو باهم در مقدار
متساوی باشد مرض را مطبقه متشابهه گویند واگر مقدار متعفن بیشتر
از متحلل آید آن را مطبقه متزایده نام نهند اینست سبوح اطبا از عهد اقراط
والحوالی اعیا درست و کیفیت تحلل و تعفن از سلف و نفس اعراض وش
باشد واگر عفونت کم بجائی رسید که احتراق درست در آن دست داد
وغلیظ از رقیق متمیز گشت و این متحلل بصفرای حاد عفن گشت آن را محرقه
گویند وگاهی در صفراوی بعض ولاغر اندامان این مرض بدون تقدمه مطبقه
اتفاق افتد و ما هرگز نادر نخواهیم کردن که سونوخس از جنس مطبقه باشد
و با مطبقه پدید آمده خون عفن از جنس محرقه نتیجه صفرا عفونت باشد
و چون کیفیت مرض و حیثیت اعراض باز نموده آمد دیگر به شرح و جوج
دو عقد بپردازیم **ماده هفتم** در این بین حواس ظاهر و باطن
مضطرب شده و ثقل سامعه و سبهای خافت بهم رسیده لون متورم
باخته و قلع کرده و نیز از علامات او سواد زیاده دندان و زبان خشونت

ان وگاهی اضطراب حواس و هذیان بجدی زیاد شود که مریض جنون زده بیمار
لباس خود را بدرد و هم خشونت و حرارت در جلد بهم رسیده نبض موجی و متواتر
شود و مادر زاد دیده شده که فرقه نبض درد دقیق از بکشند و بسیار تجاوز
نموده و معقد فقد نشود و این از علامات رحم است **حاده هفتم**
معروف است که میان معده و دماغ نوعی مشارکت مخصوص است اگرچه سبب این
مشارکت معین نباشد و هر فرقه طی کرده باشد پس از اقتضاء محالی معده
و عفونت خون در آن نواحی گاهی با اقتضای اسباب وقوف دماغ محض
بهمان مشارکت باشد و بنی چنین هنگام از امراض دماغیه و علامت اعلاء
عصبیه اثری در مریض ظاهر نگردد وگاهی بهمان جهت آفت بدماغ سرایت
کند و این معنی که فعال دماغ بجهت آفت معده مختل شود بدون آنکه هیچ
در خود دماغ پدید آمد وگاهی هم رسد که خون سرایت بعضا پیدا آمد که در هیچ و
آن هم احداث کند و مشخص است که در این هر دو صورت اعراض اختلال
هم ضعیف و در صورت دوم قوی باشد و باید بگوییم که گاهی التهاب در هیچ
واعضاء مشتمله بر آن اتفاق افتد و در وجه سرایت بمعده نماید
آن هنگام اختلال قوای دماغیه بر اعتلال قوای طبیعیه مقدم و مقترن
باشد و این خود سرنام است که منقسم بچند قسم میتوان داشتن مثلا
ثقل سامعه در امراض معده گاهی اتفاق می‌باشد که افعال معده و دماغ
با دو تاج اختلال پذیرند و این عرض و خفی بلکه اغلب در دو زمان
بحران و اهمیت و از جمله علامات معتبره باشد و دلالت کند بر اینکه دماغ
مواد نواحی خود را با طراف پاک کند و این بناشد مگر از اقتدار آن بدفع
مرض و چون مرض دماغی که سرایت در وی داد و وقوع شود کشنده نباشد
التهاب والتهاب معده و معا هابل نخواهد بودن وگاهی متعاقب ظهور
اعراض مرضیه محرد حال شمارند مطلقا و چنانکه

اعراض مطبقه و اعراض محرقه نوردیدیم و متفرق در بیان کشیده ما را داعی اعادهٔ دوم
و افادهٔ نیست از آنکه در شرح مادهٔ ششم فصل اول رساله اصطلاحی شرح
مستوفی از اعراض مرضیه مطبقه و محرقه و تمیز ما بینهما آورده‌ایم چنانکه گاهی
کسی تعمل بصر و تأمل نظر فرماید همه را بجای خود شناسد ولی با اعلام اینکه اعراض
که مخصوص محرقه یا مطبقه است که در حالت اشتعال محرقه است در ایجاد دو
نادره ذکر میکنیم که خالی از فایده نخواهد بود اول در لون بشره خاصه
وجنه‌ها در مطبقه مایل بسرخیست مگر آنکه یرقانی باشد و در محرقه مایل
بزردی و کوفتگی است دویم حالت چشمها که در محرقه خشک و با اعتبار
مگر آنکه دمعه منعقده پیدا شود سیم حالت زبانست که در محرقه جرم
آن همیشه خشن و خشک و زبر است و مادهٔ آن در غلظت و دفع معتدل
و در لون سیاه هست و اگر لون دیگری آمیخته بآن باشد در زیت و اگر محرقه
شدید یا نادره ملاحظه کرده‌ایم و هرچه نادره کمتر جرم زبان خشک‌تر
در ذات مرض بیشتر است ولی نادره‌ها ملاحظه شده که با ده زبان زیادتی
مقدار بهم رسانده چندانکه اطراف لبها و دندان را مادهٔ سیاه
فرو گیرد و مریض بر غایت بدحالت باشد چهارم حالت بشره و جلد بدنست
که در محرقه همیشه خشک و حرارت آن گاهی سوزنده ولی اغلب آنکه حرارت
باطن در محرقه بیش از ظاهر باشد پنجم حالت نبض است که در محرقه
همواره صغیر و سریع و متواتر است و جرم عرق صلب خشک متخلخل شود
ششم حالت فادوریست که در محرقه زیاد دقیق و مادی و بی دسود
مگر بود در هنگام بحران هفتم حالت اشتداد اعراض مرضیه است که محرقه
اشتداد یک در هیجان لازم دارد و چون این همه محسوس شد بجا آشفته
گذارند **مادهٔ هشتم** در حالت اشتباه باید حکیم همه روزه بدن را
بجهت ظهور حصبه ملاحظه نماید تا تشخیص آن از دو نوبه بدهد و مادام این

حصبه

حصبه شاهقه سرخجه بهم رساند بدین نهج که در چند روز بعد از عروض
حمی این لکه‌های حصبه خود را در فم معده ظاهر ساخته و بعد بتدریج در کل
بدن منتشر و تا سرخجه مشتبه شود و تشخیص داده شود از آنکه تشخیص در
ملاحظه بکرّات کرده باشد سرخجه میگردد و هم باشد که این لکه‌های حصبه بلکه
که از کوبیدن بهم میرسد شاهقه رساند قاعده این است که لکه‌های حصبه
بعد از هشت یا نه روز معدوم شوند **مادهٔ هشتم** مراد من از این
اشتباه چنانکه ذاتی شاهقه نوبه است مطبقه و ملکه مطبقه است بنوبه بدان
معنی که هر دو این دو مرض چنان بهم مشابه باشند که طبیب در تشخیص
و علامت واضح پدید نیاید که بدان حکم بر فصل نماید لاجرم باید تکیه
نگوید و تدبیرات دو جنس مرکب نماید و در تشخیص حصبه از آن غایت ارد
و حکم کند که مطبقه است یا آنکه چند روز بگذرد و از مبدا اشتعال آن قطع
نظر کرده حکم بر نوبه بودن نماید این است شرح ابهام منطوق و مفهوم
کلام نزد خلاصه ابهام ولکن این سخن تنها اختیار مولف نیست و پیش از آنکه شمار
اعاظم نوبه‌ها هستند که نوبه حصبه دارها ملحوظ شود و مطبقه اکثر
اوقات نظر نساده بدون شوائب با اختلالات حالات دماغیه و بدون
لکه‌های جلدیه سیر خود را با نجام رساند و ما از اطبای فرنگ هم دیده‌ایم فائق ملا
شرح باز نموده‌ایم و هیچگاه هیچ طبیب حصبه را علامت واضحه و عرض
کاشف مطبقه عنوان قرار دهد و نکرده نیست بله هرگاه کسی گوید که یکی از علامات
واضحه محرقه ظهور حصبه است که دلالت صحیح بر وقوع احتراق دارد
و منافی دارد و ما هرگز این را هم باور نمیکنیم که این حکم کلیت دارد
باشد چه ظهور لکه‌های جلدیه در نوبه قلیل و کم و در مطبقه کثیر و زیاد
و سرخ رنگ و در محرقه هم اغلب و بنفش که سیاه گون باشند ولکن این فرق
بدون حصبه محقق باشند بلکه لزوم ذکر بی اهتمام برای است بدون عرض

خلاف زعم قوم **مادهٔ نهم** در فساد این مرض بدانکه این مرض بواسطهٔ بحران
عرقی منقضی نشاکرده و حکیم باید در روز هفتم یا یازدهم یا چهاردهم یا هفدهم
یا بیست و یکم منتظر بحران باشد واز علامات جیده آنست عرق متفرق بود در کل
بدن و نرمی لسان و برکشتن حواس ظاهر و باطن و لیست نبض یا کمی تریش
ان واز علامات ردی است نقصان عرق که بر سر و سینه ظاهر گردد وازانجا
تجاوز ننماید واین علت دلیل آنست برانکه قوهٔ دافعهٔ طبیعی کفایت بر دفع مرض
نمیکند **مادهٔ دهم** حضرت فاعل اول جل جلاله بدینداره اسباب و علل
هرچیزی را برو بنی که ابیض قرار داده و حکما کمالات دانسته اند که شش فراد
داده واین مرض مطبقه که بکمان مولف بکمرض و بمرض نهان ما چند مرض متفاوت و هم
بفاعل و ماده و صورت و غایت و مدت و سرایتها و انداز و علامت و غیرها متمیز
بعد از اختلاف حقایق و ذاتیات که ما اثبات میکنیم و با مطلق تفاوت
درجات چنانکه مولف ظن داده تربیت واین در هر مواد مفصل داد
و هر تربیت واینهم مرکب از طرز و فیض باشد که ان نیز سبب تفاوت
در مفردات مشوی و ما اکر موافق اقتضای ان تربیت و وضع واین درینجا
سخن کفتن کنیم محتاج برهان مفصل مبسوط نافر ایمام حکونه محرقه و مطبقه
و سونوخس از امراض هستند متقابل و در اکثر مشخصات باهم جدا و هر یکی ازین
سه مشتمل بجند صنف که انجمله سبب اختلاف در معالجه و تدبیر شود
واکر مادهٔ در مرتبه نخست مرض را ملاحظه نمائیم عبارات اختلال افعال طبیعت
و خروج انجمله از اعتدال صحیحه نخواهد بودن واینک چندین هزار قسم
مرض باعتبارات بهم رسیده پس اگر اختلاف سبب و ماده و صورت و غایت
و مدت و سرایتها و انداز و علاج در تخمیس و تنویع و تصنیف امراض
معتبر نباشد جمیع علل امراض تفاوت بهم خواهند رسانید واکر با اتحاد محل
دو مرض یا بیشتر محمد اعتبار دشوند باید مشرع و مالج را مرض واحد کرده هم و صداع

در شام را

در شام را یکی شمارد و حکونه یکی شود دو مرض که فاعل یکی حرارت و لطیف
وانند یکی برودت و یبوست است ماده یکی خون سخن نیز و ماده اند یکی
صفرای عفن است در یکی ضد علاج واصل و در دیگری اخراج خون کننده
هایل است و هم کمان ندارند که در مباین و مخالف علامات و اصحی بین متفاوت
باشد چون ابن جمله دانسته شد نباید گفت که هر یکی را از امراض حاده باختلاف
درجات بیچکام دو روز بحران نباشد که سیر خود را از اول عروض تا آخر روز دیگر
انا طرز از مفردهٔ بانجام رسانده بحران خواهد کردن کامل و بنا نافض بودی
و با جید تام و با غیر تام و چون محرقه با عتقاد اعاظم با حکم حاذق ادعای
الحادات لاجرم چون بدون تقدم مرضی یا اعراض خوف ظاهر شود از امور
نادر نه چهارم بختا را و غوایل و دیر تابع اعراض مفصلاً مذکور شد سیر باینها
رسانده غایت خود را ظاهر خواهد ساخت و باید که بر بعضی اعتبارات
خفه در اعراض و سکون در مواد اتفاق افتد بروز هفتم بحران نماید و هیچ
محرقه بسیط و غیر لازم سیر خود را از هفت نکذراند مگر انکه بحران با انتقال کند
و چون مطبقه از امراض حاد مطلق است لاجرم بحران ان بروز چهاردهم باشد
مگر انکه بعض مقتضیات او را از حد حاد حکم کنند که بحران اندر هفتم و یا دوم
نباشد و هیچ مطبقه که بالذات حادی نشود بحران ان از چهاردهم نکذرد مگر
انکه مانع بحران مفقود گردد یا بحران با انتقال شود یا بتغیر صورت چنانکه از مطبقه
محرقه انتقال نماید یا بدل ماده و محل خود را چنانکه انتقال الاخلاط منه
واقع میشود و مدت انتها بر حسب فرق فرادست واین نکته را هم باید ملاحظه
که سونوخس در میان امراض بوجهه که از سخونت بیدا بند از حد حاد مطلق نیست
که بحران ان از هفت نکذرد مگر انکه منتقل بطبقه شود واین فصل نیز
دراز است و دست و پای سخن بازداری پیش الکی دو روز کار دنا مساعد متفق
انجاز است و مقام تحقیق این جمله کتاب طولانیست   معالجه امراض حادهٔ

دبیهای شد و شیرخشت با هم و خالی بدوش و ذهبه و باد خواهد که چشم
نکند تا آب و نقطه بین باز کند و مشاهده انجام استقام را بهتر طور دانستن که
با عادت کند که هر حکیم که دراند سواد ابتدا و فنون حسن ظن در حق خود قرار دهد تا خاتمه
سیر اعراض را بود و هنوز که انصاف و افطار داد و داد بخواند بجهت ملاحظه
نماید تا آمدن بحران را بطریق وصول و سکون و بروز ماحد شخص را در جمیع
ماهیات و مبطلات و مرجحات بحران را در وقت کمان منع نماید و هم بوبه دارد
او را بفهماند و پیش تا سیحران نهاد تا ابطال انواع آفات منتظر آمدن ان تا
پیش اگر بحران بروزهای جید بصورت تام و کامل آمد هر چه کارها باشد دیگر
چنانکه اثار نقصان و افضار نامیلا در مشاهده کند در تحمیل بکوشد عزم را
با تجربه و اسهال را با امالد و ادرار را عرق و رعاف را فصد و قی را با
آب نیم گرم و هکذا و علامات و اثار منذره و مبشره را مبتاحت در ذیل
انتهاده بطریق استقامت حاده نمایم ولکن کتابی که کتب ما را دیده اند و
درست شناسند که این گونه کفتها همه سقیم است و فاسد و منقد تعلیم

ماده دهم از علامات جیده بحران بحرانست که خفیف و قلت نقصان عامل
حواس ظاهره و باطن و نرمی زبان و حرکت کردن در خیشوم و علامت جواد حله
و کم شدن سرعت نبض و از علامات دیگر د فساد بحرانست خشونت لسان سیاه شدن
ان و حدت حرارت جلد و سرعت و صغر نبض بحدیکه نتوان شمارش نمود
و اختلاج او و ماد بیل دست و خوابیدن مریض بدون حرکت و مرض بعلت
متوالد و بحران ناقص **جاده دهم** علامات جیده که در جاده نهم بیان
نمودیم همه اعراض مرض سونوخس است و علامات ردیه که یاد نمودیم که
اعراض منجوفه و غیر لازم است و بلحیثیت که سونوخس تا کوپی از اعراض
تفلیل نمیداشته فالاعراض او را بوقت انصاف دهد بلکه اکثر امیرض را
از حبس حبات دیو سیر و همیشه در حجی حبیشما دند که خدا امراض حاده بدان مانعافی

نماید چنانکه انطاکی در تذکرة اولی الالباب میان این باب تشریح نموده است

ماده یازدهم در نتایج امیرضی است هر چند که امیرض اکثر اوقات منتهی
گردد بشفای کامل ولی گاهی شفای ناقص حاصل و نتایج چند از او ناشی گردد
که از اجملات شقاقلوس و جنه یا اطراف بدن و ورم غدد بر و طحال
و ثقل سامعه و فساد جلد در موضع ادمل که ملاصق زمین است و
اکثر از خوابیدن نقاد حرکت دیر نمودن مبتکه حلبه منضغط و با الاخره
و مفتوح گشته و بند بیج عاجز یا کرده و هم نادرًا نتیجه این مرض فلج نقصان

جاده یازدهم امراض حاده را انتها یا صحت است و یا هلاک
و این هر دو یا بحران است یا پیش از آن و یا بعد از آن و بدیهیست که وقوع
صحت بر بحران جید کامل و تام باشد که بیک آن مریض را ناقه و ناتوان و با
نقصان اندک زمان صحیح بیند و کاران کند و وقوع هلاک بر بحران ردی
کامل و تام باشد که اکثر مریض را باحشا و اوداج و احتراق اخلاط و گاهی
بضعف در کذر اند و عجب آنست که بحرانهای جید و کامل و تام اغلب با اثارات
صعب و علامات خطرناک و موهم هلاک و دلایل هایل فرا رسد و مانند
جنبش این همه احوال خطر امیز و هایل باطل گردد و بحرانی باشد که مریض را
بر جوان زنده کانی رساند و اکثر بحرانهای ردی با اثار سبک اندرابید
و احداث فتنه و فساد و علامات مغم و محزن و هایل نموده اهلاک
و عمام نوع رساند ولکن این قاعده نه کلی بلکه اغلبی است و اکثر صحیح که
بعقب بحران اتفاق افتد ماننده معالجه شدن سونوخوس و مطبقه خفیف
را بکمیت کلی که مخالف عشی کشد ولکن امراضیکه اهلاک انها پیش از بحران
معهود اکثر امراض صعب و خطرناک و مشکل اند که در اغراض هولناک و امراض
ابکم و منغم و محزن و اضطرابات و اختلافات قطع حیات نماید و اینگونه
حالتها اکثر در ایام بحران در وقوع شوع عوارض و لوازم ان ظهور اتفاق

آمد و امراضی که پس از فوج انسان را بعضی رساند در عقب بحرانها و چند ناقص
اتفاق افتد که قیاسا ای مرض را بند گردانند و در محالف غیاهب بود
و اما امراضیکه پس از بحران باز گردد انها بحرانات و دفع آن حادث شود در دو
ددی خاص حادث شده و اکثر در بحرانهای ردی الانتقال و امراض عسر الانقلاع
معدود میدارد که انتقالات بسوی اعضای رئیسه و مجاری آن کنند و بسوی امثال
کند و شاید در دیر که از بحرانهای ردی ناقص را ابدا و دائم خبیثه باشد که
مثل آنها نیابند ولی در نادر اتفاق افتاد که دیدیم که اعم و اغلب بودیم عدد و صحیح
و نقل سامعه هم بدتر از اعلام معتبر باشد و ما هم نشسته از آن نتیجه ها
میکوشیم مشاهده کرده ایم و تفریح بعضا از امراض ددبیراست که اکثر از سوء تدبیر
دد پرستاری مریض فراز اید و گاهی باشد که انتقال مرض بظاهر بطفحات
جلدیه باز آید و اما کیفیت او که و فادرا نتیجه این مرض به اعضا هست پس
به بعضها است و مثال انکو نیز سخنان به جود مند دو دوش روان عبا نشست
و هر چند جمیع امراض حبیثه را بیمرض میتوانند عارض شخص کرده و لکن نتیجه
آن باشد که از آن زایل بطی کاهی در بعض انواع سرسام که ما اتوابتا دعوی
ماهم از سوء تدبیر و فوج فالج معتوه نباشد و لکن نهایت نادر است
چنانکه اصلا قابل ذکر نیست **ماده دوازدهم** مستعد بدین مرض مبتلا
دهقانان و روستائیان و سپاهیان بیکاره و بیل مزنیه دارد و شهری
کردند و بخصوص توقف در اهویه و امکنه متعفنه که باعث تعفن آن منعفونه
تعویض اجساد حیوانی بود و هم چنین توقف در سربازخانهای کثیفه و الکل
و سرب اغذیه و اشربه و میاه عفنه شخص را مستعد باین مرض نماید
و نیز استعداد باین مرض دارند متوقفین [illegible] از قبیل ساکنان [illegible]
دمان دیوستاران و غیرهم و ساکنین حوالی مزارستان و ایضا حرکات
عنیفه حبیب و [illegible] مانند زیاده راه رفتن و حرکت کردن و هم دم

مفرط

مفرط و امثال اینها مورث مرض مزبور شوند و چون کسی را استعداد بدین مرض
بود از مجالست و مصاحبت با مریض محرقه یا مطبقه مبتلا بدو گردد
پس بدلایل مذکوره شکی و شبهه در مسری بودن این مرض نیست
و مسریت آن زیاد تر شود چون چند تن مریض مطبقه را در اطاق
کوچک بی منفذ هواخور [illegible] نگاه دارند که هوای خارج نیز داخل
نشود و عمر [illegible] این مرض در سن بلوغ و شیخوخت نادر الوقوع و از [illegible]
سالگی تا سی سالگی شایع میباشد و استعداد شان باین مرض بیش
از سایرین است و هم در فصولیکه مرض نوبه عمومیت دارد این مرض کثیر
الوقوع شود و بالعکس **ماده سیزدهم** در بیان آنکه [illegible]
اسباب مهیئه و معده و ممده و مشعل کونه این مرض پرداخته ایم چنانکه
حاجت بشرح انضمام ندادیم مگر آنکه در نفر بی علاوه بنودن محرقه
و مطبقه دیگر طرزی طرح دهیم و گوئیم که بسبب مواد علاوه بر که اینها
مبادی سرایت امراض معدیه میباشند در احداث مرض [illegible]
استقلال است چنانکه ماده حاد بی نظیر چون باشد و طبیعت فراهم نبود
احداث این مرض لا محاله خواهد کرد و مولف را بیان در نگارش سبب
مواد فیه بیان غلط نیست و ابتدا مجالست و مصاحبت را از معدات
شمارند و امکان گویند که بعد بودن هوا و محیط و مشتمل بر ابدان اصحاب
این مرض و ازدیاد [illegible] بودن آن باشد و چنان پندارند که ما
در هوا منتشر باد پس از تامل ابی نفر شکی و شبهه در مسری بودن آن نکنند
و به قوت [illegible] خود صبا فرا اید تا اینکه چون چند نفر مطبقه در یک اطاق
کوچک فلان و فلان بخوابند قوت علاوه زیادی گردد چنانکه هرکس داخل
آن اطاق گردد البته [illegible] قریب محال گردد که بانی مرض دوچار شود
و ما گوئیم که ما مواضع عفنه و هواهای بد [illegible] را از معدات این مرض [illegible]

والبته توقف نمودن هم اضافه در اطاق مزبور عفونت هوا در اطاق را به بار
واین سرایت هیچ دخل ندارد چه پیش اصحاب علم تجربه تجویز منقش شود
رسانیده اند که در هوای اطاقهای مزبوره هوا و با العام دیگر که از
ماده بر علاوه قرار دهند بهیچ جهت ملحوظ نشده پس سرایت به معنی باشد
بلا معنی از اطبای فرنگ را در سرایت این مرض دانست که عنقریب ایراد
خواهیم نمود واما کفتن او که عرضی این مرض در تشخیص طلوع و شیوع حمت
نادر الوقوع پس نادرش است که مرض مزبور که مثلا از مطبقه و محرقه تمام
کرده ایم و حقیقت قاعده نموده ایم در دستور اول نوبه تاخر تا نوع
ثانی که اول تا نوع سیم باشد بغایت کم و بحیثیت کالعدم است و در اوایل
تا نوع سیم بلکه تا سال معتوق ولکن از شایع شده تا نوبت یکی سه سال بعد دیگر
دو تا نوع سیم و چهارم شایع وبعد از آن سلاسل متوالی شود و در تشخیص
باطل میشود واین سخن هم نزد تحقیق قابل نیست پس میشود بعلت آنکه این
مرض گاهی شخصی و گاهی واقع میشود در شخص شبان استعداد بیش از
حیوان داده اند لکن بوقت وفور وعموم جمیع انسان پیش حمله و هجوم
یکسان باشد وبارها دیده ایم که بمطبقه هجوم هجوم اطفال کرده و ابتدا
عموم واحوال کرده بجا که در شبان ظهور آن قلیل بوده و هم چنین نسبت
حال نسبت به احوال واستان **ماده سیزدهم** در تدابیر و علاج
این مرض میباشد واز برای حفظ صحت ومبتلا نشدن بو مرض لازمست که سر
بازخانهها و اطراف آنها را از کثافات پاک دارند بخصوص چون فتح حمام
واداشته کرده چون بادجود تدابیر مذکوره تا علاج انها سرحمادی مرض کرده اند
بوقوع از سرباز خانه بیرون ودروازه موضحانه نمایند تا باعث مرض پیدای
نشود ودور که چند مرتبه وچند ساعت در دم و بخور ودود نمایند
تا باز کنند تا هوای جاری با اینجا داخل شود **حجامه سیزدهم** هنگام

دور

وفود چون امراض عامه که استیلاء وبائی کرده دود از شهر وند کی پیراون
خود مسلما از اهتمام در حفظ قواعد حفظ صحت بجان لازمست و چون وفود
امراض دلیل کلی بود در اشتعال هوا و خروج آن از نظم طبیعی میشود
بلا وقوف او آن بوده کردن و بجوزه … آوردن بود که قانون حفظ
صحت باشند و هرگاه کسی بدون وقوف در چنان هوا نشیند از قانون
حزم عقل و خلاف … عقل نموده واگر کسی را امکان نقل نباشد
باید نخست در اصلاح هوای منزل کوشند آنگاه سایر تدابیر حفظ صحت
وادارات امور نیکنامه با صبر را تحمل واقع نماید که این جمله اسباب
محکمند چون بطبق نظم متفق باشند و مبادی و معدات علل اند چون
خارج از طور قانون باشند و ماده دهای خود یعنی از منه پر سه دیم
نگاشته ایم عجب آنکه بزمان شیوع مطبقه اشتغال از هوای سرد و گرم بعضی
آن جانب نباشد و در اعتدال و اکل خصوصا انتشار ودخول دار و امجمه
با عفونات وابخره و دخنه از هر جنس باشد منزل نشاید در منزل شمال
و شرقی که هوای آن روان و جاری باشد باید نشست و نیز از ضعیف
هوا تو صلح واعتبار باید پوشید و از افراط در ماکل ومشارب و خصوصا
لحوم ودسوم واغذیه ردیئة الکیفیة واشربه روحیه و خاصة عرقها
نبیذها بکلی پرهیز باید نمود و هم چنان از جمیع اسباب موجبه مصیبه
و متممه و منفعله از مرض چنانکه در دد … نگاشته ایم تو
کوان باید دفع معنت و ذا بکار باید دفت که جان انست ان جهت کلیبه
و بیان انست که اصلید دخوان از دهمنی … ذاکت وبی از عمان بلاوبها
جاودان وسیله نماند که خداوند تبارک وتعالی از احسن وسایل
کرده و هرگاه شخصی از اهل نظام بیکی از امراض وافده مثل مطبقه و محرقه
مبتلا شد او را … مجمع مقام دادن شاید چه تنفس عموم نموده …

هوا فزاید و باران اورا کم باران در معاش شوند و در مزاج نزدیک باشند
استعداد بیشتر آید دوم آنکه اراده امور اینها از اول بر وفق مواد کنند
و چون از نیازها نه مریضخانه نقل کنند چندین نتیجه نیکو بخشد چه
هر تدابیر آنها بر وفق عدل نشود و فی الواقع اگر حکایت و نقل نقل جودی
نکوده و نبوده و عوضی باز داده شود ثمره نیکو دهد و حسن آن بر خردمند
پوشیده نباشد که نقل بعضی بیمارستان در زمان نقل بعضیشان
ملال انها دهد و ملال اینها دست [illegible] حیف که ما هر دو [illegible] صاحب
منصبهای [illegible] و بدین دعوی [illegible] **جاده سیزدهم**
چون کسی مبتلای مطبقه یا محرقه گشته وارد مریضخانه گردید باید اورا
در اطاق [illegible] و [illegible] مکشوف [illegible] بطوریکه فاصله زیادی با
سایر مریضها داشته باشد که مبادا بایشان نیز سرایت نماید و علاوه
بر آن لباس و خوابگاه و رختخواب اورا پاک و تمیز نگاه دارند که این تدبیر
افضل و ارجح از جمیع معالجات است چون دیده شده مریضها بسیکه مبتلا
مطبقه یا محرقه شده بودند محض از تدابیر مذکوره شفا یافته اند
و بعکس کسانیکه مریضخانه [illegible] بوده و معالج نیز داشته اند از خوابیدن
در هوای عفنه و بودن چند نفر مطبقه در نزد یکدیگر مرض [illegible]
آن شدت نموده و تلف گشته اند پس باید که حکیم و پرستاران [illegible]
احتیاط و مواظبت زیاد نمایند تا شرایط مذکوره موجود گردد چونکه
ایشان سبب خون مریض میباشند و هم از جمله تدابیر حیات جمعیت
زیاد نکردن نزد مریض و اذیت ننمودن باو در سؤال و جواب و آرام
گذاشتن **جاده چهاردهم** اگر امراض حاده به اعانت صناعت صحت
در دست عود نکنند [illegible] ممکن است که در مرض مطبقه و محرقه چون تدابیر
و وسایل حفظ صحت را بر وفق قانون و طبق آن بجا آورند در

ازاله امراض کافی باشد و اگر چه در بعضی مواضع یافته اند که خاصه این
در نوع مرض بعد از مراعات قانون و شناختن کلی [illegible] کنند
بدن موافق نداده در حال [illegible] خاصه جاییکه خواص و شهوات از کار
باز مانده باشند که بجهت نفع آنهم [illegible] باشد چنانکه مریض
دارد [illegible] و دوم شهوت غذا بکلی باطل شده و بودن چهارم
و پنجم خواص و شامه زایل گشته نه طبیعی [illegible] و نه تدبیری [illegible]
که بید و سه روز یک [illegible] کفایت کردندی که از این جمله بعضی
چشم [illegible] در چهاردهم و در بحران تمام کامل کرده و مرضرا [illegible]
و هر گاه با وجود این سایر تدابیر حفظ صحت را موافقت نماید نتیجه های
نیکو دهد چنانکه اکثر این اعمال را مشاهده شاهد است و در بعضی
[illegible] مراعات حال [illegible] است و [illegible] الله [illegible] مستحکم
مرض مزمن ضعف و بجای دادن مسهل که ابدا در اصلاح حیات حاد
[illegible] است و بعضی از آن مراعات حرکت و سکون جسمانی و نفسانی
واز جمله چیزهای نافع که اکثر امراض را نافع و مانع هست حضور دلبستگان
بیمار است [illegible] که در تقویت ارواح و تعدیل قوا کار هزار تدبیر کند
و هم چنین یکی از تدبیرهای درست [illegible] داشتن مریض است و دور
داشتن آن از چیزهای مکروه [illegible] در امراض حاده حضور جمعیت
و شنودن سخنان دلخراش و بودن مکروه طبیعت چه از جنس مردم
و چه از نوع حکایات موحش و چه از صنف صداهای بلند
و سایر اشیاء مهیب باشد در مرض در اصلاح مزاج بهتر از حسن العلاج
[illegible] که سایر تدابیر هم کمک طبیعت نباشند و [illegible] امور دور
طبیعت [illegible] باشد و همین یک سبب است که امروز در دهات بیشتر
ملل در دهات [illegible] کشیده [illegible] طبیعت خلاف شهرهای بزرگ

با حصول معالجین در تسلیس چون هوای بد و عفن و غلیظ و امثال آن بعض
و سایر مخارات عفنه در اغذاد و خطرناک کردن این مرض دخیل اند طبیب و پا
کار دادان و پرستاران و خدمتکاران بیمارستانها را اصلاح حال هوا را
حفظ صحت و معالجه مرض نفع کلی بخشد **ماده پانزدهم** بعد از آنکه جمیع تدابیر
لازمه را معمول داشتند معالجه اصلی آنستکه اگر مطبقه بوده نبض عظیم و ممتلی
صحا و دار خود بود بعضی در درجه فصد باید بیش از فصد فرهه تو کند در روز سیم با چهارم
فصد نمایند و اگر محرقه بوده و نبض زیاد سریع و در د فصد ناصد و بیشتر
فرهه تعداد شود و یا آنکه بثورات و لکه‌های حصبه بجلد با رعاف شدید
عارض شده باشد از فصد اجتناب ورزند **جادهٔ پانزدهم** شروع
نمودن در نگارش اصل علاج و مقرر بدو شمر که علوی از آن سبب اعوجاج
مزاج بعلت خروج از منهاج خواهد بود و نفس دیگر که هرگاه مرض مطبقه باشد
و درد فصد پیش از فصد فرهه تو کند فصد باید کرد و اگر محرقه است و نبض
سریع و متوالی نباشد از فصد بیجا کرده باشند که مختصر بکنند پس اصلاً
مطبقه و محرقه تفاوت آن دو در اصل علاج معمول شد لکن اعتقاد آنها
در حقیقت معمول نگشت و چون معمول شود اعتقاد دو مرض که قائل آنها
در علاج معمول و در سایر حالات از اسباب و فواعل و مواد و صور و طبایع
از کل اعاظم و فحول منقول باشد در شما الان قوم عما مات علیه سلوکیم
و تصحیح مذکور است چنانکه اگر درست نگوید هیچ رای متفق علیه جمهور است
که سرخ مطبقه لازم جمیع اورام والتهابات باطنیه و مقتضا اکثر اورام و شود
و طحال حالی است و هرچند نظر با قسمت کار تدبیر این امراض تفاوت
بهم میرساند و لکن اصل کلی و قانون صناعی در همه جا برون کردن خون است
و آن را باید غفلت کردن مگر جائیکه کمال احتراق اخلاط و فساد و اشتعال
محرقه محقق شود و چون بنای عمل برین باشد ما بیجهت نتوانیم از مغفل

نگارش مطبقه بر ایم مگر آنگاه که هر این امراض را شرح مستوفی دهیم فان خود
مقالها خواهد و مقامها جوید و این امراض برسامات و تشنجات و اورام
چشم و گوش و خناقات و ذات الجنب ذات الصدر و ذات الریه و ذات الشعاع
و ذات العرض و اورام قلب و معده و کبد و کلی و امثال التهابات و از امراض
ظاهره فلغمونیات و دماميل عظیمه و بثورات خبیثه و جدری و حصبه
و حمره و حمیره و قرحه و ماشرئی و آنچه بدینها ماند که تفصیل آنها طول انجامد
و اگر منتها انتزاع حال سونوخوس و مطبقه و محرقه ساده که آنهم نادر با عنا
ببعض حمیات و مشخصات نتوان در علاج بهم خواهند رسید و هرکه آن را
که علاج مطبقه کرد از استعمال اللحوم وانبذه بد ببایند با علاج مطبقه که از
نگاه داشتن وادمان فواکه عادت کرده آنچه هرچه و بطریق مناقضه و با
مقشابهه سیر کنند و هم چنان معالجه سونوخوس که سهادران سرخی خون
باشد با سونوخوس کبد سرخی صفرا و یا بلغم هم از آن تواند نمایان مکی
و این از اولیات است چنانکه جای شبهه در آن نباشد و هرکه آن را نتد که
نظر طبیب در نوخوس تنها با سکان تو دان خلط است کاهی تغلیل و کاهی
تلطیف و تعدیل و در مطبقه هم بدین ساخت با ملاحظه اصلاح فساد
تحلیل یعنی از تحلیل و تعدیل اکنون ما طرق علاج مطبقه منزا بدو مقشا
یاد میکنیم تا ببینند که با مواد دیگر باشد چون مریض را مطبقه بر عفنی او دید
نبض آنکه دو روز سیم بیست و مشکل است که حادث عفونت بدون تراکم
اثقال معده و امعا باشد خاصه زمانیکه دای ما وان فواد گوشت که
جز التهاب احشاء مخالطی معده و امعا نیست و چون اولین علاج تنقیه
و استراحت محل از مناست لاجرم باید به تنقیه سطح معده و امعا از اثقال
و اخلاط کوشیم و این خود بحقنه‌های مناسب و ملایم در اول باید
که نشو با اخلاط نکند و چون از عما تنها ما فراغ حاصل شد بود چهارم

حکم با خراج خون پس از خود آمدن منضج کنیم و بروز پنجم اعاده نظر کرده مشاهده
اعراض نمائیم پس هرگاه نضج کمبود در ماده مطبقه ملحوظ افتاد بالطبع علایم
نضج مبادرت بتنقیه مسهل کنیم و از حلیب جو به تخفیف العمل و با مسهلات دیگر
مانند حلیب طرطیر و یا مطبوخ سنا و تمر هندی و امثال آن بکار بریم بروز
ششم اعاده نظر و تنقیح کرده بدقت نگریم هرگاه خلاص بحران باشد که بحران
آن هفتم خواهد آمد و در خون زیادتی ملاحظه کنیم و از جانب محرک بحران
در پی شوده باشیم از مقدار ماده میکاهیم تا دست و پای طبیعت تا بد
شود و متمکن از دفع مرض گردد بالجمله هرگاه مرض خطرناک و صعب و خطرناک باشد
در ششم محرکات دیگر جز فصد در آن بود و فصد با اقتضای ضرورت مجوز باشد
که ششم بلکه بعد از هم امراض حاده است و ما در آن جز منضج کاری نکنیم مگر
آنکه بعلت فصد تأخیر افتاده باشد و یا آنکه طبیعت تنشم امتلای محسوس بود که
در اول فصد و در دوم امالۀ مسکی بکار بریم و در روز هشتم محکم بحرانی
روز مسهل است مگر آنکه مانع از ضعف و امثال آن محسوس گردد که امکان
مشروع محجوز مبدل باید و در روز نهم روز بحران است که اکثر مطبقه های خفیفه
و سبک سیر را بحران در آن بوقوع آمد و در آن جز سهی منضج و فصد بعضی
اعضا کاری نداریم روز دهم هم برای شرب مسهلات خاصه مفرد است مگر
آنکه مانع مبدل کند و روز یازدهم هم روز بحران است که اکثر مطبقه های
متوسط را انتها آن است و در آن منضج و فصد نیز مجوز است و نقش منها
برای بحران لازم و روز دوازدهم روز مسهل است و سیزدهم روز فصد است
خاصه در مطبقه های مطلقه دیگر باید دانست که بعض تدبیرات جزئیه
در معالجه حمیات حاده زائده میشود که از کلیات مأخوذ است و بجمیع خود
طبیب را در اوقات خاصه ملحوظ مانند مبدل فصد عام بموضعی بعضی
حجامت و حجبا [illegible] زلو و باد کشها و وضع ضمادات و طلاها و [illegible]

واستعمال

واستعمال حمامهای بخاری و پاشویها و مدد طبیب که این طور سبک و ساده وقت تغافل
منبهات نسبتاً و فصد در جهات مریض محسوس شده از خارج مانند مصاحبه اعراض
سر و سینه با مطبقه مرکب طریق علاج از دو طریق چنانکه این هم بر طبیب ماهر
روشن است اما معالجه محرقه پس بعضی از تدبیر و نطفه طرق منصوص بیست و آن
با تغییر اسباب و ادامه علامات بعد رشت دهد و چون در بلاد معتدله
محرقه بسیط و ساده کم واقع و شایع میگردد و اکثر عفونت صفرا با عفونت خون
یکباره محسوس شود لاجرم طبیب ملتجا میگردد بفصد بالجمله چون اشتغال طبیعتها
در بدو محرقه محسوس گردد و یا آنکه عروض آن اول بلاد اول مشخص گشت باید
در مادۀ سابق را با منع از فصد نگاه دارند و در تبرید و تلطیف و دفع مواد ما
علاج جمع کند و مقصدشان تبعیض این مطبقه دور برای انضاج و در روز
برای اسهال و دفع مواد تعیین دهند و در منضجات از مبردات خصوصاً
پس از ذابح تمرهندی [illegible] و از شربت خنک [illegible] نکنند و مقدارا
اگر منحصر بماء الشعیر باشد بهتر تدبیر باشد و توقفا شود که از دماغ
شکایت ماده استعمال زنبیات خصوصاً پس از سابع که اخوی بحران محرقه
مجوز باشد خصوصاً در جاهائی که استعمال آن منع اول است چه نمی شاید
در اکثر بلاد سبب تجر و میل مواد با عالی شود و احداث سرسام نماید و
کار [illegible] این مرض است که [illegible] باشد و له کلامی اران هم [illegible] ضعیف مواد
بدماغ ملحوظ گشته و [illegible] در محرقه و سطحیه مطبقه های در بدو خبثیه
سمیته علائم التهاب کبد [illegible] دو باده سه بار بکار بریم حاکی التهاب کلیه
واضح در اعضا و سایل بوله مشاهده کنیم [illegible] مفرط شده و کل [illegible]
با ماء الشعیر استعمال نمائیم و در پایان کار [illegible] هم با ملاحظه [illegible]
[illegible] بخشد هرگاه [illegible] در مرض [illegible] در آن معین کرده خاص
اما مهمل نباید که آنست خاصه آنگاه که اعضاء سر و سینه باشند که امراض

اینها مهم و مغتنم است و علل اینها کنند و هایل **مادهٔ شانزدهم** چون برای دفع
این مرض دوای مخصوصی پیدا نشده و اکثر اوقات بخودی خود بدون استعمال
دوا دفع گشته و این مرض هم از فساد دم است لهذا نوشانیدن آب زیاد با ماء الشعیر
یا عرق کاسنی زیاد نافع میباشد بعلت آنکه این رطوبات داخل دم شده
تصفیهٔ آن نموده معین قوهٔ طبیعی گشته بواسطهٔ عروض عرق دفع مرض نماید
در معالجه لازم است که ملاحظه کنند تا هر روزه لعابات کاملی بشود اگر چه
بواسطهٔ حقنه باشد و مخصوصه شربت مطبوخ تمر هندی مفید است و از
حموضات مناسب ظاهر بود بجهة آنکه در حضور شاگردان طب و جراحی
مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون بیش از صد مریض در مریضخانه مبارکه استعمال
نمودم و هیچ دخیله مورد ضرر نگردید **جادهٔ شانزدهم** مظنون آنکه
ایزد مبارک و تعالی از برای هر یک از امراض دوای مخصوص و خاص آفریده است
چنانکه قیاس بآن گواهی دهد و نص صریح و حدیث صحیح نبوی از آن مستفاد
باشد حایکه فرماید ان الله جعل لکل داء دواء اذا اصاب الدواء الداء
برئ الا داء واحد وهو الهرم لکن بعضی از آن دواها معروف شده و اکثرها
مبهم بوده عنبر مجهول است اول مانند کنند برای امراض منقطع و مثل کوکو
برای ... و آنچه بدان مانند و حرص را مثال کبرا است که از انجمله این مرض
که هنوز دوای خاص از برای آن پیدا نشده ملکه بعلت ... مضعفه و ...
در اصلاح آن کوشیده شود و چون در این مرض حس دماغیت حلقات
کثیر شود ازان با مبرحات نماید بود خصوصا هرگاه لعابات داشته باشند
و اینست که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که طبیب ادوای نفوس عالم
و حکیم و جراح آل آدم است علاج حمی را تاب فرماید چنانکه در سما خبر است
الحمی من فیح جهنم فاطفئوها بالماء البارد حتی فالطبیعت ...
اراده خنک و ماء الشعیر ... از ... قطع ادویه مبرده باشد مانند

عرق کاسنی و عرق نیلوفر که ما این ادویه تو طبیب کرده و مادهٔ بحران بعث
طبیعت دادن شاید بشود خاصه که انفکاک از لعابات بود قطونا و خطمی
در صورت استعمال شود و اما امراد و مخصه بی خیان میباید از تدابیر ...
که ما ایشان را فرا گرفته بعد از آنکه خود بدین مرض دوچار گشته و ما عینا داد از
انتفاع نموده و اما امراد بو شربت مطبوخ تمر هندی و حکایات انتفاع صلاح
آنان در مریضخانه حتی بر این قصه نابود میکنم که اناء اللیل و اطراف النهار صحیحا
انده بودم هرچند بالطاف رضای مولف عمر هم لکن طول معالجه از اصحیح
و خود چند بی ناد که فرنگیان آب تمر هندی مطبقه در اوایل مرض خاد اول
دیده ام و در معالجه کردن ماده را ملاحظه نموده ام هرکه خواهد تجربه کند این
شاید را با المنافع مجرب و در اوایل تجار مشهود بجوش کوکو د استعمال میکنم
حالا اینقدر دهان ناپاین ما مکنند **مادهٔ هفدهم** در حالت سلفیه قلق
و اضطراب و صغر و تواتر نبض و عفونت دم استعمال این نسخه زیاد مفید
و مجرب است بگیرند سنبل الطیب هندی نادوحی و قیست تاریخ مثقال
در شیشه سراد جوشیده مانند چای دم کرده در یک شبانه روز بدفعات
میل نمایند **جادهٔ هفدهم** اگر سلیقهٔ فرنگیان در معالجهٔ امراض
حاده حاده انگلیسی بودی تدابیر طویفهٔ ایشان د ... و ادو شوق چنانکه
امروز در دفتر حادهٔ مخصوصه بعالم حمیت کوچک معالجه ها و ... و
اوضاع بدینکو ... سراید و میخواهند که دادن مطبوخ سنبل الطیب و ...
تاریخ دادن مرض محرقه که جمیع اعراض آن رفع میکند چرا باید دادن مگذا
مرد که خود بمیرد تا وجود این عوارض اینقدر ... چرا بالجمله مقصود
آنا این دوا چیست شاید همان دوای مخصوصه مطبقه و محرقه اوزا گمان میکنند
... فی فرنگستان بکار بود اینجا امتحان میکنند لکن اطبای ایران هرگز این
سخن باور نکنند و مرا هنوز گمان است بلکه بدیهی و عیان است که ... خود

حمیات عفنه کشیری و ملیری هرگاه کسی چند روز این دوا را مداومت کند
در ایجاب مرض وا ماند خواه مطبقه باشد خواه محرقه کافی باشد و احتیاج بعد
و منهی نخواهد داشت در صورتی که بعض عوارض محرقه در دنبال مادهٔ هفدهم
بعینه هنگام بروز قلق و اضطراب و صعوبت و تواتر نبض و عفونت خون الحباء
ایران مرض کافور طباشیر و قرص طباشیر و حب مروارید بکار برند زعشق
نا صبور شده هزار فرسنگ است **مادهٔ هجدهم** باید مریض هنگام نقاهت مرض
نهایت احتیاط در اکل و شرب نماید تا اکل شده و اشیاء نامناسبه
پرهیز نکند و خود را از اذیت و دقت محافظت نماید و هم اینکه در حالت
از حرکات عنیفه نفسانی چیزها اجتناب کند و باید خود زیاده میل
بجماع که بغیت مکرر واسطهٔ استرخا و سستی و صلب میشود این عمل بکند
که مفرط کلی خواهد بخشید **جادهٔ هجدهم** تدبیر ایام نقاهت طبیب
چون تدبیر ایام مرض لازم است ازآنکه در نقاهت اگر غفلت شد میباید داد
اید چنانکه نکس اتفاق افتد و بمرض دیگر عارض کردد البته بدتر از مرض
اول خواهد بود چه ضعف طبیعت در اینجا مخفی است و چون قوی مقوی بدن
ضعیف شود و هنوز امتلا و اشتعال تا باشد مادهٔ دیگر اگر چه سبک
باشد بدو مشی که اشتعال البته او را مشوش و از اداء امور عاجز کرده تصرف
نمیکرد طبیب بمحبت حفظ خداوند و که غذای بدن که خود و تدبیر مغفی
و دو شش و از بجای خدم اند و در تدبیر ایام نقاهت زیاد کوشش کند
و سعی بجای آرد اول در غذا همیشه تدریج لازم در بالا دانی از لطیف
به غلیظ و هم در زیادتی مقدار تا حسب بادی و از افراط در ماکل و مشارب
و مناسب از مداخل عمر باشد و هرگز غذای نا که دیر گوار و خاصه آنکه ثقیل
باشد نزدیکی نکند و چون یکی از حوایج ایام نقاهت اشتغال قوت غالب
چنانکه اکثر خوابها سان مدان کند و این حالت ماقومی از نا هم بدست

داد

داد باید طبیب نافه تزریکی از آن باز دارد مگر آنکه طلب جماع از دو شهوت بیت
باشد **مادهٔ نوزدهم** چون رعاف مجاور از حد گذشته با غاهرا با و باتصل
سامعه بهم رسیده باشد باید بنحوی که در کتاب جراحی مرقوم کردیده علاجش نماید
جادهٔ نوزدهم یکی از اعراض قوی که در حمیات عفنه اتفاق میافتد
رعاف است که گاهی طریق بحران میباشد و پیدا است که اگر سیلان از
اتفاق اوفتاده باشد و طبیعت از باز کردن عاجز نیست و لیکن گاهی از دفع
عاجز باشد یعنی سیلان خون از مقدار ضرورت درگذرد و طبیب محتاج به منع
سیلان باشد و تدبیرش تدابیر جدا که نخست تغلیظ است و منع طاروات
یخ داد و وقوف امیز بنواحی سر و نفوخ همچو واسهم که بجای کاوری کار کنند
بعنابغ و تدبیر اوان هرچه در حرف مادهٔ هشتم از جانب وحده طبیعت
سعال و ما هر چه فصال و هیجو دوا ها هستند که بالخصوصه خون را بند
کند از انجمله قوت اسفناد و صمغ عربی است با کافور و یکی دیگر از اعراض در دیر کرد
اثار قالبه مصیبه در ابد حدوث عاجز ایا است در بعض اعضا اهلیت اوذا
انتقالیه و البته این تدبیر مسوق لازم داد کرده کتب مفصله و مجملهٔ ما
ما با مقاده مقام مضبوط است تا جائی که احتیاج حمل بدا شد و اوقف
دیلاین کتاب بجا دخواج اید و اما ادم غلاجیج کوش و سلاوث ثقل سامعه
حی اتفاق میافتد بو خنکه مشادکی از اعضاء و دماغی محفوظ باید و بدین
ان همان تدبیر اصل مرض است مگر آنکه اینجا احتیاج تعیشد موصفی وادار
ذلو و بیخ کوش بنیک خود مداد لازم باشد و چون این عارضه گاهی در بدایت ما
استیلای ریاح و باد ماند چنانکه تنقیه سر مرفوع خشنید و مادهٔ منفرج
و منضج شود چون عمل بلیغ و فشرزدی و باز کردن لازم داد **مادهٔ**
بیستم هنگامیکه مرض مطبقه با محرقه خشنو در ولاینی عوضت دم
و فوج جلد بوع داد انولات بود تدبیر تدابیر محبت حفظ صحت کنند که

از خون مریض مطبقه زاد بلکه مرضش خفیف بود که شد و ما مثلا به نشر باران
ماده دسته بگوییم که از این عمل همه خفیف عادی و قائم مقام مطبقه میکرد
و بعد بتوسط التشخص دیگر مطبقه شد به مبتلا شود **مادهٔ بیستم**
هر اینها ماده و هم بعض [illegible] که سخن ختم اندیشه
[illegible] کان [illegible] بوبیاید

مؤلف چنانکه بدیباچه اشاره کرده‌ام

ایرانیان را از جنس مردم [illegible] که هرچه دلش میخواهد میکند
ونداند که [illegible] این سخنان [illegible] اطبای ایران [illegible]
وشب [illegible] آماده دوش [illegible] است بود کان مردم در این سخن نخواهند
[illegible] اصل این بیان [illegible] مکن [illegible] که [illegible] کند [illegible]
ملزوم [illegible] که چون [illegible] اصل خطاب [illegible] لازم [illegible]
[illegible] و اگر در مقابل خواه هم باشد جواب با انصاف و سواد [illegible] شاید لکن
هر آنکه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم سبحانک هذا بهتان عظیم [illegible]
تحقیق مفصل [illegible] آنچه [illegible] میخواهد که [illegible] را [illegible] علاج کند
اگر این پیوند [illegible] دم [illegible] و [illegible] کفایت نماید و اگر [illegible]
خیال خود [illegible] این را [illegible] در [illegible] کند [illegible] انکه میخواهد
لجاج کند [illegible] این هم افساد و اعوجاج کند نتیجه این [illegible] شد
ابله [illegible] کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من
قرار انکه مطبقه [illegible] از امراض [illegible] ولازم [illegible] البته
آن تخم در میان خون [illegible] از انکه [illegible] عفونت دم [illegible] لازم تخم
در میان ان باشد [illegible] که هر اجزای خون بجای تخم [illegible] باشد
وچون ما از [illegible] امراض [illegible] کلی [illegible] و [illegible] بوده [illegible]
ان باشد که [illegible] بگوییم و خون از صاحب مطبقه [illegible]

بوده [illegible]

[illegible] داشته بوده [illegible] های [illegible] های [illegible] دهیم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible] دهیم چون این جمله [illegible] انکه [illegible]
[illegible] که [illegible] ظاهر [illegible] سوده [illegible]
مسئله [illegible] و اگر فی الجمله [illegible] جزئی در آن [illegible]
[illegible] البته این [illegible] هم اگر بود [illegible] و هنوز [illegible]
[illegible] که [illegible] ماده از [illegible] باشد [illegible] خلاف [illegible]
و هر کس رای [illegible] کرده خلاف [illegible] میان [illegible]
[illegible] ماده [illegible] انکه در مرض ماده [illegible]
[illegible] و [illegible] شود که در [illegible] همان مرض [illegible]
اگر چه [illegible] شروط [illegible] ماده [illegible]
و مرض [illegible] و علل [illegible] و اقسام [illegible]
و هنوز در این [illegible] این مواد مظنون شده و از [illegible] که [illegible]
[illegible] اطبای [illegible] این [illegible] را [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] که [illegible] ما [illegible] تمام [illegible]
ماده [illegible] ایشان اثبات نکرده اند و معنا [illegible] علم [illegible]
[illegible] ایشان هوای [illegible] که مطبقه های [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] را [illegible] هوا [illegible]
هوای [illegible] تجربه کرده اند [illegible] هوای کاد [illegible]
که [illegible] جزئی در میان [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] مطبقه [illegible] را [illegible] که مطبقه را [illegible]
[illegible] خاصه [illegible] است بالجمله اگر [illegible] مطبقه [illegible] شود و وجود
ماده [illegible] در خون معقول و مسلم [illegible] و نتیجه عمل [illegible] پیوند [illegible]
[illegible] خود [illegible] این کار نکند [illegible] انکه خود مؤلف [illegible] ماده [illegible]

مکاد شوزاد کرد قبل از اتحاد مطبقه و محرقه اند که از یکنوع مطبقه دو نوع شناد
سرایت مناقی میشوند عرض یکی مطبقه و دیگری بطرز محرق آید و هرکرنه
از یک تخم دو مرض مختلف متولد نمیشوند و چون حقیقت حال بر من منولی
باشد بر خصت مشلات تهنه که کم ما بر ماده پیوندانان جمیدارند عفهم
شاید چه محتمل است که از مطبقه خفیف محرقه ثقیل و حایل پدید آید و مردرا
که بدیشخود در بلا نوری خود کرده بهت هلاک رساند و در دست بی بذارد
تا او معالا دیر خیال رساند و با این همه طبقوس از انزاخت که هر کرا انرا
مرض انکا شده از مسریات که چندین دفعه عارض کردد نکاشته چنانکه
شوند فرانسوی در مولفات خود کوید و هم چنانکه امراض مسریه مبحث یک نوع
نیست اسبابرا انقام که عبارت از مواد ساریه اند انواع مختلفه دارند
بعض از انها چنان باشد که در مدت عمر انسان یکبار سرایت کند و بعضی
چنان باشد که چندین مرتبه عارض کردد اول مانند حصبه و ابله و سکاد
لاولمین و دویم مانند طبقوس و مبارزه و علل افرنجیه بلکه طاعون هم
انشتفوی همیلدارانکه این سخن در حق طبقوس ادعین شرط فرانسوی شود
و حالت سرایت و ثقیل از مرض خفیف هم بدانند حکونه بیک کمان خود را
میان چندین عرض خطرناک انداند با الجمله این جزو مولف ملابه خود سخن
برده و با نو لهای اوران این ترتهان و کوهرها و لعل نبخشم را یادکرده
درا قلیم نمسا بر و طن بود که این سخن بجدین راه دروغ است اول انکه شاید
ازان پیوند مطبقه سرایت نکند و زحمت مفت عاید و بالکه بعضیرا آن
دیکری کوم تکایت آید دویم انکه شاید که مطبقه عارض شود حکما اختلاف
نرهکنه و استعدادان مطبقه ها مختلف الاعراض عارض گردد و کار مرضم
محرقه و طبقوس کشد سیم انکه این خیال هرگاه از عرض طبقوس و غایر سرایت شود
و هر وقت طبقوس شد یک بولایت واحد باشد مطبقه کوفته کان را حال با مطبقه

مکو هرکان نیاز بود چنانکه مولف خود در اول آمدن بمهمانخانه اسوده بود که من
در فرنکستان با سه نماینده حمای حاد یعنی سرایت بعضی خوابیده ام دیگری
مطبقه بخواهم کرفت و شاگردان را از مخالطت منع میکرد که مبادا کاه خود
اول سرایت الحق فساد شنیدم که چند روز مطبقه بودن مرض و کوفتن خون
انکار داشت که من مطبقه کوفته ام و البته ابنهمن حبکواست تا انکه شاگردها
اجتناب کرده مرفود کاو که انوقت منصب حکیم باشی کری داشت و اورا
با دو تن دیگر از فرنکیان طبیب به انکهفه ما آمدند و چون اورا کوفته
و بسبب اطبای ایران مداوا نمودند چون بکمان مولف از علاج ارکان تشخیص
نوبه و مطبقه عرض مطبقه بعضی از ان مرض باشد یعنی از مرض با بدی بپرهیزید
که بحمان سایر مطبقه کوفته با تکوفته اکر کوفته است حکما مرض نوبه خواهد
بود و از نوبه ان که شیشه تواضح پیداست که این حکم بجدکری علامات
و اصفه را کاشفه مطبقه و نوبه است بر خود مولف اکرچه تیزی دیگران هیچ
ناباشد **ماده بیست ویکم** از در فساد نمودن با ندا بپرمیدکرده مثل مشاهده شده
که اکثر مبتلای مرضی تحلیل از مبادرکه و منعلیین ملاحظه مبادرکه دارالفنون
که مبتلای مطبقه شده نوعی تنها شفا یافته مکر بعضی از شاگردان مدرسه
مبادرکه و دو نفر هم از صاحبان اطبای تلف شده و جمعی اوپرمی ستشند
چون در فصل زمستان بیماری ان نیز بلاد ان ما موده را بو دوز انکه
کرده باعث هلاکت باغشیان بانیا و باشتیا فاوغی عضوی از
اعضای ایشان میکردد لهذا لازم کردید ملاحظه بر فرا کرده ملاحظه دادند
فرنکستان مستعمل است در بیچاره کوبیم **ماده بیست و یکم** اینها که
باز نمود مشکل کرد چنانچه ما کبح از انکه ما میکرد مشاهده میشود دیدیم
که حکیم باشی فاخوشها مطبقه را نوعی سرایت باطناق خود راه عبداد
مکر کتابه اکر عارضه خفیف از قبیل شوخ و مطبقه منافعه

٨٩

چند نفر را نگاه داشتند و هیچ نشد که هنگام بحران حرکت بد سوء از طبیعت
واقع نشد و منبع اسباب تدبیر بحرانهای نافع پدید آمده مرض چهل بیچاره
روز میخوابید و بعد از آن با عادت خود باز برخاست و حال آنکه همه کار دانند
که مطبقه از امراض خبیث که زوال آن بدون اعانت صناعت هیچ جای عالم
واقع نشده در میان اصناف آل آدم شایع مجرب آنکه بعضی از اطبا گمان چنان کنند
که طبقوص در قصبات و بلدان کشنده تر از آنست که در دهستانات و
بهبست که معالجه اطبا موجب این زیان است و هر چند این سخن نزد نفسان
لکن فی الواقع درست میدانم که چون سند فقر در دهستان عطیه میخوابند
و ده نفر که تلف شود و در شهر یهستان ده نفر بهبشر و این را بعضی مدح
تجویز اند دفع بالطبیب هم مذکور داشته اند ولکن سبکی رفع در دهستان
بجهت هوای صاف و دود از آنست و هم اگر چنین تدبیر در مطبقه ملحوظ
شود حیات حادثه مجلکی بدون طبیب زوال پذیر بندلی اگر چهار نفر
در مریضخانه با حصل نفر چاق شده باز هم هیچ دو ما باسه نام بحش
تدبیر و عن معالجه نسبت شوان که در دهستان بی طبیب را هم حال تند
اکنون سخن از شاگرد متوفی گوییم که ما از اصحاب دیدیم اگر این در
ها را شنیدیم جوان مرحوم اذن و ده ماه بود و ضمنا فهان که هم بود که
طبع محوضه در مدرسه اشتغال داشت منصب هنر شاد از شاگردان
بود در تحصیل فن استعداد کم واجتهادش زیاد بود و بعد از آنکه وجود
مطبقه در حوالی دهستان بدار الخلافه شایع گردید موضع مطبقه در مریضخانه
شد و بلا آنکه بکرات مراده در گاه نادر نفر طبیب ستظام علی الدوام در مریضخانه
و مقام داشت مولف شاگردان خود را قانونی داد که متوجه تلکی در مریضخانه
شب را برای سرکشی بیماران خود شان بخوابند اتفاقا یک شب که شاگرد دوم
بیمار شد استاد بخلاف اینکه در اینجا بمعالجه مطبقه داده محسنت

نکر

نکرا اقدام بخود ناندن جوهر انتیمون کرده

و مرا بجا لحوا ندر اسکه عبالاحظه انسانیت که ادا او
دیدم بودم چه کاهی بر سر دستم حاضر شد بعباد تشخیص نفم بود ششم
حالتش بد بود عمیدانم چه خورانده بود بلکه انتظار بحرانی داشتند
ساعتی نشستیم دو بار آن بخورانند آمدند نیش کو کوده منجنیه درست
و سایر هوای معرفی میپنداشتند تمام ان شد که عرق فرزای ایرخورده منابل
بیو فرزا از حالتش و پسیدم گفتند که آثار صعود بخار و دماغی شد
مواد پیدا گشته متوسل باطبای ایران شدند که این گونه امور تدبیر
خطا غیبوان با ابتعلا خطا چه کنند و اماسابی متعلمین دار الفنون
چون با امید بیمبا مبتلا شده اند و دفن در یکروز اند حیف از اندیشه اند بعضی
استاد و عبابی ودرستی نمیشنید و بیجهت اول باطبای ایران رجوع کرده
استاد حاضر بودند وانچه درستی میخواست میگفت و مرض را هابا بدی بود
العمل خود را در دار الخلافه کار نمیجستند اگر چه معالجه نمانند عرق
کو کرد و سنبل الطیب بخورانند و طبیعت خود مرض حاد و این را ندن
طبیب بحران خوانده چون در حضور و حین نعمت اعظم اسم آن سه مرض بود
بود که در معالجه سرباز و در هانده ایشان از زوار و هلاک در
و معالجه مخصوصه بولاک در یکی آن سه مرض نفع نماید و شود لازم است
بعد از تحریر امراض سه گانه خواسته است رای برای آن بیماری
ارکان مشتمل شود و مجیب زیان زیاد در استعداد دهستان بسیار
میان دکتر رابع را در میان زنان رامهار واز

90

متن

فصل رابع

در تائید نبوت پیغمبر و مشتمل بر دو جمله است

شرح

حقیقت تبدیل این تفصیل و تعقیب این کلام شایسته مقام و مطابق
مراد بود که زمستان اکثر فوج مامور مبتلای شدائد و دو چار مشاق
شوند در کوههای بلند و صحراهای وسیع و مرداخهای عمیق افتند
خاصه نواحی که از آذربایجان بدار الخلافه و یا از دار الخلافه مازندران
مامور شوند که زحمت فراوان برند و تکذیب مینه در نگاه خود در سفر
با فوج اول خاصه شریفه همراه بود که در نواحی خسته محال از زنجان میان
روز در شب بود در کار رید بامداد طلوع سپیده هم اصناف و کمان
در جنبیدن اشاب بود سرباز بعنا ... مقرر حاضر باش شد و بلجاره شیپور
فوج در صفها بانتظام و انتظام براه افتاد بار و بنه در پیش و در عقب
و ناتوانان جابند همراه و فوج با انتظام مقرر صف کشیده بار دادن در پیش
و صاحب منصبها شمشیر کشیده بو سرجای مطابق آئین امتثال میدادند
جنگ کردن بموجب فرمان روان شدند آفتاب برآمد و بجای صحی قرار
رسید خاکه بادو دم میخواست ... از غایت برد سوزان
با دست فرو آمد و ساعتی نکشید که بعضی از ... بار دیگر کرفت
سخت و زمین خود یکی از دو کوه سفید پوشیده بود چنانکه
سنگ و درخت منظر نمی‌آمد در مدوح در پیش چشم پرده سیاه کشید
من و شوریده با نوکر چند از خدام خودمان مرتفع از فوج عقب
مانده بودیم چون چنین دیدیم سخت راندیم و مرشان ماء فوج
که کاهی پیدا و کاهی پنهان بود هی رفتیم تا بجائی رسیدیم خانواده

جهان

جهان دیدن و کار دار موده و اسبها هو کرده وانواع بادها حی کرده بجا بجا نماید
و کشت پر مردم که فوج راه کم کرده جاده بدرد هر طرف نگریستیم علامت
صدق ادعا معین بنود و بی تردید بواتیان اعتقاد زیاد داشتند شیپورچی
که همیشه همراه سرتیپ بود شیپور بکشید و از دو در دهکده می بود سوار
ملا بسوی دوانیدیم و چند تن در آنجا کذارده ما خود بعقب فوج رساندیم
فضا از فوج دور در شد و از بی حالی و خیلی مهیب باد و طوفان صدای
شیپور نشنیده ساعتی رفتیم و بر اقهار سپاهیم از دور بنظر سیاهیکی
مانند موهوم مینامند بار دیگر دو باره صدای شیپور بلند کردند و ما
بتاخت راندیم و خود بفوج رساندیم چند تن از سربازان بحقیقت واقعه آ
رسیده و جا با دو هاضم و کرده فاصله نداده بود چون بفوج رسیدیم
سربازان زیاد بلی خالی و بدلهم شریف فی الفور آدم دیدیم دهکده جست
سرهم دوانید و از فرستادن سوار اول دو تن از خواهران در صفا بعقب
فوج روان شده چون هر ملک معتمد نفر از سرباز بی پا و خسته بودند از
دستیابی سوارهای عقب از جا بود فالحمد والامر هم صد سر بجنبش براه راندند
افتاده کانوا بوده شتر و دلالت راهنما دوان شدیم معلوم شد که سرباز
بعد در فوج راه باطل بموده امید چنان از ساعتی بعد با حیات و باد دو
نشست و باد یکی میخواست دو شتی بیابید سوار شهر زنجان پدید آمد
سر تیپ با چند تن منزه را بجای نداد سوارها دیگی سرباز ملی واند شهر
رسیدیم جا بلند و نر بپیش حاضر شده الطافهای کریم حاضر بود چند جا
الطاف معتدل و چند باب خانهای آتش فرش کردیم و چنانکه شیر بفیجاره
که آمده با هم دو بخواهی از ایمان اراده است حکم کرده بود سوارها آتش
کردیم چای و افر حاضر بودیم مالجمله فوج رسید برف زده و سرما زده کار
بجاهای سرد فرود آوردیم و هر کس به رحمه سزاوار دیدیم ندیر بموده

در جهای برد نشاندیم ما لشو خلد بحث کفتیم جایهای کرم خواندیم تا اندکی قاعده
باشد بجاهای معتدل نقل کردیم در انجام بنالش و امثال آن ما عجز کند ذالک
تا با طاقهای کرم دیر کرهی و کنار بجاری رسانیدیم و بحمد الله از اینهمه زحمت
اثر ملکی نرسید که شور نفس دل نیم و محرومان داشت و هیچ از آن منت واهتمام
فرو نکذاشت تا بدی چون مولف کتاب از نوشتهای ایرانیان اکاه و مقدار دم تقدیرا
خود خواسته است ند بر سیاق سخنهای نبوده و خدا جق بد و لت علیه کرم دو را
دهیق نعمت اولیای زان می بخند بنا بکر مقدار دولت و عزت خود فزاید
ادا بحث کنند

متن

جمله اول در منافی کردید نه جمیع بدن از وجه مفرط و طریق علاج آن بدانکه
بدن انسان قاعده آنست که در حال طبیعی سی و دو درجه حرارت داشته
باشد که اکر بسببی از اسباب درجه حرارت مذکور منحرف کردد بدن منقلب
سازد چون این مطلب مفهوم کردید بباید دانست که باشد بعضی اشخاص
در هوای باردد در خلاف معتدل باشد از شدت برف زیاد باکی از لباس بود
به بدن اتفاق بوده و امثال اعضاء ایشان در اینها بود و هلاک شوند فظهر

شرح

فظهر هو بسیار نیکو نشاند که حرارت و برودت از امور
ادا نکه هیچ حرارت شد بدی منصور نشود مکر انکه شد باید تا از آن نظر
مبا باید و هیچ برودت سخن منحل نکردد مکر انکه اندیشه بان قوا باید لاجرم
چیزی در میان باید که میزد مسئله و شد حرارت و برودت بو حقیقی اوا
معتدل نماید و الا هرجا نسبت بجانی شد بدی از خود باد داشت و با الفلکی
و حکمای در مزاج انسان معتدل و در اکثر مسائل از اعتدال خروج کنند
و بمیزان کمها و سرما غالب دهر کاه ما خواسته باشیم در اینجا از جانب ایشان
سخن کوییم هر اینه کلامی مبنا باید اورد و مشیع و زیاده از اندازه مقام
لهذا از آن در میکذریم و میکوییم که هر یک از طوایف مختلف و تکیان میزان

الحرارة ساخته بدان منحل کاردها بجز اختیار اند و با عتقاد هر فرقه بدن انسان
از حرارت درجه دارند و بدلیل نیکه اختلاف در درجه بحیث اختلاف در منسوب
البرانست چه بدن انسان صحیح معتدل لا محاله میل اندازه باشد مکر انکه آن
دیکر را دسیه و میزان اندازه باشند چنانکه انکلیسان کویند حرارت بدن انسان
نود و هشت درجه است و فرانسیها کویند که حرارت انسان سی و دو درجه است
واین هر یک ماخذی جزدرا اعتبار و بکه هیچکونه را بر اندازه دیکری بحیثیت
چه بعضی اول درجه حرارت را اول درجه یخ بستن قرار داده بلکه ابتدا
صفر قرار داده و اخرین درجه حرارت را اول جوشیدن آب کرده و میان
این دو مرتبه را انطالیان هشتاد و فرنسیان صد تقسیم کرده اند
ولکن انکلیسان اول جوشیدن آب را دویست و دوازده درجه حساب
میکنند و باعتقاد ایشان اول درجه یخ بستن سی و دو درجه حرارت
دارد ولا مشاحة فی الاصطلاح و هر کدام باشد بدن انسان صحیح المزاج
را درجه از حرارتست که حد افراد نوع محفوظ است و مشابه و بیم ... تیک
و ما میکوییم که حرارت غریزی انسان درجه اعتدال است که میزان حرارت
و برودت هما را افراد باید داد چون این دانستی بدانکه هوای هر یکی
از بلاد اقالیم مختلف حرارت دارد و نسبت به بلد دیکری زیاد حار و بتیلد
دیکری برد دارد و اجسام چون بهوای مخالف شوند بکیفیت آن حرارت متکیف
کردند بخلاف اجسام حیه که هر یکی از انواع آن درجه از حرارتست
که بسبب آن قابلیت غایبات و خوبیات منع اثر برودت و حرارت نماید
ولکن هر یکی را از انواع بید و حیوان مقدر درجه آنست که از آن در نتوانم
کذشتن مکر نوع انسان که از خواص آنست تحمل منافی حرارت و برودت
با قضی الغایتها از دو کرانه در شعر بطبیع و مزاج و در سعه دیکر مر ...
و بنیانک دیله کاه چنان افتد که اسباب ند بر همراه بناشد و از بناد لی

بیست درجه حرارت هم بودن صدمه خورد و اعضا ملکه جان نوبان دهند
و مؤلف در اینجا بیعض تدابیر حفظ از آن دو صدمه و تدارک صدمه
بوده مثل اینکه هم که فرا رسد اشارت کند چنانکه گوید چون این مطلب
مفهوم گردید بباید دانست که باشد که بعضی اشخاص را در هوای بارد
در خلای معده نا بعد از شرب عرق زیاد یا از کمی لباس مردن یا بدن
انها و استیلا ضعف در اینها بودن و هلاک شوند در اینجا دو نکته است که
باید بیان شود اول آنکه هوا می که بعد از این ذکر میکند هیچ خنکی و نسبت
خلای معده و هیجان و بخوردن عرق و بخوردن آن و کمی لباس و زیاد
آن ندارد و اگر باشد بیش از کم و زیادی بنسبت بعضی سفرهای سخت جمع هات
این کار میکند که در خلای معده بیشتر باشد بلی از سفر با خلای معده کرد
سفرهای سخت حادث شده دیگر صعب و خطرناک و سراسر مهالک و ماک
اتفاقی میباشد و آن عبارت از که سنگی لاینطا نیست که مانند آن اعمال
موجب غش و هلاک است نکهان ما خوردن عرق زیاد در این ماده هیچ
وجه معتبر نیست چنانکه این بیان عیان شود دوم آنکه کار چه از زیاد
خوردن عرق همان عوارض که برای سرما داده اثبات خواهد کرد عارض شود
ولکن خنکی یکی و سردی هوا ندارد بلکه فقط وقت مستوا ما این بلا دارد
و اگر چه حالت سرما و مبات و غش بهم منهما لکن هر یکی را دیگری بدیرات
که بکار آمد یکی بباید و عوارض مرخوم جلی است **مستعجله** ابتدا
کرا و الا حس حرکت غلط در اعضا و جوارح پیدا میباید با حمرت جلد و منقشی او
و اگر ناشر خوف باشد جلد بعد از حمرت و منقشی بیاض نهر سرما داده باشند
و جمود اعضا و کسالت مفرط بحدیکه از کار و حرکت باطن باز مانده و نوم
بر او غلبه نموده و بجا ماند ابدا و هرگاه این شخص را تشریح نمایند ظاهر
شود امتلای شدید از دم در دماغ و بجا و نیز او که بواسطه هر ارز

از بودن خون بباطن اعضاء و دماغ میل نموده و از امتلای عروق
دماغی و اضغاث احلام انها سکته عارض و هلاک گردیده و چنان باشد که از دماغ
بودن استرخاء و جمود عارض شوند بحدیکه انسان را مایل از حرکت
بیندازد لیکن با وجود بر این حالت حیات او باقی باشد و آن تدابیر چند
صحت باشد و حیات از سر گیرد **شرح** اما ضیکه از ما دون در
شد باید بدانی بحادثه استعمال آن کثیر العدد است بعضی سبک و خفیف
و بعضی صعب و خطرناک که از جمله هم در کتب طبیه حتی فارسیه چون زاد
المسافر و حنی و ملایی و عملی ناصری مسطور است شد باید دید این انها نعت
العضیب که به معده و دین عارض شود و سکته که به مرطوبین ظاهر
اید و جوع مفرط که لا هز بقید کاغذ هست و هر یک از اینها نه مری بیش
از عرض نباشد خاشا یک با انجام نبایند و نه هیچ یک از عرض هیئت
که ملکه مردم را از هلاک رهاند و این هرچند طی در کلام مولف مرتب است
و ما میگوئیم که در فرنگستان بود زیاد شده است و سفرهای دور
صبر و کثیر در اینجا فایح میشود و در دولایت ما بود بنا بر این بیست و چون
فرنگیان در زیاد عیال و بهوی مشغول شده و بوی منافع عجایب فو بغیر
و مضمون در تحصیل آن سعیها کنند و باشد که دیشناسند مجان نبات
کنند و از آن تکلف زند و در آن هوای سرد بمیان کوههای بلند و در
هولناک و صحراها و دشتهای دور از آبادانی بودنهای سلخ جنس
باد های شدید البرد حرکت نمایند و به باد و حمه و طوفان
ایکفن مبتلا شوند و بیکبار چند بر نفس هر یک مرده نه چند بلکه
عرض و جود استکار در وجوارابند و فوجها در کوهها
بواسطه در حقیقتها و اوجها مرگ برف و سفرها
مجهول کشته سفرها حاشان مجهول کرده اند و ما میگوئیم که در خودمند

مند بن بدین درد لازم است که حفظ جان را بر همه چیز و جمله مقاصد مقدم
دارد که در زندگانی ما به تحصیل رضای یزدانی و پایه صعود بمدارج درجات
و کسب سعادات ابدی جز بآن نیست و اگر چنان اتفاق افتد که حرکت در هوای
حبس و بودن کار منتبه بادها و برفها مجبور شود و یا چنان باشد
که همان حرکت واسطه سبب تحصیل سعادات اخروی باشد مثل آنکه حج
از جانب اولیاء دولت قاهره بدفع فتنه در دین مأمور شود باید شرط
احتیاط بجای آرد و مقدور و میسور بجای آرد و هرچه بتوانند لباسهای
پشمی و کرکی بپوشد و اشتهاء طعام از اغذیه بدن گرم میکند چنانکه حار
بالفعل و بالطبع باشد با اعتدال بجوید و سیر و جوز را درین خصوص خاصیتها
که دیگر چیزها را نیست چنانکه اهل بصره را همراه طعامی گرم مثل اشتهای لذیذ
و اکوشتها تناول نماید که ایشان حرارت غریزی بر افروزند و اطراف و
دستها و پاها را گرم نگاه دارند و این خود در بیخا غایت مفید است اگر
از کسانی باشد که بشراب مبتلا میشوند شراب صرف قوی که هیچ عفص و ترش
نباشد با اعتدال بجوید که سکر خود این ضرر را کاهی میپاید و از دواها
که درین مقام قوی النفع است افیون است که در آتش نخود تابکند که هم از آن
تناول کرده شود اشد دفع الواقع افیون با شراب سرسر بهای فواید بود
و چون از طعام فارغ شوند بکار داد اصادن مشغول شوند در کل
دو راه پا پوش باید کرد که بر بدارهت حفظ از منبع حرارت غریزی دور
ترین عضوها است و بقبول واردات زمینی نزدیک ترین جوبهاست [illegible]
کدامت بدان از همه بیشتر شد چه ما بر مرحوم که [illegible] بودن پا از پا بر
در آماده نادری باید طوری کرد که رطوبت از آن نگذرد و جوراب و لفافه
پا نمناک نشود و باید ملاحظه نماید که سست باشد تا اعتدال پیچید لفافه
و پوشیدن جوراب پشمی و کرک پای در میان آنها حرکت کند و لازم است

که پا را با روغنهای حار چرب کرده بر سر انگشتان کوکها و تفنگهای گرم بلکه زود
و جوراب هم باید از این قبیل باشد و پاپیچ هم بالای جوراب هم دو سنگی هم
نرم و لطیف و دیکوی سخت و ستبر بپیچ و مکرر دکند و پیراهن پشمی
بپوشند و کودن هم از این قبیل با دستکالهای چرمی ببندند و لثام یعنی
دهان بند فراهم بود   و از برای محافظت چشم سرمه بکند
که امروز در ایران متداولست عینکهای دودی خود   و اگر باهم
[illegible] در حفظ سرها منجا فرد از خط شود ندیدم های در دست نکاد بجود آنکه
انکه سوار کان تخلیه در مضامون بمرها نکنند و چون آثار استیلاء در
احساس کردند فی الفور پیاده شوند و ساعتی را بگوید راه سیار شوند
و غایت احتیاط آن سرایت رطوبت بر اندام خاصه بر پاها بجای آورند اگر
پیاده باشند از هم متفرق نشوند بلکه مانند ستون راه بپویند و هر گاه
سرما اثر خود را نماید لاجرم یکدیگر را بفشرند و چون مولف بجان خود
اسباب معتبره سرما بودن را نظر خود تجربه کرده ما را هم تحصیل احراز
نمودن خالی از نفعی نخواهد بود پس گوئیم که یکی از اسباب مهلکه خون
نوزادان محرز است و لاجرم کسانیکه بجنون مبتلا بوده اند و بیا متعبد
باشند احتراز [illegible] دفعی بدید شود و همچنان کسانیکه [illegible]
بوده و سینه ایشان تنگ باشد دفعه از سرما مبتلا شوند و همچنان
کسانیکه عوارض [illegible] باشند که [illegible] از ضرر سرما سوء
مبتلا شوند و همچنان ضعف قلب و [illegible] حرکات بدن در این باب
دخیل اند و باید که کودکان از سرما [illegible] باشند و این مرض
با بلندان نادیده [illegible] و با استعداد مزاج و اعتیاد در بخصوص اعضا
عظیم است   و اما محل هوای زمستان   مباشد و [illegible]
انرا از [illegible] هفتاد نشانند [illegible] خط استوا [illegible]

زودتر از سکان سپر اگرچه ضعیف البنیه باشند از تنگ هوا متاثر شوند
بلکه حالات هم درین باب دخلی دارند چنانکه اصحاب تعب شدید و کم‌سکان
سخت و پرخوابان و معتادین شراب زودتر مبتلا به جمود شوند و بعد
که هر عضو یکه از قلب دورتر باشد مصابی‌تر است مانند پاها و دستها
و گوشها و بینی و بحسب شدت سرما و قوت این استعداد آفات جمود از فتور
و ضعف و خطر بهم رسد و چنانکه مولف گفت حالات اعضاء جمود منقسم
باشد اول درجه آنکه رنگ عضو برگردد و سرخ و کلگون شود و درد
سوزان در آن بهم رسد و متخدر و کم حس آید و بعد تعجب که این همه
انطراف بود شد و حرکات آن بطی و دشوار گردد و چون هنوز سرما بودن
زیاد آید امراض درجه دوم به استعداد بیفزاید و تولها در سطح جلد
فراهم شد و باشد که اندک سرما موقوف گردد خالها و نقطه‌های سفید
و خاکستری و کبود در تولها ظاهر شد و چون سبب قوی‌تر و استعداد بیشتر
باشد اثر از حلب تفصیلات رسد و نوبت در دکون و بیخ پوده آید
و باشد که خاکستری رنگ و یا کبود و یا سیاه شود و درین زمان
حس عضو بکلی باطل و موت جزئی حاصل و با این همه نباید پنداشت
که اصلاح این گونه عضو ممتنع الوقوع و غیر ممکن است بلکه اینچه دلیل
باطل است ظهور تعفن است و چون سرما اثر خبیثه خود بکند سخت
سرما سرایت چون مرده مرده لون تولها پدید شود و درد و اد دکون بیاید
سر عضو آن دست دهد و در دکه خون بطی‌تر شود و خواه منون گردد
تا آنکه در دکه بکلی ایستاده شکند و جمود حاصل آید و این سبب در سرخ
مشتبه میشود باشد و در بلاد معتدل اکثر تقدم جمع محقق نبود
چنانکه از کو سنگی بحالت لا انطفا آمد و عصبان خواب و اشطا احیاء
بر چنانکه ذاتی جمود را دوم رتبه باشد که یکی از جنس سنگدانه است

و در دهی از نوع سیاه عورت و سبات در دنبال بهم نرسد بکند و لکن نیکی
شی بکند و چون طبیب به اینگونه مریض را اول ابتلا بیند نباید او را به
یکبار به کنار آتش حالا نهاد و گرم نقل نماید بلکه نخستین کاری که لازم
است که او را در اطاق خنک که هوای روان داشته باشد بخوابانند آنگاه
شروع در مالش کنند و با برف و یخ کوبیده بمالند تا از مالش حرارت
پدید شود آنگاه ملاحظه کنند هر گاه سبات ذاتی مقدم نبوده است
اندکی تا اندک شراب گرم بگلوی او بریزند پس بدن او را با آبی که خلا
و پلیدی داشته باشد بشویند آنگاه با عرقهای خوشبو و نیم گرم دفعه
دیگر بشویند و بدن را با لباسهای نرم بپوشند و هوای منزل را گرم
کنند و با تجاوز معتدل نقل نمایند و هر چند آثار حیات در اعضا
آشکار شود حرارت منزل اندک اندک بیفزایند و حرارت فاتوان را هم
بتدریج بالا برند و اگر شخص دموی مزاج باشد و آثار انتعاش غیر ظاهر
اخراج دم روا باشد و گاهی بعلقه روح رسانند و بتدریج شراب و آب
گوشت بگلوی آن چکانند و گاهی استعمال ترپاق فاروق و شراب دارچینی
با ادب محمود باشد این است تدابیر کلیه اجرا میان و اطباء فرنگ آنکه
که مولف گوید **متن اما علاج** باید اولا بعضی از سرما محافظت نمود
بدین نحو که در هوای نامرد لباس زیاد بپوشند سیما لباسهای پشمین
و بسیار حرکت و خروج از منزل غذای مقوی میل فرمودن و در باب
مضجع ساکن نمانند و اما چون در بدن تحکیم تا بقا کامل نمود علاج
میل مجاور جمیع اسباب الیه از خواتیم او را محافظت نباید نمود و
بهوای گرم داخل نشاید بلکه در مکان سرد او را گذارده و با برف
و یخ جمیع بدن او بنفسه ذلک فرمایند که حرارت غریزی او با انتعاش آید
از باطن بظاهر میل نماید و چون از ذلک با برف و یخ و امثال آن

با ادویه سرد حادث شود و بظاهر اعضا منتقل نموده جلد کبود و مواد کهنه
بهم رسانیده علیل را در پستی سرد کرداده و لهذا اکثر ابتلا مشلوج و
مفلوج و نابوند و مجروح و سرگردان بوده باشند و اعضای ایشان پیچیده و تقوس
در لکش فرموده و بعد دیر بهوای گرم نقاش غایند **شرح** و بعد
از آنکه تقریرات سابقه را اتقان کنی وسیمین بیان را عنایت
کنی تمام را کی آثار سوء مزاجی در عضوی باشد از اطراف و یا در جمله از
اعضا نتیجه هم بفراوانی سابقات و طریق مؤلفانکو میکند **متن جمله ثانی**
از فصل رابع در درک منافی گردیدن یک عضو از بودن علامتکه در بعضی
اوقات از ورزیدن بادی سرد وجود دادن آن عضو و منافی شدن
اورا حس حرکت عمل هر آن عضو بهم رسد با حمرت و نفخ لون او در عضو
کثیری در حالت بهم رساند و این قسم از شرها بودن را سه درجه است درجه
اول هنگامی است که از تأثیر وجود حمرت و نفخ در عضو بهم رسد درجه
ثانی هنگامی را نامند که علاوه بر اعراض درجه اولی از تأثیر وجود سرما
مثلا از رطوبت در آن عضو بوجود آید و درجه ثالث هنگامی است که از تأثیر
بودن حیات عضو منافی و شفا قاموس بهم رساند و این قسم اخیر اغلب
اشخاص را واقع شود که قاعده علاج ندانند و عضو سرما زده را
نزدیک آتش بدارند و اما علاج صحیح باید نمود که در جمله اولی که
ناقف مکان در صورتیکه در عضو سرما زده باید از ابتدای ظهور آن اشیاء
با ده مرتبه بکار داشت تا طبیعت از استعمال آنها متنفر گردد
آنگاه تمریخ از دهان مانند دهن مأخوذ از سقر و دنف مرهم ناموم
و امثال آنها جایز و ذلک با عرق و کافور و شکر سرمحلول در آب نافع
و هم چنین ذلک با بوده ادمفی محلول در آب و در ای موسوم مرآب
بدیعی و تمریخ با دهان مأخوذ از پنبه دوده و دهن کهنه و ذلک با

تقطیر

تقطیر اسفنج از عجایب است و در درجه ثالث که غانقرانا بهم رسیده تا
علاج صحیح باید نمود که در کتاب جراحی بتفصیل ذکر کرده ایم و هیچ
کونه ما شرح این جمله کرده ایم چنانکه احتیاج به اعاده نباشد و تکلم شیم تمام